

اتحاد کار

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
تیر ۱۳۷۷ شماره ۵۱ سال پنجم

حذف نوری ، اولین شکست خاتمی

* با حذف نوری از وزارت کشور ، مناسبات جناح غالب رژیم با دولت خاتمی وارد مرحله جدیدی شد. تا کنون، حملات عمدتاً متوجه حواشی و درپوشش انتقاد به این یا آن اقدام معین بود. بعد از این دیگر ، جنگ بر سر تقسیم مجدد قدرت در درون حکومت ، حدت بیشتری خواهد گرفت .

صفحه ۲

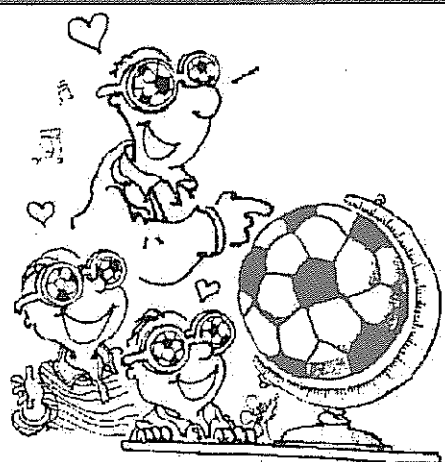
اسلام دوباره به خطر افتاده است !

صفحه ۳

مسابقه اتمی هند و پاکستان خطر اتمی شدن جنگ های منطقه ای

صفحه ۴

بازی های جهانی فوتبال آغاز شد



تیم فوتبال ایران در بازی های جهانی

- گفتگوئی با پرویز قلیچ خانی

صفحات ۸ تا ۱۱

ده سال پس از جنگ هشت

ساله

صفحه ۵

* * * * *

یک صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست حزب کمونیست

* گزارشی از گردهمایی

* مصاحبه با فرانست لازار

* مصاحبه با دانیل بن سعید

* نگاهی دیگر به مانیفست

* دموکراسی و کمونیسم در

" مانیفست کمونیست "

* انقلاب و دموکراسی در

" مانیفست کمونیست "

صفحه ۱۸ و ۲۵

* * * * *

مباحث تدارک کنگره

* سمینار پاریس آئینه کنگره ما

مصطفی مدنی

* ره آورد ولایت فقیه

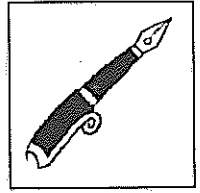
قدرت امیری

* در رابطه با اکثریت و

نظراتش در اتحاد کار

ناصر مرتضوی

صفحات ۱۴ تا ۱۷



حذف نوری، اولین شکست خاتمی؟

تهاجمات آتی جناح مقابل، بدان پاسخ خواهد داد.

اطلاعیه

عبدالله نوری، وزیر کشور برکنار شد!

امروز بعد از ظهر، عبدالله نوری وزیر کشور، بعد از استیضاح در مجلس، با رای عدم اعتماد ۱۳۷ نفر از نمایندگان اکثریت مجلس، از وزارت کشور ساقط شد. وی ده روز پیش توسط ۳۶ نفر از نمایندگان جناح رسالت و بازار، به اتهام ایجاد تشنج به جای امنیت و انجام سخنرانی‌های تحریک آمیز، انتصاب افراد کم تجربه، بعنوان مدیران وزارت کشور، صدور مجوز برای برخی از میتینگ‌ها و... استیضاح شد و امروز بعد از ظهر بعد از چندین ساعت بحث در مجلس، در رای گیری نهائی با ۱۳۷ رای مخالف، ۱۱۷ رای موافق و ۱۱ رای ممتنع، از مقام خود کناره‌گذاشته شد.

موفقیت جناح غالب رژیم در برکناری عبدالله نوری، کام مهمی در تلاش این جناح، برای اعاده موفقیت از دست رفته خود، بعد از جریان انتخابات دوم خرداد ۶۷ و نتایج حاصله از آن است. این جناح با اقدامات اخیر خود، برکناری نوری، محاکمه کرباسچی، بستن روزنامه جامعه و... در تلاش آن است که با موفقیت هر چه بیشتر در زورآزمایی‌های داخلی، نیروی خود را برای حمله به عاملین اصلی شکست دپروز خود، یعنی مردم متمرکز کند.

ما اقدامات اخیر جناح رسالت و خامنه‌ای، از جمله برکناری عبدالله نوری را، کام هانی در راه اعاده موفقیت از دست رفته خود در انحصار قدرت و تیز کردن سرریزه سرکوب هرچه بیشتر مردم در زورآزمایی‌های داخلی می‌دانیم. این اقدامات کام هانی از یک نقشه گسترده برای انتقام گیری از مردم کشور ما بخاطر اقدام متهورانه و ابتکاری شان در دوم خرداد ماه است. نقشه هانی که در همان کام‌های نخست باید برملا شده، نقش بر آب شوند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۳۱ خرداد ۱۳۷۷
۲۱ ژوئن ۱۹۹۸

آن، یکی از مسائل مهم درگیریهای درونی حکومت طی ماههای آینده خواهد بود. هم نوری، از همه برجسته تر بود و هم وزارت کشور یک حلقه مهم و کلیدی در ساختمان قدرت اجرائی کشور است. نوری، در طول حیات جمهوری اسلامی، پست‌های مهمی را بعهده داشته، مورد اعتماد خمینی بوده است و وزارت کشور نبض اجرائی دولت است.

علاوه بر این، این وزارت خانه بازوی اجرائی انتخابات در جمهوری اسلامی و بعد از شورای نگهبان، بیشترین نفوذ را در چگونگی انجام آن دارد. حذف نوری از راس این وزارت خانه، اولین گام جناح رسالت بود. گام بعدی، تلاش برای بدست گرفتن سکان آن علیرغم میل خاتمی خواهد بود.

با حذف نوری از وزارت کشور، مناسبات جناح غالب رژیم با دولت خاتمی وارد مرحله جدیدی شد. تاکنون، حملات عمدتاً متوجه حواشی و در پوشش انتقاد به آیین یا آن اقدام معین بود. بعد از این دیگر، جنگ بر سر تقسیم مجدد قدرت در درون حکومت، حدت بیشتر خواهد گرفت. خاتمی و دولت او، تاکنون بنا توجه به رای مردم در دوم خرداد ۶۷، اقدامات جناح غالب رژیم را با اتکا به حضور مردم، به مقابله برخاسته‌اند. نوری از این ابزار، برای آزادی شهردار تهران، به نحو احسن استفاده کرد و خاتمی با ارسال نامه علنی، خامنه‌ای را مجبور به آزادی کرباسچی ساخت. جناح مقابل تاکنون، با تکیه بر ارگان‌های قدرت تحت تسلط خود، تلاش کرده است که نشان دهد، با رای میلیونی مردم به خاتمی، آب از آب تکان نخورده است.

برکناری نوری، بدون شک یک موفقیت برای جناح رسالت و بازار، در عین حال اولین شکست مهم خاتمی در برابر این جناح بود. اما این شکست در برابر رقیب پر قدرت، آیا شکست دولت خاتمی خواهد بود، امری است که روند حوادث آینده و چگونگی برخورد خاتمی با

عصر روز یکشنبه ۳۱ خرداد ماه، اکثریت مجلس جمهوری اسلامی، با رای عدم اعتماد به عبدالله نوری، او را از وزارت کشور ساقط کرد و بدین وسیله، اولین ضربه را به دولت خاتمی وارد ساخت. خاتمی اگرچه اعلام کرد که به رای مجلس احترام می‌گذارد، با تاکید بر نقطه نظر خود در مورد نوری، بلافاصله او را به معاونت ریاست جمهوری در زمینه "توسعه و امور اجتماعی" منصوب نمود، و سرپرستی وزارت کشور را به معاون نوری، تاج زاده واگذار کرد.

عبدالله نوری، یکی از مهم‌ترین چهره‌های کابینه خاتمی، مقتدرترین وزیر دولت او بود. اقدامات بی‌پروای او، در مقابل جناح رسالت و بازار، چشمگیرتر از همه در دستگاه ریاست جمهوری بود. همین امر و نیز مسئولیت مهم وزارت کشور، او را در سوک پیکان درگیریها قرار می‌داد و خود اتهامات استیضاح کنندگان، آئینه نقش او در حوادث دوران چندماهه حیات دولت خاتمی است. از جمله این اتهامات "صدور مجوز برای برخی راهپیمایی‌ها و میتینگ‌ها"، "تحریک کارکنان وزارت کشور و آحاد جامعه از طریق ایجاد تشنج در جریان دستگیری شهردار تهران" و انجام مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های تحریک آمیز... بود. نوری در پاسخ خود، هیچکدام از کرده‌های خود را منکر نشد، بلکه از همه آنها دفاع کرد و آنها را متضمن "حفظ نظام" دانست.

جناح رسالت با حمله به نوری و حذف او از راس وزارت کشور، نشان داد در صدد است با خاتمی و دولت او نیز، همان‌کند که با رفسنجانی و برخی وزرای کابینه او، از جمله خود خاتمی کرد. با حذف چهره‌های اصلی دولت و جایگزینی آنها با مهره‌های مورد اعتماد خود، کابینه را از درون تسخیر کند. از این نقطه نظر نیز، نه انتخاب نوری اتفاقی است و نه شروع کشمکش بر سر پست او، که بدون شک پر کردن

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

اسلام دوباره در خطر افتاده است!

آشکارتر گشته، درگیری های داخلی برای محو آثار شکست دیروز، هرچه شدیدتر می گردند. همه نیروها بسیج می شوند که در مقابل کف زدن و سوت زدن، مسلسل ها و تانک و توپ را به غرش در آورند. با گذشت هر روز از موفقیت مردم در

و نشان دهند که آب از آب تکان نخورده است و کسی حق ندارد با کف زدن و سوت کشیدن، سیلی به صورت اسلام بزند.

آرزوی بازگشت به دوران قبل از دوم خرداد، چشم مرتجعین حاکم را چنان بسته است، که یک سال بعد از آن حادثه تاریخی، هنوز خواب احیای آن روزهای طلایی را می بینند و برای تحقق آن نقشه می چینند و تصور می کنند که با برداشتن خاتمی و دولت او از سر راه، غائله را خاتمه خواهند داد و دوباره حکومت ترس و وحشت را آنگونه که در مخیله خود حاضر و آماده نموده اند، برقرار خواهند نمود.

اما آنچه که در طول یک سال گذشته صورت گرفته است، نه فقط قابل بازگشت نیست، بلکه آتشی که بر دامن حکومت اسلامی با دوم خرداد ۶۷ شعله برکشیده است، هر روز ابعاد بیشتری به خود می گیرد و از قضا خود حضرات، دامنه آن را بیش از همه احساس می کنند، که چنین دست پاچه، از طرحی به طرح دیگر برای متوقف کردن چرخ تحولات بعد از دوم خرداد می برند و برای رفع خطر از اسلام، توطئه می چینند.

دیروز مردم کشور ما، با شرکت بی سابقه در انتخابات و تغییر معادلات پیش یسنی شده قدرت، خواب مستبدین را برای اختناق جامعه، مشوش ساختند. معادلات قدرت در درون حکومت را به هم ریختند. نیروی جدیدی را به قدرت نشانند که حضور و اعتبار خود را، مدیون رای آنهاست و در عین پای بندی به نظام مستبدانه حکومت مذهبی، مجبور به توجه به این رای و پرداختن به شعارهای دیروز خود نیز هست. امروز که آثار آن رای بر گرده شکست خوردگان دیروز، هرچه برجسته تر نمایان گشته است، کف زدن و سوت زدن نیز، وحشت در اردوی قدرتمندترین جناح رژیم بر می انگیزد. روزنامه ها بسته می شوند، تهدیدها

این روزها دوباره صدای وا اسلاما، در سنگر حفظ ولایت فقیه بلندتر شده است. نفس ها، که بعد از خبط بازداشت ناموفق شهردار تهران و افشای نقشه های "خصوصی" فرمانده سپاه، فرو رفته بود، بازتر شده است. این بار دیگر حرف ها بی پرده تر و حمله ها و تهدیدها آشکارتر شده اند. از دفتر رهبر تا شورای نگهبان، از فرمانده سپاه پاسداران تا انصار چماقدار حزب الله، همه بسیج شده اند تا دست هائی را که در مراسم سالگرد دوم خرداد، با کف زدن، "بر اسلام سیلی زدند" بشکنند. طلاب حوزه علمیه کفن پوشیده به خیابان ها رفتند، تا اعتراض کنند که چرا در دانشگاه تهران، مردم سوت زده، هورا کشیدند و صلوات را فراموش نمودند. خاتمی تهدید شد که از این همه عذرخواهی کند، در غیر این صورت منتظر "پس گردنی" باشد.

"پس گردنی" ها، یکی یکی از راه رسیدند. وزیر کشور، به جرم دامن زدن به اغتشاش و ناامنی، صدور مجوز برای برخی گردهم آئی ها استیضاح شد. همزمان محاکمه کریاسچی آغاز شد. فرمانده سپاه، به دیدار بسیجیان در دانشگاه شتافت و آنچه را که دیروز در خفا بر زبان آورده بود، این بار علناً تشریح کرد. "جریان سوم" را که در زیر ذره بین سپاه در حال توطئه است، تهدید کرد. اگر هنوز حمله نشده است، میوه نرسیده است، و گرنه نقشه گرفتن و بستن و کشتن آماده است. "همه شناسائی شده اند!"

تاکنون هر بار که نقشه سرکوبی در کار بوده، خطری "اسلام عزیز" را تهدید کرده است. دو سال پیش، ثقل این خطر "تهاجم فرهنگی" بود. در راس همه باید نویسندگان سرکوب می شدند. فرهنگ سازان به زانو در می آمدند، تا خطر رفع شود. گرفتن ها و بستن ها و کشتن ها آغاز شد و تا همین اواخر به شدت ادامه داشت. امروز این خطر در "کف زدن"، "سوت زدن" و "هورا کشیدن" بروز نموده است. و "جریان سومی" پیدا شده است که این همه را تحمل می کند برای شکستن آن دست ها و دوختن آن دهان ها، باید اول این جریان پس گردنی بخورد و سر جای خود نشانداده شود. از دفتر رهبر حوزه علمیه، شورای نگهبان تا مجلس، قوه قضائیه و سپاه پاسداران و انصار حزب الله، همه بسیج شده اند، تا آب رفته را به جوی باز آورده، یک سال بعد از دوم خرداد ۶۷، غائله را به شیوه خود ختم کنند



انتخابات یک سال پیش در نشان دادن قدرت حضور خود، امکانات حفظ و ادامه استبداد عنان گسیخته حکومت اسلامی به شیوه های تاکتونی آن، محدودتر می شود. خواست های مردم علنی تر مطرح می شوند، توازن قوای بین حکومت و مردم بیشتر از پیش، به نفع مردم دگرگون می شود و حفظ موقعیت نه فقط برای کل حکومت، قبل از همه برای جناح غالب آن حول ولی فقیه، در شکل کنونی آن نیز، هرچه مشکل تر می گردد.

خطری که امروز اسلام را تهدید می کند، خطر ناتوانی از حفظ استبداد در برابر رشد جنبش مردم و زیر سوال رفتن ارکان اصلی قدرت رژیم از طرف حتی برخی از جناح های داخلی خود رژیم است.

مسابقه اتمی هند و پاکستان

خطر اتمی شدن جنگ های منطقه ای

در حالی که در دهلی نو زیر آفتاب سوزان و تحت گرمای ۴۶ درجه مردم برای تامین آب و برق تظاهرات می کنند . در پاکستان دو سوم جمعیت آن از نوشتن اسم خود نیز ناتوانند و فقر و فلاکت و فساد جان و جسم مردم این سرزمین را مجاله کرده است . ناسیونالیست های هند و ژنرال های پاکستانی پیروزی خود را در دستیابی به سلاح اتمی جشن می گیرند و به آن فخر می فروشند . سایه کابوس هیروشیما و ناگازاکی بر کره خاکی سنگین تر می شود و امنیت بشریت در نتیجه این تولیدکنندگان تازه بدوران رسیده سلاح های مهیب کشتار جمعی بیشتر تهدید می شود . دربار و شرم آور نیست که زیر نگاه بی تفاوت توده های محروم و ستمدیده ، آنان که طرح جنگ و ابزار جنایت فراهم می آورند مدال افتخار بخود دهند ؟

هند و پاکستان که طی ماه سال جاری بعنوان قدرت هسته ای با آزمایشات خود عملا اعلام موجودیت کردند سیمای سیاسی منطقه آسیای جنوبی را کاملا تغییر دادند و گسترش سلاح های هسته ای کشتار جمعی را بعنوان یک خطر جدی در ابعادی کاملا بی سابقه به میان کشیدند . اگر تاکنون پنج قدرت هسته ای رسمی در سطح جهان وجود داشت (آمریکا ، انگلیس ، فرانسه ، روسیه و چین) ، که تا قبل از سال ۱۹۶۸ به این سلاح دست یافته اند ، اکنون با پیدایش هند و پاکستان بعنوان قدرت اتمی در منطقه آسیای جنوبی ژاپن نیز در جنگ قدرت موجود در منطقه قاعدتا نمی تواند بی طرف بماند و علیرغم ممنوعیت های قانون اساسی آن کشور و امضای پیمان بین المللی منع گسترش سلاح های کشتار جمعی ، واکنش آن (که از نظر تکنولوژی کاملا توانایی لازم را دارد) در پی رویدادهای اخیر بعنوان یک مسئله مطرح است . از طرف دیگر بجز قدرت های هسته ای رسمی ، اسرائیل که همواره از امضای قراردادهای بین المللی در این زمینه سر باز زده است ، علیرغم این که هنوز آزمایشی انجام نداده است ، ولی به کمان قوی تاکنون به تکنولوژی تولید سلاح اتمی دست یافته و به تولید آن ها مبادرت ورزیده است . کشورهای مستقل تشکیل شده از فروپاشی اتحاد شوروی سابق نظیر اوکراین نیز از جمله کشورهایی هستند که علیرغم توافقاتشان با غرب در جهت نابودی زرادخانه های اتمی ، بعنوان یک منبع گسترش این سلاح ها مطرح هستند . بر این لیست می توان نمونه های دیگری نیز اضافه نمود . آفریقای جنوبی قبل از به قدرت رسیدن نلسون ماندلا به سلاح اتمی دست یافته بود و در آمریکای لاتین ، آرژانتین به مراحل پیشرفته ای جهت تجهیز رسیده بود .

انجام آزمایشات هند و پاکستان و تجهیز این دو کشور به سلاح اتمی در واقع ادامه گسترش این سلاح ها در

سطح جهان را نشان داده و خود به تشدید این روند دامن می زند . با پیدایش قدرت های اتمی منطقه ای ، برای دولت های این مناطق که داری اختلافات مرزی هستند ، مسئله تامین امنیت در شرایط تازه مجددا مطرح می شود . برای هر دولت ، در شرایط تسلط قانون جنگل در حل اختلافات مرزی ، این مسئله مطرح است که چنانچه جنگی درگیرد سرنوشت آن را برتری نظامی طرف مقابل تعیین نکند . بنابراین مسلح شدن یک طرف در منطقه به سلاح های اتمی ضرورت کشیده شدن دولت های دیگر را به پای این سلاح مطرح می سازد . این امر شرط لازم برای گسترش تسلیحات اتمی در جهان امروز را فراهم می کند . از سوی دیگر با این نیاز بازار جدیدی برای سوداگران این تکنولوژی ضدانسانی فراهم می شود . تاکنون قدرت بزرگ جهانی حداقل رسما اجازه باز شدن این بازار را نداده اند . ولی آیا سرمایه در مقابل جاذبه این بازار می تواند مقاومت ورزد و شرط کافی گسترش سلاح های کشتار جمعی فراهم نخواهد شد ؟

سلاح های اتمی تاکنون بجز استفاده در پایان جنگ جهانی دوم و فاجعه هیروشیما و ناگازاکی بعنوان سلاح های بازدارنده مورد استفاده قرار گرفته اند . اما با خطری که امروز بیش از هر زمانی در زمینه عمومیت یافتن آن ها احساس می شود ، می توانیم از عنصر بازدارنده بعنوان سلاحی که مانند سلاح های دیگر در جنگ های منطقه ای مورد استفاده قرار گیرد تبدیل شوند . وقتی ناسیونالیست های هند و ژنرال های پاکستانی بعد از سه جنگ میان این دو کشور هنوز با گذشت نیم قرن برای حل مسئله مرزی مورد اختلاف بر سر کشمیر تجهیز به سلاح اتمی را راه حل می یابند ، چه اطمینانی وجود دارد که آن ها کاربرد آن را بعنوان راه حل اختلاف خود مجاز نشمارند ؟

اما خطر گسترش سلاح های اتمی تنها در استفاده آن ها در جنگ ها برای کشتار مردم نیست . حتی اگر این خطر در میان نباشد (که قویا وجود دارد و دیکتورها و ژنرال های کوتاه بین حاکم در کشورهای نظیر پاکستان ، هند و ایران و ... براحتی به جنایت علیه بشریت دست می یازند و خود را به هیچ پاسخکو نمی دانند) مسئله حفظ ، نگهداری و شرایط انجام آزمایشات اتمی با توجه به سطح نازل دانش و امکانات مادی و نیز عدم وجود مجاری کنترل و اعتراض به تبهکاری دست اندرکاران ، به صدمات گسترده به محیط زیست انسان ها خواهد انجامید که عواقب زبانبار آن وحشتناک خواهند بود .

آن چه مسلم است پیمان های بین المللی موجود در زمینه منع گسترش کشتار جمعی و منع آزمایشات اتمی (که این دومی را از جمله آمریکا ، روسیه و چین امضا نکرده اند) ، از گسترش سلاح های کشتار جمعی



ناتوانند . خطر تعمیم این سلاح ها امروز بیش از هر زمانی جدی است . بنابه گزارشات منابع مطلع ، چین در دستیابی پاکستان به این تکنولوژی ضدانسانی ، نقش داشته است . منافع اقتصادی و سیاسی در انتقال این سلاح ها نقش اساسی دارند و در اوضاع جدید بعد از جنگ سرد و با برخورداری کشورهای نظیر پاکستان از این تکنولوژی ، توسعه آن سهل الوصولتر می شود . قدرت های بزرگ اتمی موجود که تاکنون خود را بعنوان زندان مطرح می کردند ، قادر نیستند از این روند جلوگیری کنند . آن ها خود پیمان های مربوطه را نقض می کنند همان طوری که چین کرده است . همچنین منطبق با دارندگی سلاح هسته ای و بسبب های اتمی نیز دیگر ارزش عملی ندارد . جنبش خلع سلاح جمعی در مقابل روند توسعه این سلاح ها باید نقش خود را بعهده گیرد و افکار عمومی باید این خواست خود را که نمی خواهد از بسبب برای حل مسائل کنونی جهان استفاده کند با صدای رسا اعلام نماید .

رژیم جمهوری اسلامی ، بدنبال آزمایشات اتمی پاکستان ، از آن ابزار خوشحالی نموده و مجهز شدن یکی از کشورهای اسلامی به این سلاح مرکب را مورد استقبال قرار داده و به پاکستان قول کمک داده است . استقبال از گسترش سلاح های کشتار جمعی حتی اگر بعنوان نشانه ای از تمایل رژیم اسلامی به تجهیز خود به آن نباشد ، تحت هر بهانه ای که باشد محکوم است . تنها رژیم هایی که جنگ طلب و توسعه طلب هستند و بخش هنگفت منابع ملی را برای تجهیز به سلاح به باد فنا می دهند می توانند با پاکستانی که نظامیان آن نصف بودجه کشور را بخود اختصاص می دهند ابزار همراهی نمایند . مردم ما برای حل مسائل خود به بسبب نیاز ندارند و مسلح شدن هند و پاکستان به سلاح اتمی را فاجعه بار می دانند و خواستار قطع آزمایشات اتمی پاکستان و محکومیت این کشور و کشورهای که به آن ها امکانات این سلاح ها را داده اند می باشند .

ده سال پس از جنگ هشت ساله

اصلی قطعنامه ۵۹۸ بوده است. رژیم جمهوری اسلامی، در سال های اخیر، به بهانه های مختلف اقدام به لشکرکشی و یا بمباران در خاک عراق کرده است.

مسئله مبادله اسرا، که مطابق ماده سوم "قطعنامه" هر دو طرف موظف به حل و انجام آن بوده اند، هنوز ناتمام مانده است. با وجود گذشت ده سال و به رغم همه دیدارها و مذاکراتی که صورت گرفته، باز هم تبادل اسرا و "مفقودین" به طور کامل اجرا نشده است. دولت ایران مدعی وجود ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر اسیر ایرانی دیگر در دست عراق و دولت عراق خواستار بازگشت حدود ۵۰ هزار نفر دیگر است. هر دو طرف ضمن اعلام این که بخشی از اسرای طرف مقابل "پناهنده" شده اند، مکررا یکدیگر را به کارشکنی در مورد حل این مسئله متهم می سازند.

مسئله دیگر، خسارات و غرامت های جنگی مورد ادعای طرفین است که کماکان لاینحل مانده و، با در نظر گرفتن تبلیغات و مطالبات هر دو رژیم در این مورد، به صورت مانع مهمی در راه صلح و عادی سازی مناسبات دو کشور درآمده است. حمایت و یا کمک هر دو دولت به نیروهای اپوزیسیون طرف مقابل، یکی دیگر از مسائل پیچیده در مناقشات بین آن هاست. اختلاف در مورد تحویل هواپیماهای عراقی (که به خاطر محافظت آن ها از حملات آمریکا و متحدانش در جنگ خلیج فارس به خاک ایران آورده شده) نیز مزید بر علت شده است.

مجموعه ی این مسائل باعث شده که نه فقط اجرای بخش عمده ای از قطعنامه ۵۹۸ دچار تاخیر و تعویق گردد بلکه تحقق صلحی پایدار و عادلانه بین دو کشور همسایه و برقراری روابط حسن هم جواری در جهت مصالح مردم دو کشور نیز به صورت آرزویی دور و دست نیافتنی درآید. هر چند که پس از برگزاری اجلاس سران "کنفرانس اسلامی" در تهران در سال گذشته و در ماه های اخیر تحرکاتی در جهت بهبود نسبی مناسبات، و از جمله مذاکره درباره مبادله ی باقیمانده اسیران جنگ، بین دو دولت انجام گرفته است، ولی دامنه ی اختلافات و جهت گیری های متفاوت و متناقض طرفین در عرضه های سیاست داخلی و خارجی شان، هنوز بسیار بیشتر از آنست که بتوان تبدیل حالت فعلی "نه جنگ، نه صلح" را به صلح پایدار در چشم انداز نزدیک انتظار داشت. اما تداوم این حالت، امکان بروز درگیری های نظامی بین دو دولت را نیز به هیچ وجه منتفی نمی کند. اگر چه رژیم حاکم بر عراق به واسطه اعمال مجازات های شدید اقتصادی و سیاسی از جانب آمریکا و از طریق سازمان ملل، و شرایط کنونی منطقه، در موقعیت آغاز جنگ

ثروتمند شده اند. شاید اقلاری از مردم نیز مایل بوده اند که جنگ و آشوب آن را هر چه بیشتر به فراموشی سپارند تا اذهان خویش را از آن کابوس وحشتناک کشتار، نعش کشی، بمباران، ویرانی و... رها سازند. اما حافظه اجتماعی مردم چندان ضعیف نبوده و نیست که فجایع، لطمات و تبعات چنین جنگ کم سابقه ای را بزودی فراموش نمایند. اکثریت وسیع توده ها که، به رغم خمینی و پیروان وی، از پذیرش آتش بس و پایان جنگ خرسند بودند، نمی توانستند نتایج و آثار خانمان برانداز آن را نادیده بگیرند. آثاری که در هر کوی و برزنی، در بسیاری از شهرها و روستاها و در غالب عرصه ها، پابرجا و نمایان بوده و هنوز هم، تا اندازه زیادی، باقی است. کشته ها، معلولان، "مفقودین"، اسیران، نراریان از جبهه و مهاجران،... تنها یک نشانه مشهود و "عادی" از همه آثار و عواقب پیدای پنهان، کوتاه مدت یا بلند مدت، جنگ هشت ساله است.

نه جنگ، نه صلح

قبول "قطعنامه" و متوقف شدن تیراندازی و آتش افروزی در جبهه ها و مرزهای ایران و عراق، اما به منزله برقراری صلح بین طرفین متخاصم نبوده است. پس از گذشت ده سال از پایان جنگ، آن چه که هنوز بر روابط دو کشور همسایه حاکم است، حالت "نه جنگ، نه صلح" است. هر دو رژیم، به واسطه ی سیاست های گوناگونی که تاکنون در پیش گرفته اند، مسئولیت استمرار این حالت ابهام و بلا تکلیفی را بر عهده دارند.

در سال ۱۳۶۹، در پی آغاز ماجراجویی نظامی و سیاسی تازه ای از جانب رژیم صدام، حمله به خاک کویت، وقوع جنگ خلیج فارس و تحولات متعاقب آن، شرایط نسبتاً مساعدی برای خروج از بن بست مذاکرات صلح بین ایران و عراق و حل مناقشات فی مابین پدید آمد: دولت عراق اعلام کرد که حاضر به قبول "قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر" (که اختلاف در مورد آن ظاهراً یکی از عوامل آغاز جنگ در سال ۱۳۵۹ بوده) است، بخش عمده ی اسرای جنگی دو کشور مبادله و آزاد شدند، مذاکرات و رفت و آمدهای دیپلماتیک دو جانبه رونق گرفت و... لکن این روند جدید نزدیکی و تفاهم چندان دوام نیاورد و یک بار دیگر مناسبات آن ها به بهانه جویی و تشنج کشیده شد، در حالی که غالب موضوعات و مسائل مورد مناقشه هم چنان حل نشده باقی ماند. طی سال های گذشته، دو دولت بارها و بارها یکدیگر را به "تجاوز به خاک"، "تجاوز به خاک" خود، "مداخله در امور داخلی" و نظایر این ها متهم و به سازمان ملل شکایت کرده اند، در صورتی که برقراری آتش بسی پایدار بین طرفین یکی از مواد

"من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم... با توجه به نظر تمام کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور... با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم... قبول این مسئله برای من از زهر کشنده تر است ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم... بدا به حال من که هنوز مانده ام و جام زهر آلود قطعنامه را سرکشیده ام". (کیهان ۶۷/۴/۲۹). با چنین سخنانی است که خمینی، پس از هشت سال کوبیدن بر طبل جنگ و فریاد "جنگ، جنگ تا پیروزی"، سرانجام به قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل و پذیرش آتش بس در جبهه های جنگ ایران و عراق، گردن می گذارد.

اکنون ده سال از پذیرش آتش بس و پایان جنگ سپری شده و، طی این مدت، خمینی یک سال پس از نوشیدن "جام زهر" صحنه را ترک کرده، تحولات زیادی در اوضاع سیاسی و اجتماعی طرفین جنگ به وقوع پیوسته، وضعیت منطقه دگرگون شده،... اما هنوز تکلیف نهایی این متخاصم دهشتناک مشخص نشده است، هنوز بسیاری از حقایق و مسائل مربوط بدان در پرده ی ابهام باقی مانده است، هنوز مسئولیت های مشخص گردانندگان و تصمیم گیرندگان اصلی پیش برد و تداوم جنگ هشت ساله ناروشن و یا ناگفته مانده است.

رژیم جمهوری اسلامی تلاش می کند که ضمن کتمان واقعیت ها و رویدادهای دوران جنگ و مسئولیت های مستقیم خود در این زمینه، "یادبود" آن را نیز به وسیله ای برای تبلیغات سیاسی و مذهبی خویش بدل سازد. برگزاری سالیانه هفته "دفاع مقدس" در اواخر شهریور و اوایل مهرماه، نمونه بارزی از این گونه تلاش هاست. رژه تابوت های حامل بازمانده های اجساد قربانیان بسی شمار جبهه های جنگ، که هر هفته یا هر ماه خیابان های تهران و شهرهای دیگر شاهد آن هستند، نمونه ای دیگر است. گویی که گردانندگان رژیم آشکار "فتوحات" خود را به معرض نمایش می گذارند! پس از روی کار آمدن دولت رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ و وعده ها و تبلیغات فراوان آن پیرامون "تغییر شرایط و اوضاع"، یکی از مقاصد اصلی آن نیز پرده پوشی حقایق مربوط به عوامل و آثار جنگ و تلاش در جهت پاک کردن دامان آلوده رژیم از این لکه بزرگ شکست، خفت و بدنامی بوده است. گروه هایی از افراد نیز که در سایه "برکات" این جنگ و از راه تبانی و همدستی با مسئولان و نهادهای دولتی به نان و نوایی رسیده بودند، طبعاً نمی خواستند و نمی خواهند این واقعیت برملا شود که در این جنگ نیز، مانند هر جنگ طولانی مدت دیگر، عده بی شماری کشته ولی عده معدودی نیز

گسترده دیگری علیه همسایگانش قرار ندارد، ولی ماجراجویی های نظامی یکی از ویژگی های اصلی آن، به شمار می رود. رژیم اسلامی حاکم بر ایران نیز، چنانکه می دانیم، بازسازی و تقویت ماشین جنگی خود را یکی از اصلی ترین محورهای سیاست ها و برنامه هایش قرار داده و طی ده سال گذشته نیز آن را به پیش برده است.

تلفات و خسارات

پس از گذشت ده سال از پایان جنگی که، به واقع، فاجعه بارتترین رویداد در میهن ما طی قرن حاضر بوده است، هنوز ابعاد واقعی تلفات و خسارات قابل برآورد آن، کاملاً روشن و مشخص نیست. درباره ی میزان تلفات و ضایعات انسانی، که با هیچ معیار اقتصادی و مالی قابل سنجش و ارزیابی نیست، هیچ گونه آمار و اطلاعات جامع و دقیقی از سوی ارگان های حکومتی ذریبط انتشار نیافته است و از انتشار آن از جانب پژوهش گران و سایرین نیز جلوگیری شده است. این کتمان و پرده پوشی، از سوی رژیمی که خود عامل تداوم و گسترش خونریزی و کشتار بود، تعجبی ندارد. اما مردم حق دارند که بخواهند و بدانند که به طور واقعی چه تعداد از فرزندان آن ها قربانی این ماجراجویی نظامی و این "جنگ مقدس" شده اند و چرا؟

برآوردهای تقریبی توسط مراجع و ناظران بین المللی، تعداد کشته شدگان ایرانی را حدود نیم میلیون نفر، و مجموع آن ها را (برای هر دو طرف جنگ) نزدیک به یک میلیون نفر، و عده معلولان و مجروحان ایرانی را نیز قریب به نیم میلیون نفر نشان می دهند. بر پایه گزارش خبرگزاری های خارجی، تعداد تلفات نیروهای ایرانی فقط طی عملیات "کریلی ۴" و "کریلی ۵" (برای تصرف بصره، در سال ۱۳۶۵) بیش از ۵۰ هزار تن بوده است. از این گونه "عملیات" فاجعه آمیز که توسط "جانشین فرمانده کل قوا" (رفسنجانی) و "سرداران اسلام" اش طراحی و اجرا می شد، چندین مورد دیگر را می توان برشمرد. تابوت های فراوانی که هراز چندگاهی در خیابان ها حمل می شود، شاخص دیگری از دامنه کشتار جوانان در جبهه هاست که در زمان جنگ غالباً مکتوم نگهداشته و در عداد "مفقودین" آورده اند. چند هفته پیش، مسئول "کمیته جستجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح" در مصاحبه ای اعلام داشت که تاکنون جنازه های نزدیک به ۴۰ هزار نفر از "شهیدان" کشف و حمل و به خاک سپرده شده است.

درباره تعداد مجروحان و معلولان جنگ نیز، به عنوان نمونه، می توان به گزارش "جامعه آسازی گروه جانبازان" ثبت شده در "بنیاد مستضعفان و جانبازان" و سایر نهادها (که در جلسه مورخ ۷۳/۱۲/۱۶ مجلس قرائت شد) اشاره کرد: "۲۰۰ هزار مجروح جنگی، بیش از ۱۳۰ هزار جانباز (معلول) بالای ۲۵٪، ضایعات اعصاب و روان ۵۰ هزار نفر، مصلومین شیمیایی ۳۲ هزار نفر، قطع

نخاع و قطع عضو بیش از ۱۷ هزار نفر، نایبانیان، ناشنوایان و...". در مورد آوارگان جنگ، گزارش های رسمی تعداد آن ها را حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر اعلام کرده بود، اما با توجه به این که پنج استان کشور عرصه ی تهاجمات گسترده و درگیری های نظامی مستقیم بوده و بخشی از جنگ زدگان نیز در "بنیاد مهاجرین جنگی" ثبت نام نکرده بودند، میزان این قبیل آسیب دیدگان بسیار بیشتر از رقم فوق بوده است.

اما درباره خسارات اقتصادی جنگ، برخلاف ضایعات انسانی، مسئولان و سخنگویان رژیم همواره برآوردها و ارقام زیادی بر زبان می آورند بنون آن که مبنای محاسبه و ارزیابی دقیقاً روشن و اعلام شده باشد. رفسنجانی، به شیوه مرسوم آخوندی، بارها از رقم هزار میلیارد دلار صحبت کرده است. اما ارزیابی های انجام شده توسط کارشناسان داخلی و خارجی در این زمینه نیز ارقام متفاوتی را نشان می دهد. بر پایه گزارش مقدماتی هیات اعزامی سازمان ملل در سال ۱۹۹۱، مجموع خسارات اقتصادی "مستقیم" جنگ (تخریب وسائل و امکانات تولیدی و خدماتی) نزدیک به ۱۰۰ میلیارد دلار بوده است. ارزیابی بین المللی دیگری کل خسارات مستقیم و درآمدهای نفتی از دست رفته را ۲۴۰ میلیارد دلار نشان می دهد. برخی از کارشناسان داخلی نیز مجموعه زیان های اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم (و از جمله هزینه فرصت های از دست رفته) ناشی از جنگ هشت ساله را بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار برآورد می کنند. با در نظر گرفتن این که در اثر این جنگ ۸۷ شهر و قریب به ۳ هزار روستا شدیداً آسیب دیده یا کاملاً ویران شدند و تعداد زیادی از کارخانه ها، نیروگاه ها، پالایشگاه ها، تأسیسات آبیاری و... نابود گردیدند و هم چنین با در نظر گرفتن تأثیرات بلاواسطه و بلندمدت این تخریب و ویرانی ها و آلودگی محیط زیست بر مجموعه فعالیت اقتصادی کشور، پیداست که دامنه ی صدمات اقتصادی جنگ بسیار وسیع و برآورد کامل آن دشوار است. علاوه بر ویرانی های مستقیم، یادآوری این که طی هشت سال به طور رسمی و "عادی" یک سوم بودجه کشور (و در واقع بیشتر از این میزان) به هزینه های جنگ اختصاص می یافته و بعد از جنگ هم هزینه های نظامی به سیر صعودی خود ادامه داده است، می تواند شاخص دیگری از میزان افت و عقب ماندگی اقتصاد ایران در نتیجه این جنگ جنون آمیز را به دست دهد.

بازسازی

پیداست که بازسازی این همه خرابی ها و رفع نابسامانی ناشی از جنگ نیازمند بسیج کلیه امکانات برنامه ریزی فراگیر و مستجم و دستگاه اجرایی سالم و کارآمد بود و جمهوری اسلامی، بنا به ماهیت و عملکرد آن، فاقد همه این ها بود. با وجود وضع و وصول مالیات ویژه ای زیر عنوان

"تعاون ملی" جهت بازسازی و جمع آوری کمک های فراوان مردم در همین رابطه، و به رغم همه قول ها و حرف ها و تبلیغات گسترده ای که در این باره مطرح گردید، کار بازسازی در سنگلاخ بی کفایتی ها، حیف و میل ها و کشمکش های درونی به انجام نرسید و هم چون صدها طرح و پروژه ناتمام و بی حساب و کتاب دیگر، نیمه کاره رها گردید. جدا از اجرای پاره ای طرح ها در این جا و آن جا و یا در ارتباط با بازسازی ماشین نظامی رژیم، و صرف نظر از این که خود آسیب دیدگان و اقشار مردم با همت و همیاری و تلاش خودشان بخشی از ویرانی ها را ترمیم و آباد کردند، سیاست های ناهمگون و ناپایدار رژیم در این زمینه توانست کار چندانی را به پیش ببرد و در سال جاری نیز، رسماً، متوقف شد. محمد خاتمی، هنگام ارائه لایحه بودجه سال ۱۳۷۷ به مجلس رژیم در آذر ماه گذشته، اعلام کرد که چون "کار بازسازی و نوسازی مناطق آسیب دیده از جنگ مراحل پایانی خود را می گذراند، هم چنین اکثر قریب به اتفاق مهاجرین جنگ تحمیلی... به شهرها و روستاهای بازسازی شده خود بازگشته اند... پرداخت خسارت های مردمی در سال جاری به اتمام می رسد و... مسئولیت ویژه ستاد بازسازی مناطق جنگ زده در پایان سال جاری خاتمه می پذیرد".

لکن اشاره به یکی دو نمونه مشخص واقعیت امر را درباره ی "پایان" بازسازی مناطق جنگ زده روشن می نماید. استان خوزستان که به دلیل برخورداری از امکانات فراوان، پیش از آغاز جنگ دومین منطقه کشور (پس از تهران) به لحاظ توانایی های تولیدی و توسعه صنعتی بود، امروز یکی از مناطق عقب افتاده کشور است که همراه با خرابی های باقیمانده از جنگ، نرخ فوق العاده بالای بیکاری در آن جا نیز یکی از شاخص های آنست. آبادان و خرمشهر که زمانی از پررونق ترین مراکز فعالیت اقتصادی بودند، امروزه دچار رکود و سکون شدیدی شده اند، خصوصاً خرمشهر که هنوز هم حالت یک شهر عادی را نیز باز نیافته است. پس از سپری شدن ده سال از پایان جنگ و صرف بودجه زیاد، ویرانی ها و صدمات باقی مانده از دوره جنگ هنوز در شهرهای مختلف استان ایلام کاملاً مشهود است که گزارش ها و شکایت های مربوط به آن ها در مطبوعات حکومتی نیز بعضاً بازتاب می یابد... بودجه و امکاناتی که طی این سال ها از محل درآمدهای نفتی و یا کمک های مردم، به منظور بازسازی و یا پرداخت بخشی از خسارات جنگ زدگان و یا کمک به معلولان و غیره اختصاص یافت عمدتاً از طریق ارگان ها و نهادهای گوناگون حکومتی حیف و میل و یا صرف هزینه های گراف تشریفاتی و تبلیغاتی گردید. بازسازی نیز، مانند جنگ، بهانه و فرصت مناسبی برای چپاول و ثروت انبوهی دستجاتی از حکومتگران و وابستگان آن ها شد.

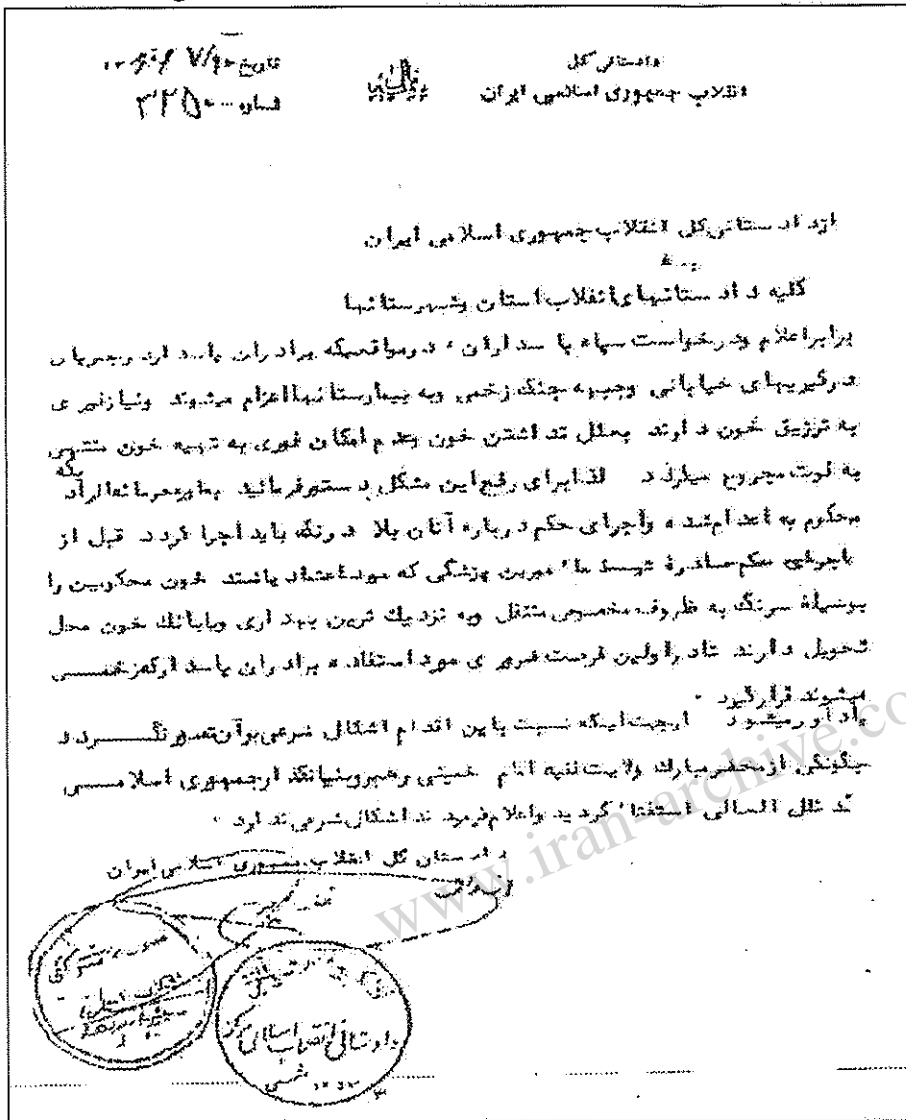
جنایات جنگ

اما به رغم سپری شدن حدود ۱۸ سال از آغاز جنگ و ده سال از پایان آن، هنوز هم این سوال به قوت خود باقیست که عاملان و مسئولان این جنگ و آدمکشی دهشتناک و این همه ویرانی و صدمات که بر سر مردم ایران و مردم عراق تحمیل گردید، چه کسانی بوده یا هستند؟ بر پایه گزارش سازمان ملل و برخی مراجع بین المللی دیگر نیز اکنون روش شده که رژیم صدام آغازگر این جنگ بوده است. لکن مسئولیت رژیم اسلامی در فراهم ساختن زمینه های شروع جنگ و، فراتر از آن، مسئولیت مستقیم آن در ادامه جنگ، خصوصا پس از فتح خرمشهر در خرداد ۱۳۶۱ و عقب کشیدن ارتش عراق از اغلب مناطق اشغال شده طی دوره آغاز جنگ، و هم چنین مسئولیت آن در مورد گسترش و تسری درگیری به خلیج فارس و شعله ور شدن "جنگ نفتکش ها" در دوره پایانی جنگ، از جمله سوالات مهمی هستند که هنوز برای توده های مردم میهن ما مطرحند. طرح پیگیری این سوالات و نظایر آن ها صرفا برای محکوم ساختن این یا آن دسته از حکومتگران نیست بلکه در وهله نخست از آن جا برمی خیزد که یکی از تدابیر ضروری برای جلوگیری از وقوع جنگ دیگری با عراق (و یا با هر کشوری دیگر)، شناختن و شناساندن همین مسئولیت هاست. طی سال هایی که از جنگ سپری شده، جایه هایی های زیادی در درون دستگاه حکومتی انجام گرفته و کشمکش های حادی بین جناح های داخلی آن جریان داشته و هنوز هم دارد. اما هیچ کدام از آن ها نه فقط حاضر به پاسخگویی به این قبیل سوالات نبوده اند بلکه، چنان که می بینیم، داشتن مسئولیت و مشارکت مستقیم در پیشبرد جنگ از جمله سوابق خدمت "درخشان" و "افتخارات" همه آن ها به شمار می رود:

واقعیت اینست که تقریبا همه مسئولان و زمامداران سابق و لاحق رژیم حاکم در مورد تداوم و پیشبرد جنگ خانمانسوز همدست و همدستان بوده اند. هر چند که خمینی، به عنوان "فرمانده کل قوا" رهبر و امام همه گردانندگان حکومتی، بخش بزرگی از این مسئولیت ها را بر دوش داشت و اگرچه در میان اینان نیز در مورد نحوه ی پیش برد و ادامه جنگ و اهداف آن گاهی اختلاف و دو دستگی پدید آمده بود، ولی همه آن ها در مسئولیت تداوم و توسعه جنگ بعد از باز پس گیری خرمشهر شریک و سهیم بوده اند. در این دوره است که ماجراجویی ها و تمایلات کشورگشایی سردمداران رژیم، زیر عنوان "صدور انقلاب" (از طریق نظامی) اوجی فوق العاده و مالیخولیایی می یابد. شعار "جنگ، جنگ" تا پیروزی "تبدیل به "جنگ تا فتح کرپلا" و "جنگ تا سقوط صدام" می شود و این نیز تکافو نکرده، شعار "جنگ، جنگ" تا رفع فتنه در عالم "طنین انداز می شود! در همین سال هاست که شکار جوانان برای قتل گاه جبهه ها شدتی بیشتر می یابد، اعزام اجباری کارگران، کارمندان و دانشجویان دامنه وسیع تری به خود می گیرد و حتی کار به جایی می رسد که الزام رفتن به جبهه و یا پرداخت هزینه

"رزمندگان اسلام" رسما و علنا (در سال ۱۳۶۶) اعلام می گردد. در همین زمانست که تاکتیک تهاجم "اصواج انسانی" (و به زمان عامیانه "گوشت دم توپ") در ابعادی دهشتناک به کار گرفته می

کرپلا"ست! محتشمی، خونینی ها، خلخالی و... همگی خواستار تداوم جنگ بودند و با هر گونه مذاکره در جهت برقراری آتش بس و یا تلاش های میانجی گرانه نهادها و مراجع بین المللی مخالفت



شود و... در همین دوره، خامنه ای رئیس جمهوری و رئیس "شورای عالی دفاع" رژیم است، رفسنجانی رئیس مجلس، جانشین فرمانده کل قوا و، بعد از خمینی، دومین مقام و مسئول تصمیم گیری در غالب سال های دوره جنگ است، خاتمی وزیر ارشاد و عضو "ستاد فرماندهی کل قوا" و مسئول "ستاد تبلیغات جنگ" است، محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران رژیم است، بهزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین و مسئول اصلی "پشتیبانی صنعتی و مهندسی جنگ" است... حتی گروهی از گردانندگان رژیم که اکنون کنار رفته و یا کنار زده شده اند، از مدافعان پر و پا قرص ادامه جنگ بوده اند. مثلا میرحسین موسوی، نخست وزیر، که در اواخر به ریاست "ستاد فرماندهی کل قوا" نیز منصوب شده بود، چند هفته قبل از پذیرش ناگزیر "قطعنامه"، اصرار داشت که "همه چیز و همه کس باید در جنگ ذوب شود!" منتظری، قائم مقام رهبری، همواره تاکید می کرد که "آزادی راه قدس از طریق

می کردند. سردمداران رژیم نه تنها از پایان دادن به جنگ و پذیرش قطعنامه شماره ۵۱۳ سازمان ملل در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) سر باز زدند، بلکه حتی از قبول قطعنامه ۵۹۸ نیز که در تیر ۱۳۶۶ تصویب شده بود امتناع کرده و کماکان برطبل جنگ کوبیدند. اما ناتوانی آن در بسیج بیشتر نیروی انسانی برای جبهه ها و وخامت اوضاع اقتصادی همراه با مزاید فشارها و تنگناهای بین المللی، به جایی رسید که آن را با خفت و خواری تمام، و در ضعیف ترین موقعیت سیاسی و نظامی، ناگزیر به قبول شکست و پذیرش قطعنامه کرد. جنایت جنگ هشت ساله، جنایت بس بزرگی است که در حق مردم ایران و عراق روا داشته شده است. اما جنایت های جنگ، تنها محدود به جبهه های خود این جنگ نبوده است.

تیم فوتبال ایران در بازی های جهانی



استفاده کردند تیم ملی فوتبال موفق شد در آخرین بازی به همت فوتبالیست ها و کسی هم شانس بلیط حضور در دورنهایی را بدست آورد و مقاومت بیست ساله در مقابل تجزیه به بار نشیند. و این چنین بود که مردم شادمانی کردند و از قهرمانان تیم فوتبالشان استقبال. این پیروزی را که در جهان امروز اهمیت دارد مردم به حساب خودشان گذاشتند و درست هم این است که آن را از آن مردم بدانیم تا حکومت. مکر حکومت در طول بیست سال چه کاری برای ورزش کرده است؟ چه کمکی به آنها کرده است؟ که امروز مدعی این پیروزی باشد. برعکس هر آنچه در توان داشت برای جلوگیری از گسترش ورزش بکار برد و تنها از سر ناتوانی سر تسلیم فرود آورد. اما حکومت سعی کرد تا بعد از آن، از اوضاع به نفع خود بهره گیرد ولی حداقل در این مورد سابقه بد آنها چنان آشکار است، که علیرغم همه دست و پا زدن ها که این تیم، تیم مردم ایران است و این حضور در مهمترین صحنه ورزشی جهان موفقیت مردم است.

نتایج بعدی این تیم، پیروزی یا شکست آن در بازی های مقدماتی، ضمن آن که مهم است ولی آنقدر که خود این حضور اهمیت نمادین دارد، مهم نیست. کویا که تیم ایران بازی هارا بد هم شروع نکرد و بایک شکست یک برهه در مقابل یوکوسلاوی و پیروزی دوریک بر تیم امریکا نشان داد که آنچنان هم حضورش سمبلیک نیست و حرفی برای گفتن دارد.

یقیناً حکومت خواهد کوشید تا بقول مثل معروف ' دشمن را اگر نتوانستی شکست دهی، با خودت همراه کن'. پس از این حداقل ورزش و به ویژه فوتبال را از یک عامل مقاومت به یک عامل حداقل بی طرف برای خود تبدیل کند اگر نمی تواند یک صد هزار تماشاچی استادیوم را به الله اکبر کوی و و ثناخوانی رهبر و نماز خوانی بکشاند، حداقل کاری کند که شعارهای ضد حکومتی ندهند و در نهایت به تماشای فوتبال سرگرم شوند. فوتبال دوست شدن خواندها و پیام تشکر رهبر پس پیروزی بر تیم فوتبال امریکا، در همین چهارچوب است.

اینکه ادامه کشاکش حکومت و مردم چه عرصه های دیگری را در آینده خواهد یافت، موضوع دیگری است آنچه در اینجا باید گفت این است، حضور تیم ایران در بازی های جام جهانی و بازی های خوب آنها و کسب یک پیروزی، پیروزی مردم ایران است.

این پیروزی بر همه این مردم مبارک باد

فدراسیون جهانی فوتبال حق پخش تله ویزوئی مسابقات جام جهانی سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ را از هم اکنون به مبلغ ۲ میلیارد دلار فروخته است. بودجه کمیته برگزار کننده بازی های امسال در فرانسه بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار می باشد و جالب این جا است که به نظر میشل پلاتینی، فوتبالیست معروف فرانسوی و رئیس این کمیته این مبلغ ناکافی است و در نوبت های بعدی بوجه های کلان تری اختصاص داده خواهد شد.

مسابقات امسال در فرانسه خود مهر این حرکت سریع این ورزش به سمت سرمایه را بر خود دارند. امسال به تصمیم فیفا، فدراسیون جهانی فوتبال، هشت تیم به جمع شرکت کنندگان دور نهایی اضافه شده است. بدین ترتیب دوازده بازی به بازی های مرحله اول اضافه شد.

بازی های مقدماتی به گونه ای تنظیم شده است که هیچ دو مسابقه ای همزمان انجام نشود (چهار بازی اول هر گروه). نتیجه آنکه حق پخش تله ویزوئی مسابقه ها به طور کامل به فروش می رسد.

در چنین شرایطی، ایران همچون غالب کشورهای نمی توانست و نمی تواند از قافله فوتبال عقب بماند. تیم فوتبال ایران موفق شد در بازی های نهایی حضور یابد. اما این حضورتها به همت بازیکنان تیم ملی نبود، که مردم و مقاومت بیست ساله آنان در مقابل آخوندها و متجربین نقش تعیین کننده در این حضور دارد. از فردای سرنگونی شاه و قدرت گیری جمهوری اسلامی، مخالفت با ورزش آغاز شد. ورزش زنان که بطور کلی منتفی اعلام شد. برای مردان نیز مسجد و عبادت بجای دیدن فوتبال توپ کرد تجویز گردید. سالها موش و کره بازی بچه های محل که فوتبال بازی می کردند و کشت های کمیته که مانع آن ها میشدند ادامه یافت. علیرغم همه فشارها آنها که اهل ورزش بودند کار خودشان را می کردند و بچه های محل فوتبالشان را بازی می کردند. و به تدریج خود این کار نمودی از مخالفت با رژیم شد.

آخوندها که میدیدند روزبه روز مسجدها خالی و نماز جمعه ها بی برکت تر می شود، نمی توانستند تحمل کنند که ورزشگاه ها پر شود و مردم بجای الله اکبر گفتن، برای این یا آن ورزشکارهورا بکشند و دست بزنند و آواز و سرود بخوانند. اما هر چه کردند حریف این مردم نشدند. و بالاخره فشار مردم مجبورشان کرد که ورزش و ورزشکار و تیم ملی داشتن را بپذیرند و بخصوص قبول کنند که به این باید توجه کرد و هزینه داد. اما همین جا هم سعی کردند اهرم هارا دست خود بگیرند. متاسفانه مسئول و مرئی حزب الهی تیم از امدادهای غیبی بهره ای نبردند و باخت های اقتضای آمیز تیم ملی فوتبال به حریفان ساده چنان صدای اعتراض مردم را بالا برد که ناگزیر به تعویض مسئولین و مرئی شدند و تا آنجا پیشرفتند که مرئی خارجی

بازی های جام جهانی، دوره نهایی، آغاز شد. تب فوتبال بالا گرفته است. همه جا صحبت از فوتبال است. ۲۲ کشور در دورنهایی بازی می کنند. علاوه بر مردم این ۲۲ کشور که بازی ها را دنبال می کنند، میلیون ها نفر در سراسر جهان مشتاقانه به تماشای این بازی ها می نشینند. بدین گونه برای مدت یک ماه فوتبال در صدراخبار و در محور توجه جهانیان است. فوتبال بدون اقرار پر طرفدارترین ورزش جهان است. این قبل از هر چیز ناشی از کم خرج بودن این ورزش و امکان دسترسی به آن در هر زمان و مکانی است. برای بازی فوتبال یک جفت پا لازم است و یک توپ، از پلاستیکی و پارچه ای گرفته تا توپ خوب چهل تکه. بازی با حداقل دو نفر می تواند انجام شود تا ۲۲ نفر، در کوچه و حیاط خانه و مدرسه و زمین خالی خاکی محله می شود بازی کرد تا زمین فوتبال چمن و خوب که در بسیاری کشورها نایاب و لوکس است. بچه های پابندی حلیی آبادهای جهان سوم با پای برهنه و بدون آنکه نگران هزینه بازی باشند، بدنبال توپ می روند و دریل می زنند و هنرنمایی میکنند.

همین سادگی این ورزش و نیاز کم آن به تجهیزات از یک سو و لزوم بازی تیمی و گروهی و در کنار هنرنمایی فوتبالیست ها ماهر به این ورزش ابعادی غیر قابل قیاس با سایر ورزش ها داده است. فوتبال ورزشی است مردمی، که همه مردم از فقیر و غنی میتوانند به آن دسترسی پیدا کنند.

اما این مردمی بودن این ورزش باعث نشد تا توجه قدرت ها و سرمایه ها به آن جلب نشود. برعکس زمینه چنان مساعد بود که ظرف چند دهه فوتبال از ورزشی نسبتاً آماتوری به صنعتی پول ساز تبدیل شود. باشگاه های فوتبال یکی پس از دیگری تشکیل شدند به دنبال آن برگزاری بازی های دوره ای مختلف از قبیل جام باشگاه ها، جام حذفی، ... به گونه ای که بطور مداوم هر هفته تیم های باشگاه ها یک بازی دارند در چنین شرایطی ورزشکارانی که در این تیم ها بازی می کنند، با توجه به حجم بازی ها و تمرینات لازم، عملاً کاری دیگری نمی توانند بکنند. در نتیجه شغلی به عنوان فوتبالیست به وجود آمد و به تدریج چنان گسترش یافت و اراج و قره پی پیدا کرد که امروزه آرزوی بسیاری از جوانان است.

حرفه ای شدن فوتبال سطح بازی ها را بالا برد و بدنبال آن توجه مردم را بیشتر به خود جلب کرد. سرمایه ها زمینه مناسبی برای سرمایه گذاری و سودآوری یافتند. و این چنین فوتبال ساده و بازاری و زمین خاکی پشت محله به فوتبال توپ طلائی برای سرمایه داران تبدیل شد.

به گزارش روزنامه ها سالیانه پانصد میلیارد دلار در فعالیت سرمایه ای فوتبال می چرخد. نیمه از این رقم مربوط به فروش لوازم ورزشی است. امروز در جهان بیش از سیصد میلیون نفر بطور رسمی در باشگاه های مختلف در سطح جهانی بازی می کنند. درآمد اصلی فوتبال از محل فروش لوازم ورزشی، تبلیغات و فروش حق پخش نمایش تله ویزوئی مسابقات است.

به مناسبت برگزاری مسابقات جام جهانی فوتبال، گفتگویی با چهره سرشناس ورزش ایران، پرویز قلیچ خانی، انجام دادیم که فشرده آن از نظر خوانندگان می گذرد

مصاحبه با پرویز قلیچ خانی

س- با تشکر از این که دعوت ما را برای یک گفت و کوی کوتاه پیرامون فوتبال و جام جهانی امسال پذیرفتید. صحبت را با این شروع می کنیم که تیم ایران در سال ۱۹۷۸ برای اولین بار به مسابقات جام جهانی راه یافت و شما همراه این تیم به آرژانتین رفتید. امسال پس از بیست سال برای بار دوم تیم ایران به این مسابقات راه می یابد. در فاصله این بیست سال تحولات اساسی در ایران بود، انقلابی بوقوع پیوست و حکومتی تغییر کرد. در این فاصله در ورزش ایران و بخصوص در فوتبال چه تغییراتی رخ داده است؟

ج- در ابتدا من تصحیح کنم که برای مسابقات جام جهانی آرژانتین، من در آن موقع در تیم "سنت لازرکوتی" آمریکا بازی می کردم. فدراسیون در آمریکا با مسئولین باشگاه تماس گرفت و برای من مرخصی گرفت که من بتوانم در تیم ایران بازی کنم. که درست همزمان با این مسابقات، نزدیک اعتصابات مردم در تبریز و غیره بود که من در اعتراض به رژیم شاه به این مسابقات نرفتم و در یک مصاحبه مطبوعاتی هم این را اعلام کردم. یعنی قرار بود که به عنوان کاپیتان تیم به مسابقات بروم که نرفتم. اما در مورد سنوال. واقعیت این است که فوتبال در عرصه جهانی تغییرات بسیار کرده و بالطبع در کشورهای پیرامونی نیز تاثیر داشته است. اما نکته ای که جالب است و آن ها که فوتبال را دوست دارند و آن را دنبال می کنند باید به آن توجه کنند این است که جمهوری اسلامی از زمانی که در واقع حکومت را غصب کرده است و جمهوری اسلامی را مستقر کرد، از فردای آن روز برخورد خصمانه ای با ورزش مثل هر پدیده مدرن دیگری داشت. اکثر رشته های ورزشی را تعطیل کرد، ورزش زنان را کاملاً درش را تخته کرد و تا مدت ها مسئله اش این بود که ما می خواهیم اسلام را صادر کنیم، تیم نمازخوان و مکتبی می فرستیم که انقلاب را صادر کنیم. ولی بعد از گذشته پنج شش سال، وقتی یواش یواش شاخک های خود را در جامعه دواند، عقلش کمی سرجاش آمد و مثل همه رژیم هایی که می خواهند از ورزش، که یک وسیله انسانی و انسان ساز و یک وسیله شریف است، به نفع اهداف غیرشریف خود استفاده کنند، چنان که دوره ی شاه هم همین طور بود، جمهوری اسلامی هم به این نتیجه رسید. منتها واقعیت این است آن قدر مردم، جامعه و ورزشکاران بعد از گذشت ۵-۶ سال نسبت به این رژیم بی اعتماد بودند، تنفر داشتند و در واقع ناراضی بودند که هیچ انگیزه ای در ورزشکاران وجود نداشت تا با تمام هستی شان بازی کنند، به همین خاطر بسیاری از ورزشکاران

بخصوص در زمینه فوتبال به کشورهای غربی رفتند. مربی ها اکثراً به خارج رفتند. نمونه بگیریم. جمهوری اسلامی اگر خاطرم مان باشد در همان سال اول انقلاب، چون ورزش فوتبال من اعتقاد دارم به جمع گرایی دامن می زند، تماشاچی فوتبال از اقشار مختلف جامعه است و این وسیله می تواند همه ی این اقشار را در واقع با هم یکی کند، روی یک هدف مشخص، یک حرکت مشخص، به همین خاطر جمهوری اسلامی از این ورزش آن اوایل خیلی وحشت داشت. و حتی این مسابقاتی که بچه ها در محلات می گذاشتند برای شب های ماه رمضان، مسجدها را در واقع تعطیل کرده بود که سبب اعتراض یک سری از آخوندها روی این قضیه شد. بالاخره به این نتیجه رسید که از این ابزار به نفع خود باید استفاده کند و از این جا وارد کارزار ورزش شد و از اینجا عوامل خود را که بیشتر حزب الله بودند در راس ارکان های ورزشی گذاشت اما همان طور که جمهوری اسلامی توانست هیچ چیزی را ریشه ای تغییری دهد، ورزش و محیط ورزش را هم نتوانست غصب کند و در واقع کاملاً مال خود کند. طی این چهار، پنج سال اخیر که حضور در میادین بین المللی بیشتر مطرح شد و می خواست که حضور داشته باشد، به طبع آن به ورزشکاران بیشتر می رسید و مسابقات باشگاهی بیشتر شد. کمک مالی، علیرغم آن که بازیکنان آماتور هستند، به آنها بیشتر شد پولی که باشگاه ها به بازیکنان دادند، ارقام بالایی بود و همین مسئله پول و کمک به زندگی بازیکنان باعث شد تا انگیزه بازی کردن بیشتر شود. بازیکنان ایران، حداقل زمان شاه، ۱۶ سال قهرمان ملت های آسیا بودند، به نظر من استعداد بچه های ایران خوب است و ایران جزو یکی دو تیم خوب آسیا است.

در واقع بالا رفتن انگیزه برای بازی بیشتر و بهتر باعث شد تا نتوانستند در بازی های بین المللی بهتر ظاهر شوند و از جمله در همین بازی های مقدماتی جام جهانی فرانسه. البته در مقدماتی بدبازی کردند ولی خوشبختانه بالاخره به مرحله نهایی راه یافتند.

س- یعنی این که فوتبال ایران هنوز یک فوتبال حرفه ای نیست. ولی به نوعی حرفه ای شده است.

ج- آره، در مورد حرفه ای شدن در زمان شاه هم خیلی بحث شده بود. سطح فوتبال ایران در آن حد نبود که حرفه ای شود، به نظر من الان هم در آن حد نیست که حرفه ای شود. امروزه رقم های خیلی بالایی، سی میلیون، بیست میلیون به بازیکنان باشگاه هایی می دهند که جابه جا شوند، باتوجه به

وضع خراب اقتصادی، این پول عاملی شد تا انگیزه جوانان تقویت شود و نمونه خوش همین صلور سه بازیکنان ایران به آلمان است. این نشان می دهد که استعداد جوانان ایران در ورزش خوب است. این که ورزش در ایران ریشه ای هست یا نه مسئله ای است دیگر، که به نظر من هیچ ورزشی و از جمله فوتبال در ایران ریشه ی درستی ندارد.

س- چون صحبت از کل ورزش شد و گفتی که جمهوری اسلامی با خصومت با ورزش برخورد کرد آیا این تحول، یعنی تقویت انگیزه جوانان، فقط در مورد فوتبال بوده یا دیگر ورزش ها هم تکانی خورده اند.

ج- فقط در مورد فوتبال. ورزش زنان را که نابود کرده و در واقع نیمی از جامعه را از ورزش محروم کرده، در میادین بین المللی نمی توانست شرکت کنند. من تعجب می کنم که در این شرایط بین المللی هیچ اعتراضی از سوی مجامع بین المللی ورزشی به ایران نمی شود.

ولی ورزش فوتبال چون در جهان همه گیر است، و من همین جا کیریزی بزنم که اعتقاد دارم مافیای ورزش در فوتبال بسیار قوی است و در مورد آن بسیار خوب تبلیغ کرده و توانسته مسیرش را در جهت اهداف خودش تغییر دهد. این ورزش را در مسیر سرمایه انداخته و بدین ترتیب به نوعی آن را کنترل می کنند. جمهوری اسلامی نیز به این نتیجه رسید که این وسیله، وسیله ای که اتحاد و تعاون را دامن می زند، نمونه های امجدیه و صدهزار نفری برایش درسی شد، رایباید کنترل کند. سعی کرد که بیشتر به آن امکان دهد، بیشتر رسیدگی کند و نسبت به دیگر ورزش ها توجه بیشتری کرد چون در سطح جهانی نیز فوتبال بیش از دیگر ورزش ها طرفدار دارد. در مورد دیگر ورزش ها جمهوری اسلامی توجهی ندارد.

س- در مورد همین فوتبال. گفتی که در چند سال اخیر بیشتر از دیگر ورزش ها توجه کرده و سعی می کند تا از آن استفاده کند. ولی مسئله دو طرف دارد. یک طرف جمهوری اسلامی که می خواهد از آن استفاده کند. یک طرف دیگر مردم هستند که به این ورزش علاقه دارند. این را هم می دانیم که جمهوری اسلامی ترجیح می دهد که وقتی در یک استادیوم صدهزار نفر جمع می شوند، اله اکبر بگویند تا یک بازیکن را تشویق کنند. طبعاً یک مقدار حکومت با تناقض مواجه است. فوتبال همین است که هست. نمی شود وسط بازی از بازیکن خواست تا نماز بخواند یا به

می شود. فکر نمی کنند که با همان وضع، بلون برنامه و سیستم، جلو برود، اصلا بلد نیست. این مری می آمد که سیستمی به این تیم بدهد. وقتی آمد سیستمی بدهد به این تیم یک مرتبه دیدند حداقل یکی دو سال طول می کشد تا کاری بکنند نمی تواند یک هفته ای از این تیم چیزی متفاوت بسازد. با این مشکل روبرو شدند. فکر میکردند که با استخدام مری خارجی، سر و صدای مخالفان را می خوابانند و کنترل فدراسیون را نیز در دست خود دارند.

ولی مری خارجی برای شان مشکل آفرین شد. تبلیغات در ایران هم جوری پیش رفته که انگار با حضور تیم در جام جهانی، تیم ایران براحتی تیم های یوکسلاوی و آلمان و آمریکا را شکست خواهد داد. خوب مردم از نتایج بازی های مقدماتی، که کاملا هم طبیعی بود که ایران در اغلب آن ها ببازد، ناراضی بودند.

به نظر من الان هم خوب حساب کرده اند. الان هم با عوض کردن مجدد مری و مسئولین، با آوردن جلال طالبی و ذوالفقار نسب، سعی در تغییر دادن چهره ها کردند. این ها هم در مدت کوتاه هیچ کاری نمی توانند بکنند. نهایتا تاثیر مثبتی از نظر روانشناسی روی رابطه بچه ها بگذارند. اگر تیم موفق شود باز هم جمهوری اسلامی بهره برداری کرده و می گوید که این درایت من بود. اگر هم با نتایج بد ببازد، همه تقصیرها را به گردن جلال طالبی می اتانزند. و خودشان را از لطماتی که سال ها به ورزش ایران زدند و سیاست های غلطی که پیش بردند مبرا کنند.



بهبازی کردند. در اینجا جمهوری اسلامی که همیشه امدادهای غیبی به کمک شان می آمد، در کار نبود. برعکس شد. یعنی باید می رفت از استرالیا کل می خورد و می باخت. می گفتند خوب مری اسلامی را عوض کردیم یک مری غیرحزب الهی گذاشتیم تیم کل خورد و باخت. این بار امدادهای غیبی به کمک این طرفی ها آمد و تیم برنده شد. این برنده شدن، تمام برنامه های رژیم را به هم زد. مردم یکبارچه گفتند که دلیل بد بودن تیم کنترل حزب الله بر تیم فوتبال بود. من از همین جا نتیجه می گیرم که این تیم فوتبال سال مردم است، سال حکومت نیست. در چنین وضعی حکومت رئیس فدراسیون را عوض کردند و یک رئیس فدراسیون حزب الهی، از آدم های خودشان را سرکار گذاشتند. در عین حال برای جلوگیری از اعتراض مردم، یک مری خارجی استخدام کردند. این کار احقانه ای بود. چراکه مری شناخته شده ای بین المللی مثل "ابویچ" سیستم دارد، برنامه دارد و چنین فردی با تیم بلون سیستم و برنامه ایران روبرو

نفع رهبر شعار دهد. آیا به نظر تو جمهوری اسلامی امروز چشم بر این تناقض بسته؟

ج- به نظر من اگر دقت کنیم، مثلا جمهوری اسلامی در مورد زنان سال ها است سعی می کند تا کاکل زنان را ببرد تو، این کاکل روز به روز بیشتر بیرون می آید و رنگ آمیزی هم می شود. چون در واقع با یک قشر عمومی در جامعه طرف است. در مورد ورزش فوتبال هم همین مسئله است. فوتبال همه گیر است. جمهوری اسلامی هم در ابتدای تمایلی نداشت. ولی وقتی حکومت خود را مستقر کرده، در عرصه بین المللی هم می خواهد سری بین سرها داشته باشد یک انگیزه این بود. انگیزه دیگر این بود که فهمیده وقتی صد هزار نفر در استادیوم جمع می شود، کنترل آن بسیار مشکل است. بالطبع مردمی که زیر فشار حکومت، کشت های مختلف و سپاه و ثاراله و غیره هستند، در خیابان بسختی می توانند اعتراض کنند. ولی وقتی صد هزار نفر دور هم نشستند، از کوچکترین منفذ استفاده می کردند و به هر بهانه کوچک مثل

بدی داوری، صدای اعتراض شان بلند می شد و می ریختند در و پیکر را خورد می کردند و اعتراض خود را به نمایش می گذاشتند. جمهوری اسلامی از این نمونه ها درس گرفت. سعی کرد جلوی این ورزش را بیشتر باز کند، بیشتر امکانات بپریزد و در واقع مثل سایر کشورها، مردم را بیشتر به سمت خود ورزش خالص فوتبال بکشاند و سرگرم خود بازی کند. امروز علاقه مسدان فوتبال نسبت به سابق در ایران زیادند. ولی یک نکته را فراموش نکنیم: در همین شرایط، هنوز مردم از هر منفذی برای نشان دادن تنفر خود استفاده میکنند.

جمهوری اسلامی آرزو دارد که برای

حلا و شیرینی دادن به مناسبت های مذهبی حتی تولد علی مردم عادی و عمومی به خیابان ها بیایند، ولی کسی نمی آید. ولی برای پیروزی تیم فوتبال، مثلا وقتی بازیکنان در استرالیا برنده شدند، یک پارچه مردم درست مثل روزی که شاه رفت به خیابان ها ریختند. آیا مردم صرفا به خاطر فوتبال بوده، من اعتقاد دارم این نبوده، مردم به خاطر کینه شان این چنین به خیابان ریختند. یا حضور زنان در روز استقبال از تیم ایران در استادیوم صد هزار نفری، آیا ورزش فوتبال تحولی پیدا کرده و این چنین همه گیر شده، نه به اعتقاد من شرایط اجتماعی به گونه ای پیش رفته که مردم از هر چیزی برای نشان دادن مخالفت خود با حکومت استفاده می کنند. چه بهتر از ورزش فوتبال، هم هیجان انگیز است و هم همه جور آدمی این ورزش را دوست دارد. به نظر من جمهوری اسلامی در این زمینه با مشکل روبرو بود و هنوز هم است. به همین خاطر سعی می کند یک مقدار آن را بازتر کند. مسئولین فدراسیون را از آدم هایی بگذارد که زیاد حزب الهی نباشند.

س- این وضعیت تیم ملی است که به جام جهانی می رود. فکر هم نمی کنم و کسی هم فکر نمی کند که این تیم کار عجیب بتواند بکند. ولی بهر حال این تیم ملی ایران است. میدانی که الان همه تیم های ملی کشورها خیلی ارج و قرب دارند و برد و باخت شان مثل برد و باخت خود مردم است. تیم ایران هم از این قاعده جدا نیست تیم فوتبال ایران الان به عنوان نماینده ایران در این بازی ها شرکت می کند. به نظر تو این تیم، تیم حکومت است یا تیم مردم. طبعاً برخورد با یک تیم ملی وقتی یک حکومت فاشیست بر سر کار است تا یک حکومت ملی یا مردمی متفاوت است. آیا مردم بین این تیم که این چنین از آن استقبال کردند و حکومت تفاوتی قائل هستند؟

ج- در این جا اشاره کنم که ماقیای ورزش در عرصه جهانی به این احساس ناسیونالیسم ورزشی کور و کاذب دامن زده است و در کشورهای پیرامونی مثل ایران نیز طبعاً این احساس قوی تر است.

جمهوری اسلامی به این قضیه آگاه است. مثلاً می داند که جوانانی هستند که از بیجگی در خارج بزرگ شده اند. سال ها است که اینان در خارج به نوعی در مدارس، در بین دوستان شان، یک نوع تحقیر را تحمل کرده اند. الان با شرکت ایران در این بازی ها، این ها وسیله ای پیدا کردند تا از غرور ملی شان دفاع کنند. نمونه های بسیاری است که جوانان در کشورهای مختلف به سفارت خانه ها رفته اند و پیراهن تیم ملی را گرفته اند و اساساً هم مسئله شان جنایت های جمهوری اسلامی نیست.

این نکته ای است که حکومت در خارج از کشور به آن توجه دارد. ولی از آن طرف مردم کسه با آن حرکت پیروزی تیم در استرالیا راجش کردن و به استادیوم ریختند، نشان دادند که به مسئله آگاه هستند. مردم نشان دادند که می خواهند مرز بکشند بین تیم و حکومت و نگذارند که جمهوری اسلامی از آن بهره برداری کند مردم میگویند تیم مال ما است همان طور که در استادیوم، بد و بیراه به مایلی کهن می گویند و از ورزشکاران دفاع می کنند. در روز پیروزی وقتی کشت سپاه می خواهد مانع زنان شود، مردم ماشین سپاه را بلند می کنند و در پیاده رو می گذارند و می گویند که امروز روز شما نیست. روز ما است. این یعنی که این تیم ما است و نه تیم شما. به نظر من مردم در ایران جویری برخوردار می کنند که این مرز را بکشند. متأسفانه آن چه در خارج اتفاق می افتد عکس این است. جمهوری اسلامی با سیاست خاص و با کمک عوامل شناخت شده و شناخته نشده خودش دارد طوری حرکت می کند، که آن ناسیونالیزم را در ایرانی ها دامن می زند و با این شعار که ورزش هیچ ارتباطی به سیاست ندارد، تیم مملکت مان است. می خواهیم برویم در استادیوم آن را تشویق کنیم. انگار دیگری هستند که تیم ملی کشورشان را دوست ندارند. ولی در واقع این ها در لوی شعار ورزش سیاست نیست، تنها یک سیاست را می خواهند در استادیوم تبلیغ کنند و آن سیاست جمهوری اسلامی است. یعنی جمهوری اسلامی آگاهانه حرکت کرده و می خواهد با شرکت در مسابقات جهانی، جنایت های خودش در این سال ها، فجایعی که آفریده را سرپوش گذارد. بدرستی ایرانیان خارج از کشور این مرز را باید با جمهوری اسلامی بکشند. باید نشان دهند که این تیم، تیم مردم است و نه تیم جمهوری اسلامی. ایرانیان خارج از کشور باید نشان دهند که رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم جنایت کار است که دارد از فوتبال سواستفاده می کند. این تیم ربطی به جمهوری اسلامی ندارد این تیم مال مردم است و این جوانان هیچ ربطی به جمهوری اسلامی ندارند و اگر این بدرستی نمود داده شد، جمهوری اسلامی نیز زیر فشار قرار خواهد گرفت. الان از ایران بسیج کرده، از کشورهای مختلف بسیج کرده حتماً پرچم الله و عکس خاتمی را بلند خواهد کرد. متأسفانه بعد از انتخابات دوم خرداد نیز برای بخشی از اپوزیسیون، بلند کردن عکس خاتمی، به مخالفت با خاتمی ای تلقی می شود و همین برای شان کافی

است. در حالی که در نظر مردم دنیا، رژیم اسلامی و ملاها مطرح هستند، و نه تفکیک دعوی این ها روی هوا.

س- در واقع می خواهی بگوئی که در ایران مردم بین تیم ملی فوتبال و حکومت تفکیک قائل شده اند. مردم با حمایت از تیم ملی مخالفت خودشان را با جمهوری نشان می دهند. اما در این وسط جمهوری بالاخره متوجه مسئله شده و می خواهد نعل وارونه بزند و از آن چیزی که مردم برای مخالفت دارند استفاده می کند. یا بعنوان ابزار تبلیغی برای خودش استفاده کند یا حداقل آن را بی اثر کند. اینجا است که برای مسابقات مدارس را تعطیل می کند، ادارات را تعطیل می کند، تمام مسابقات را از تلویزیون پخش می کند و غیره... اما در خارج مسئله عکس شده یعنی در خارج از کشور، بدون توجه به خط و مرز بین تیم ملی و حکومت، بدون توجه به تبلیغات رژیم، بدون توجه به سواستفاده رژیم از این شرایط و تنها بدلیل حضور تیم ملی که غرور ملی ایرانی را ارضا می کند با شعار ورزش از سیاست جدا است و مردم دوستدار فوتبال هستند، هیچ واکنشی در مقابل رژیم نشان نمی دهند. اگر در داخل ایران حمایت از تیم فوتبال، یک نوع مخالفت با رژیم است، در خارج به عکس افشا حرکات تبلیغی رژیم حول این مسئله، باید محور کار ایرانیان باشد. به نظر تو سیاست درست چه بود؟

ج- به نظر من مسئله فقط فوتبال نیست. یک سیاستی از قبل زمینه های خودش را در خارج فراهم کرده بود و آن سیاست بازگشت بود. بخش زیادی خسته شده بودند نمایندگان جمهوری اسلامی هم در خارج با کشتن بین ایرانیان و دعوت متخصصین به ایران این روند را دامن زدند. بعد از دوم خرداد و آمدن خاتمی و شعارهای او، و آن بخش از اپوزیسیون هم که همه چیز را در خاتمی خلاصه می کند تا مردم، شرایط را آماده کرده بودند. جمعی از اپوزیسیون که خسته شده همراه با بخشی از ایرانیان که رفت و آمدی به ایران دارند، عملاً به این موضع افتادند که فوتبال ربطی به سیاست ندارد.

ولی اگر کسانی هم زمان به افشا رژیم پیردازند، جنایت ها و کشتارها و سرکوب و اختناق وی را با هر امکانی که دارند، نشان دهند و نشان دهند که اکنون پشت سر تیم ملی ایران سعی در سرپوش گذاشتن بر این ها دارد، این سیاست درستی است. ما به عنوان اپوزیسیون در خارج از کشور می توانیم ضمن دفاع از بازیکنان، جنایت کارها را نیز افشا کنیم

س- فکر می کنی جمهوری اسلامی این سیاست حمایت از فوتبال را ادامه خواهد داد.

ج- فکر می کنم که دنبال کند. مثلاً خاتمی در مراسم سالروز دوم خرداد، درسخرانی اش در پایان گفت "خوب دیگر بس است. تمام کنیم و برویم مسابقه فوتبال است، در تله ویزیتون تماشا کنیم". حکومت می داند که مردم فوتبال را دوست دارند و چون امکانات دارد، می تواند از این وسیله به نفع خود استفاده کند. یقیناً با توجه به علاقه مردم، سعی نمی کند در مقابل آن به ایستد. شاید فردا خود خاتمی ای هم از فوتبال تعریف کرد.

س- از چند ماه قبل برنامه بازی ها معلوم بود. اپوزیسیون خارج از کشور در این مورد چه کرده است؟

ج- به نظر من اپوزیسیون ایران در خارج به این مسئله کم بها داد و کم کاری کرد. البته بخشی از عوامل نیز در اختیار آنها نبود. مسئله تهیه بلیط که عملاً غیر ممکن است. فروش بلیط ها ضمن اینکه توسط خود تدارک کنندگان کنترل می شود و این هانیز به حساسیت بازی های ایران آگاه هستند، آن بخش از بلیط ها نیز که توسط ایران و سفارت خانه توزیع می شد تحت کنترل است. هدف جمهوری اسلامی این است که اگر هم پرچم الله اکبر و عکس رهبر بالا نمی رود، شعار مخالفی هم بالا نرود و در نهایت به مردم در ایران نشان دهد که در خارج خیری نیست.

س- در پایان گفتگو، نتیجه بازی ها را چه می بینی؟

ج- چه در داخل و چه در خارج جوی بوجود آمده که گویاتیم ایران در مرحله اول تیم های آلمان و یوگوسلاوی و آمریکا را شکست خواهد داد و موفق خواهد شد به دور دوم راه یابد. به طور منطقی در بازی با یوگوسلاوی و آلمان تیم ایران نمی تواند کاری بکند و امدهای غیبی هم نمی تواند به کمک بیایند. در رابطه با تیم آمریکا ممکن است که ایران به تواند بازی را برنده شود. سطح فوتبال آمریکا بالاتر است. اما اینجا هم از دامن زدن به این شایعات هدفی را دنبال می کنند. شاید نظر این باشد که احیاناً با بالا بردن انتظار مردم از تیم، چون منطقی آنها نخواهند توانست در مقابل آلمان و یوگوسلاوی برنده شوند، از شکست تیم ویدبین شدن مردم به بازیکنان، دلسردی مردم را دامن بزنند و بهره برداری کنند.

به نظر من انتظار زیادی نباید داشت. تاهمین مرحله هم که تیم ایران رسیده، بسیار خوب و با ارزش است. بازی خوب و درست در مقابل تیم های آلمان و یوگوسلاوی و احیاناً برنده شدن در مقابل آمریکا بهترین نتیجه است که می توان از این تیم انتظار داشت

با تشکر از پرویز تلیج خانی

لغو امتیاز روزنامه جامعه را محکوم می کنیم

امروز دادگاه عمومی تهران، رای به لغو امتیاز روزنامه جامعه داد. حمید رضا جلالی پور، مدیر این روزنامه و صاحب امتیاز آن را به مدت یک سال از مدیریت و داشتن امتیاز مطبوعات محروم ساخت. هم چنین به پرداخت ۱۶ میلیون ریال جزای نقدی محکوم کرد.

شاکیان روزنامه جامعه، رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران، محسن رفیق دوست رئیس بنیاد مستضعفان، مدیر کل قضائی سازمان زندانها و رئیس کل دادگستری استان تهران بودند. اتهام اصلی روزنامه جامعه، 'نشر اکاذیب' بوده است. افشای سخنان 'خصوصی' فرمانده سپاه پاسداران در زمینه 'بریدن زبان ها و زدن کردن ها'، هم چنین افشاکاری در مورد امپراطوری شخصی محسن رفیق دوست در بنیاد مستضعفان و نیز افشای سوده های کلان حاصله از کران فروشی در زندان ها، از جمله این اکاذیب بوده اند.

لغو امتیاز روزنامه جامعه و لشکرکشی مهره های درشت جناح غالب رژیم برای عملی نمودن آن، نشان دهنده عزم جناح رسالت و خامنه ای، در تشدید فشار حتی به مطبوعات مجاز در چارچوب خود رژیم با هدف برچیدن فضای تنفسی محدودی است که بعد از انتخابات دوم خرداد و به برکت حضور میلیونی مردم در صحنه جامعه، و تحت فشار آن ایجاد شده است. این فشار فقط محدود به روزنامه جامعه نیست. کما این که مستولین روزنامه گزارش روز، اندکی بعد از انتشار آن، بدنبال افشاکاری در مورد دزدیهای کلان برخی از سران رژیم و برجسته کردن تیتراژی مقام های ایرانی، پول ها را از کشور خارج می کنند، به نقل از الوطن عربی، مجبور شدند تا اعلام نتیجه دادگاه در مورد روزنامه خود، انتشار آن را متوقف نمایند.

ما حمله به مطبوعات را، حتی در همان محدوده تک مطبوعات مجاز درون رژیم، سرآغاز یورش دیگری به دستاوردهای مبارزات مردم و ادامه پایمال نمودن حقوق دمکراتیک آنها دانسته، لغو امتیاز نشریات و تحت فشار قرار دادن آن ها را محکوم نموده، خواستار آزادی کامل مطبوعات هستیم و از تمامی نیروهای آگاه و مجامع دمکراتیک می خواهیم، به تضییقات جمهوری اسلامی علیه مطبوعات اعتراض نموده، از خواست آزادی انتشار مطبوعات دفاع نمایند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۰ ژوئن ۱۹۹۸

۲۰ خرداد ۱۳۷۶

جلسه رسیدگی به شکایات مزبور با حضور هیات منصفه برگزار شد. این هیات چهار مورد از موارد شکایات مطرح شده را وارد دانسته ولی متهم را مستحق تخفیف در مجازات تشخیص داده بود. اما دادگاه عمومی ویژه رسیدگی به جرائم مطبوعاتی، با لغو امتیاز نشریه، در واقع اشد مجازات را تعیین کرد.

این دادگاه، روزنامه "جامعه" را به اتهام "چاپ مطالب و مضامین و تصاویر خلاف عفت عمومی... حجم وسیع مطالب فوق در شماره های مختلف و اصرار در ارتکاب این جرم..." محکوم کرده است. علاوه بر لغو امتیاز و محرومیت از مدیریت روزنامه و نشریه، مدیر مسئول این روزنامه به پرداخت ۱۶ میلیون ریال جزای نقدی نیز محکوم گردیده است. سر دبیر این روزنامه در واکنش به صدور حکم مذکور گفت: "ما این رای را یک رای سیاسی می دانیم و نه یک رای حقوقی، و حق قانونی خود می دانیم که خواهان تجدیدنظر شویم..."

ناطق نوری در انتخابات هیات رئیسه نخستین سال مجلس پنجم (سال ۱۳۷۵) ۱۴۶ رای و در انتخابات سال گذشته (در پی دخالت مستقیم خامنه ای) ۲۱۱ رای اخذ کرده بود. اما کاندیدای جناح "کارگزاران" و "مجمع حزب اله" در انتخابات نخستین سال مجلس (عبدالله نوری) ۹۲ رای به دست آورده بود. ترکیب آرا در انتخابات اخیر هیات رئیسه نشان می دهد که جناح غالب بر مجلس توانسته است علاوه بر نمایندگان جناح خویش، گروهی از نمایندگان به اصطلاح "مستقل" را با خود همراه و تداوم ریاست ناطق نسوری را تضمین نماید. جناح "مجمع حزب اله" با وجود تلاش هایی که در هفته های اخیر برای گسترده آوری آرای بیشتر، و حداقل کسب یکی از کرسی های نایب رئیسی، به عمل آورده بود، توفیقی به دست نیاورد.

یک روز پیش از رای گیری انتخابات هیات رئیسه، نمایندگان مجلس با خامنه ای دیدار کردند. وی طی

سخنانی، ضمن تعریف و تمجید از مجلس به عنوان "مجلس نمونه در دنیا"، نمایندگان را به "وحدت و هم دلی" دعوت و بار دیگر تاکید کرد که "در میان خودی ها باید رحمت و عطف حاکم باشد، اصحاب خط و خطوط نسبت به هم گذشت کنند و حمل بر صحت داشته باشند. هدف خودی ها میان یکدیگر و حتی در قبال کسانی که نسبت به ارزش ها دچار غفلت هستند، پنجه زدن نیست، بلکه هدف آن ها باید بیدار کردن و دریدن پرده غفلت باشد."

لغو امتیاز روزنامه جامعه

به دنبال طرح شکایت رحیم صفوی، فرمانده کل سپاه پاسداران، ستاد مشترک سپاه پاسداران، محسن رفیق دوست، رئیس کل دادگستری استان تهران و گروهی دیگر از عناصر و نهادهای رژیم علیه نشریه "جامعه"، پروانه و امتیاز این روزنامه لغو، و صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن حمیدرضا جلالی پور نیز به مدت یک سال از مدیریت و مسئولیت هر روزنامه و نشریه دیگری محروم شد.

طرح استیضاح وزیر کشور

با اوج گیری دعوای دستجات رقیب حکومتی، طرح استیضاح عبدالله نوری، وزیر کشور دولت خاتمی نیز که از مدت ها پیش در مجلس و محافل حکومتی مورد بحث بود، سرانجام رسماً به مجلس ارائه شد و قرار است در آخر خردادماه در جلسه علنی مطرح، و پس از دفاعیات وزیر کشور، نسبت به ابقا یا برکناری وی رای گیری شود.

قابل توجه است که این طرح، که تاکنون به امضای ۳۱ نماینده مجلس رژیم رسیده است، همزمان با برگزاری جلسات محاکمه شهردار تهران، مطرح و رسیدگی می شود. عبدالله نوری نیز یکی از حامیان سرسخت کرباسچی و، به لحاظ سلسله مراتب اداری، رئیس مافوق وی محسوب می شود. غالب امضاکنندگان این طرح از جناح خامنه ای - رسالتی هستند ولی در بین آن ها نمایندگان به اصطلاح "مستقل" نیز وجود دارند. حسن کامران، کسی که در انتخابات میان دوره ای اخیر در اصفهان مجدداً به مجلس راه یافته است، یکی از امضا کنندگان است. در این طرح، "ایجاد تشنج در جامعه به جای امنیت"، "انجام مصاحبه ها و سخنرانی های تحریک آمیز"، "انتصاب افراد کم تجربه به عنوان مدیران"، "صلور مجوز برای راهپیمایی ها" ... به عنوان دلایل استیضاح عنوان شده است. گفته می شود که درگیری ها و کشمکش ها و اعتراضات گوناگونی که طی ماه های اخیر در اصفهان، و به ویژه نجف آباد، به وقوع پیوسته نیز از جمله موارد انتقاد و حمله جناح اکثریت مجلس به وزیر کشور خاتمی است.

خاتمی، در روزهای اخیر، دوبار علناً موضع گیری و از وزیر کشور صریحاً دفاع کرده است. بدیهی است که کنار زدن عبدالله نوری ضربه ی سختی به دولت خاتمی خواهد بود. طرفداران جناح خاتمی در همین روزها گردهمایی هایی را به منظور سازماندهی اقدامات تبلیغاتی و سیاسی جهت دفاع از عبدالله نوری تشکیل داده و تهدید کرده اند که در صورت برکناری وی، واکنش شدید نشان خواهند داد.

انتخاب مجدد ناطق نوری به ریاست مجلس

در انتخابات سالانه هیات رئیسه مجلس رژیم که در ۱۰ خرداد انجام گرفت، یک بار دیگر علی اکبر ناطق نوری به ریاست مجلس انتخاب شد. در این انتخابات، از مجموع ۲۵۶ رای، ناطق نوری ۱۶۸ رای به دست آورد. کاندیدای مورد حمایت جناح طرفدار خاتمی در مجلس مجید انصاری بود که بیش از ۸۴ رای کسب نکرد. حسن روحانی و موحدی کرمانی (با ۱۴۳ رای) نیز به عنوان نواب رئیس تعیین شدند.

دعوا درباره رفت و آمدهای

مشکوک به ایران

در پی مسافرت چند تن از خبرنگاران و شخصیت های سیاسی و اقتصادی خارجی، خصوصا آمریکایی به تهران، در هفته های اخیر، کشمکش در بین دستجات رقیب رژیم اسلامی یک بار دیگر بالا گرفت.

آیت اله جنتی، دبیر شورای نگهبان، در خطبه های نماز جمعه تهران، ضمن انتقاد شدید از رفت و آمدهای برخی عناصر اسرائیلی و آمریکایی به ایران، گفت: "آیا قرار بود اصل نه شرقی و نه غربی فراموش شود، برای انقلاب چه اتفاق تازه ای افتاده است. آیا برخورد آمریکا با ما دوستانه شده و از شیطنت هایش علیه ما دست برداشته است یا این که می خواهید اقتصادمان رونق گیرد؟"

در پاسخ به این انتقادات، روابط عمومی وزارت امور خارجه، رفت و آمد عناصر اسرائیلی و آمریکایی به ایران را "اشتباه لفظی" خوانده و ضمن تکذیب آن، اعلام کرد که "این وزارت خانه سیاستی مبنی بر اعطای رویداد به مقام های آمریکایی ندارد". همچنین سخنگوی این وزارت خانه نیز با تکذیب گزارش های مطبوعاتی در مورد "میزبانی" آن وزارت خانه از سه تبعه آمریکایی، اظهار داشت که دو تن از آن ها با "روادید خبرنگاری" و نفر سوم "رابرت مرداک" نیز با "روادید گردشگری" به تهران آمده اند.

سفر "رابرت مرداک" و ملاقات وی بنا بر سخن مسئولان دولتی، و از جمله معاون برون مرزی "صدا و سیما" جمهوری اسلامی، یکی از موضوعات این دعوا و کشمکش تازه بوده است. صدا و سیما رژیم به دنبال اعتراضات برخی از نشریات، مدعی شد که این مسافرت و ملاقات بنا به اصرار و پیگیری نژاد حسینیان نماینده رژیم در سازمان ملل صورت گرفته و صرفا با هدف "کسب اطلاع از فعالیت های رسانه ای" مرداک بوده است. رابرت مرداک، صاحب یکی از بزرگ ترین کمپانی های چند ملیتی در زمینه شبکه های تلویزیونی، ماهواره و فعالیت های مطبوعاتی است و سفر وی به ایران طبعاً نمی توانسته بدون اطلاع بالاترین مقامات دولتی انجام بگیرد.

از سوی دیگر، "ژیسکاردستن"، رئیس جمهوری اسبق فرانسه، برای دیداری چند روزه به تهران سفر و با خاتمی و خرازی ملاقات و گفتگو کرد. ولی پیش از عزیمت به ایران در مصاحبه ای گفت که "این سفر به ابتکار ایران انجام می شود" و اضافه کرد که "ایران به جنتی می رود که امکان توسعه روابط با اتحادیه اروپا را تسهیل می کند".

محاكمه کرباسچی

پس از چند ماه کشمکش جناح های حکومتی در مورد دستگیری و محاکمه شهردار تهران و یکی از

مسئولان اصلی گروه "کارگزاران"، نخستین جلسه محاکمه غلامحسین کرباسچی در ۱۷ خرداد در مجتمع قضایی امام خمینی تهران آغاز شد. این محاکمه، برخلاف روال مرسوم، با حضور دوربین های تلویزیونی و خبرنگاران رسانه های داخلی و خارجی برگزار گردیده و در مطبوعات نیز بازتاب گسترده ای دارد و خود رئیس دادگاه، حجت الاسلام محسنی اژه ای، نیز خواستار انعکاس آن در رسانه ها شده است.

اتهامات شهردار تهران که در این جلسه خوانده شد عبارت از مشارکت در اختلاس به میزان ۱۴ میلیارد و ۵۳۰ میلیون ریال و ۹۰ هزار دلار آمریکا، مشارکت در ارتشا، تنصیب و تصرف غیرمجاز اموال عمومی، تبانی در معاملات دولتی و تحصیل مال نامشروع، دخالت در انتخابات مجلس پنجم و پرداخت ۲۵۰ میلیون ریال به دو نامزد انتخاباتی و... بود. کرباسچی در پاسخ سوال رئیس دادگاه در مورد قبول یا رد اتهامات، گفت: هیچ کدام از اتهام را قبول ندارم و همگی آن ها کذب محض است.

در این جلسه، از جمله، اتهامات مربوط به نقل و انتقال پول از حساب در اختیار شهرداری که ظاهرا به عنوان پاداش مدیران بوده، و واگذاری یک ساختمان به روزنامه آفتاب گردان از طرف شهرداری (ساختمانی که مالک آن، در عوض گرفتن تراکم مورد نظر خود، آن را به شهردای داده بود) مورد بررسی قرار گرفت. کرباسچی و وکلای مدافع وی صلاحیت قاضی تشکیل دهنده پرونده (حسین نومیری) و همچنین صلاحیت خود این دادگاه را مورد سوال قرار دادند. کرباسچی با اشاره به این که بیشتر مستندات دادگاه بر زور و فشار و رفتارهای غیرقانونی با مدیران شهرداری پایه گذاری شده، نامه یکی از خانم های مدیر در شهرداری به رئیس جمهوری را که طی آن از اعمال فشار اخلاقی و تهدید جهت اخذ اعتراف از طرف بازجو، شکایت شده است، مطرح ساخت.

دومین جلسه محاکمه در ۲۶ خرداد برگزار شد. بخش عمده ای از وقت این جلسه به صحبت های مقدماتی رئیس دادگاه، قرائت نامه رئیس کل دادگستری تهران و مقدمه طولانی سخنان شهردار تهران اختصاص یافت و تنها فرصت اندکی برای رسیدگی به یکی از موارد اتهامی باقی ماند. از مجموعه بحث ها و حرف های طرفین، هم متهم و هم متهم کنندگان، کاملا آشکار بود که این جلسات نیز عرصه و تریبون دیگری مثل مجلس، محافل، مطبوعات حکومتی و غیره، برای ادامه کشمکش های دستجات رقیب و طرح سخنرانی ها و حملات تبلیغاتی آن هاست و موارد اتهامی اهمیتی ثانوی دارد. هم چنین این بحث ها آشکار کرد که احتمالا برگزاری چنین جلساتی مدت زیادی به درازا خواهد کشید.

سومین جلسه محاکمه شهردار تهران نیز در ۲۶ خرداد تشکیل گردید. در این جلسه نیز کرباسچی از پاسخگویی مستقیم به سوالات و اتهامات مطرح شده طفره رفت و در عوض به انتقاد و حمله به پرونده سازی های جناح مقابل و به دفاع از خدمات شهرداری پرداخت. در همین جلسه هم چنین کرباسچی خواستار آن شد که بایستی در جلسات

دادگاه دادستان نیز، به عنوان طرح کننده دعوی و با مدعی العموم، حضور داشته باشد. لازم به یادآوریست که در پی تصویب طرح تشکیل دادگاه های عام به جای دادگاه های حقوقی و کیفری سابق (که به رغم اعتراضات گروهی از استادان و کارشناسان حقوق، در مجلس چهارم رژیم به تصویب رسید) دادسرا و دادستانی نیز از دستگاه قضایی کشور حذف گردید. ادامه جلسات دادگاه محاکمه کرباسچی به ۴ تیرماه موکول شده است.

گفتنی است که در جریان این دادگاه و در مطبوعات طرفدار جناح کرباسچی، درخواست شده است که به پرونده ی عملکرد و تخلفات خود دستگاه قضایی در مورد چگونگی تشکیل پرونده ها و رسیدگی به پرونده های شهرداری تهران که در گزارش و نامه رئیس جمهوری به رهبر نیز مطرح گردیده است، به طور همزمان رسیدگی شود. سخنگوی قوه قضائیه در این باره گفت که گزارش مذکور به دادگاه انتظامی قضات و سازمان قضایی نیروهای مسلح فرستاده شده است و افزود: این دستگاه قضایی است که تشخیص می دهد تخلفی انجام شده یا نه و اگر تخلفی صورت گرفته، چه مجازاتی دارد.

اطلاعیه

مدیر مسئول روزنامه گزارش

روزبازداشت شد

بدنبال ارجاع پرونده روزنامه گزارش روز به دادگستری، از طرف هیات نظارت بر مطبوعات، در روز ۱۹ خرداد ماه، دیروز یکی از مقامات مسئول قضائی رژیم، بازداشت علی محمد مهدوی خرمی، مدیر مسئول گزارش روز را تأیید کرد. وی اعلام داشت که از مهدوی خرمی برای شرکت در جلسه دادگاه دعوت شده بود، ولی وی به این دعوت واقعی نتهاده و نیامده بود، لذا اقدام به دستگیری وی شد.

یکی از اتهامات مدیر مسئول گزارش روز، تیتراژ اول روز سه شنبه این روزنامه تحت عنوان برخی مقام های ایرانی، پول ها را از کشور خارج می کنند است.

بازداشت مدیر مسئول گزارش روز، جزئی از نقشه فشار به مطبوعات در چارچوب رژیم و برای جلوگیری از افشای گوشه ای از فساد داخلی آن است.

ما بازداشت مهدوی خرمی را محکوم نموده، خواستار آزادی وی و رسیدگی به اتهامات مقامات رژیم به روزنامه وی در یک دادگاه علنی، با حضور هیات منصفه و با رعایت حق برخورداری از وکیل مدافع هستیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۲ خرداد ۱۳۷۷

۱۲ ژوئن ۱۹۹۸

سمینار پاریس آئینه کنگره ما

مصطفی مدنی

مخالفتی نسبت به سیاست کلی اتحاد عمل وجود نداشت)، مورد "اکثریت" بصورت مجزا و مشخص به مباحثه گذاشته شود و قطعنامه یا قطعنامه هایی پیرامون آن به کنگره ارائه گردد. این پیشنهاد نیز البته از جانب یکی از رقبای مخالف بایکوت و تدقیق نظرات در سمینار مطرح شد.

اما این امر با روحیه بایکوت در تناقض می افتد و به "اکثریت" موقعیت ویژه ای نسبت به سایر جریانات سیاسی می دهد. بخصوص این که کسی از سیاست بایکوت دفاع نمی کند و مصوبه کنگره دوم به احتمال یقین تغییر می پذیرد. این، ولی مهم نیست. مهم اینست که با اکثریت و اقلیت شدن این قطعنامه، یک موضوع تغییر نمی کند و آن این که بر چنین اختلافی سیاست روز حاکم نیست. کنورت گذشته غلبه دارد. اهمیت بحث اینجاست که، خود سیاست نیز به این کنورت گره می خورد. بازبینی رابطه این بحث با مسئله روش برخورد نسبت به حاکمیت، موضوع را روشن تر می کند.

سوم بحث روش برخورد به حاکمیت در این باره قطعنامه ای که توسط کمیته مرکزی به کنگره پیشنهاد شده است، در یک کلام بستر اصلی جدال مردم با جمهوری اسلامی را در شرایط کنونی، جدال علیه ولایت فقیه ارزیابی می کند و آن را در رأس حمله خود دارد. اما، نقطه اتکای مخالفت با این بحث در سمینار پاریس، هشدار به پرهیز از کژ روی های سابق ماست. این که چگونه دنباله رو حمایت توده ها از خمینی شدیم و صد البته اجتناب از این که بار دیگر فریب تمایل مردم به خاتمی را بخوریم، دنبال شعارهای "مکن" "بلویم" ... سخن آخر این که! تمایل کمیته مرکزی به رفع بایکوت از "اکثریت" ریشه در شعار محوری پیشنهادی آن یعنی خلق بد از ولایت فقیه دارد. یا بالعکس! می بینیم که گردش کار هم چنان گذشته را مدنظر دارد. سخن از هر کجا که پیش می رود به دیواره های سرد و سخت قدیم برمی خورد. گویی فدایی را هر کجا رها کنند، روی گذشته اش خم می شود.

این تاریخچه هم دردناک است و هم گویای این حقیقت، که کوله بار شکستی را که به دوش می کشند، هنوز توانسته است در پس این سال ها بر زمین بگذارد! و چرا؟

تلخ، ولی حقیقت است که اشتباهات بزرگ و سرنوشت ساز، آن جا که زندگی و مرگ به آن گره می خورد، فقط شکست مردم را رقم نمی زند، تنها موجودیت خود را منهدم نمی کند، بلکه از این ها مهمتر، آوار این شکست بر جسم و جان نسلی سنگینی می اندازد، حزم را بر عزم چیره می سازد و جسارت اشتباه کردن را از انسان سلب می کند. و تصور کنیم با سمت دادن مستقیم مبارزه علیه ولی فقیه و شبکه او در هرم قدرت، خاتمی "عملاً" مورد حمایت قرار می گیرد. بگیریم همگام شدن با رای و اراده امروز مردم اشتباه باشد. این آیا طنز تکرار، تراژدی تاریخ است؟

در سمینار پاریس تاکیدم این بود که، برآستی هم ما بین اتخاذ این شعار و روش برخورد با دیگر جریانات سیاسی و بورژوا "اکثریت" رابطه مستقیم

هیچ یک از ما به این نمی اندیشد که اگر فکر و نظرش در کنگره چیره نشود، اگر چرخ زمان به عزم اش نگردد و همین امروز تاکتیک پیشنهادی اش خط غالب حزب نشود، انقلاب شکست می خورد و زمین از گردش باز می ایستد. نه! این شتابزدگی فئودالی رخت بسته است. گشایش هم چنین اینجاست که کسی تعمداً ندارد که تصور کند هرگز اشتباه نمی کند. چه بسا هر یک از ما ممکن است نظر درستی داشته باشیم و یا اشتباه کنیم، می بینیم که زمان خود وسیله رفع اشتباه را فراهم می کند و ادامه مبارزه، بی آنکه نیاز داشته باشد کسی خویش را به آب و آتش بزند، خود راه حل صحیح تر را بدست می دهد. نه به قهرمان نیاز هست و نه ققنوس لازم می آید که به عشق حراست نسل در آتش بسوزد.

تصور نکنیم، فقط امروز که نه از تلاطم انقلاب خبری هست، نه از عطش قدرت و نه لحظه حساس یک روز زودتر یا یک روز دیرتر قیام، ضرورت انعطاف و احترام معنا و مفهوم پیدا می کند. نه! افسانه این پرنده در یک عمر زندگی سیاسی ما، ریشه دارد، تار و پود ما را این تعجیل سرشته است. خیلی از ما با عشق به این خیال که اگر نظرات، افکار و اندیشه هایش بر سازمان چیره نشود، به انقلاب خیانت می گردد، خود را به آتش زد. و خیلی از ما با همین منطق و در سایه همین تفکر، سازمان را به آتش کشید.

نتیجه اینکه همه تلاطمات و جدایی ها برای کژ رفتن صورت گرفته است و امروز که مبارزه آزادی خواهانه مردم ایران به وسیله و ابزار نیرومند برای سازمانیابی نیاز دارد، تراژدی بزرگ اینست که هیچ سازمان نیرومندی در کار نیست که پیش برود. با این همه خاکستر این تجربه بر چه نشسته و آن را بارور خواهد کرد. نقطه قوت امروز دو سمینار پیش کنگره ما نشان از این دارد، که طریق رفتن آموخته می شود!

مبحث دوم

یکی از مباحث توجه برانگیز کنفرانس پاریس، جدال نظری جدی اما دوستانه پیرامون سیاست اتحاد عمل یعنی بند سوم از قطعنامه پیشنهادی کمیته مرکزی به کنگره سوم بود. این بند قطعنامه در یک راستای کلی و بی آنکه از هیچ تشکیلات، حزب و یا سازمان سیاسی معین نامی بمیان بیاورد، بر همکاری و اتحاد عمل با تمام نیروهایی که از مطالبات مردم دفاع می کنند، تاکید کرده است.

بحث ها اما، بدون مقدمه و از همان آغاز، از ضرورت اتحاد عمل ها و اتخاذ سیاست عمرمی در قبال سایر جریانات فقط بر روی سازمان فدائیان خلق "اکثریت" کشیده شد و تجدید خاطر "خیانتها". بحث بدرستی هم بدین سو سوق پیدا کرد. چرا که پوشیده نبود، یکی از اهداف قطعنامه کمیته مرکزی در واقع نیز همان گونه که در سمینار توضیح داده شد، تغییر سیاست بایکوت نسبت به "اکثریت" را مدنظر دارد که در کنگره دوم بصورت تلویحی و بدون این که کسی سیاست بایکوت را قبول داشته باشد به تصویب رسیده است. با این همه جا داشت بعضی مشاجره با این بند قطعنامه (چون هیچ نظر

نگاهی به سمینار پاریس که در طول این ماه و به منظور بررسی قطعنامه های پیشنهادی به کنگره برگزار شد، از جنبه های مختلفی دارای اهمیت است.

اول این که با وجود اختلاف نظر عمیق در مسائل سیاسی، حضور فعال رفا در بحث ها و احترام به نظرات مخالف، سطح مناسبی از رشد یک تشکیلات را مجسم می کرد.

گسست از فرهنگ سنتی چپ که در آموزش نسل هایی از کشور ما، مردسالار و قیم ماب بوده است، در هر عرصه ای که صورت بگیرد، گامی ست بجلو و راه جوی آینده چپ خواهد بود. تحول چه در زمینه متولوژی، روش و رفتار باشد و چه در زمینه سیاست، دیدگاه و برنامه، قالب های کهنه را پشت سر می گذارد و به پویایی می رسد. نمی شود در روش و رفتار دمکرات و آزاده بود، اما در سیاست اراده گرا و دیکتاتورماب! همان گونه که نمی شود در سیاست و تاکتیک، واقع بین، معطف و مردم گرا به نظر رسید، ولی در روش، خانه دوست را گم کرد و نسبت به دیگرانی که همتاند تو خواستار سعادت و رهایی بشریت هستند (حال با هر نظر و ترابش) جنگ و دندان نشان داد.

اینجاست که من، اختلاف بس قابل توجهی را که هم در سمینار فرانکفورت و هم سمینار پاریس شاهد بودم، در پرتو این دوستی و یگانگی، بس پیش برنده و راهگشا می بینم. این بدان معنا نیست که چنین پنداریم، در کنگره به وحدت نظر می رسیم و یا تصور کنیم اختلاف نظرات بفرصت بفتح یک سست بخران سنتی که من نیز در آن قرار دارم حل می شود، و سیاست و برنامه ما انکشاف پیدا می کند. نه! چنین تکراری اگر باشد، اولاً ریشه در همان اراده گرای و دیکتاتورمابی دارد، ثانیاً به آن صمیمیت و یگانگی سرشت موتتی و مستعجل می بخشند! نشان می دهد، احترام به نظرات مخالف در ما نهادی نشده است. بیانگر این خواهد بود که از سر خوش خیالی یا به جبر موقعیت یکدیگر را "تحمل" می کنیم.

کشایش اما در آنست که برآستی پذیرفته ایم، وجود اختلاف نظر نه فقط امر بدی نیست بلکه پیش برنده هم می تواند باشد و هست. جلو رفت در غلبه انعطاف، احترام و مردم گرایی ست. پویایی در روش و رفتار ماست نسبت به خود و به جنبش توده ای است که معنی پیدا می کند. نگاهی به خصومیت های دیرین تشکیلات گذشته ما، که انشعابات متعددی را به چپ ایران تحمیل کرد، بوضوح نشان می دهد که در محتوای واقعی، مردم و خواست هایشان معیار نبوده است. معیار برخورد و روش سنتی چپ ما را برتری و غلبه این نظر بر آن گرایش تعیین می بخشیده است. وگرنه این همه خصومت، دشمنی، لشگرکشی و انشعاب، چرا؟

باری، ارزیابی ها و دیدگاه های هر یک از ما می تواند درست باشد یا غلط و از واقعیت فاصله داشته باشد. راه انکشاف اینست که، اگر زندگی بهتر مردم را مدنظر داریم، اگر به مبارزه آزادی خواهانه مردم می خواهیم یاری برسانیم، می باید هم از این اراده گرای و دیکتاتورمندی گسست می کردیم. امروز

وجود دارد. بهمان اندازه که، همگامی امروز با مردم هیچ مقاربتی با همراه مردم به دنبال خمینی اقتادان دیروز، ندارد. گفتم آن دنباله روی از خمینی، همگامی با خواست و رای مردم نبود، دنباله روی از توهم توده ها بود. "اکثریت" آن روز، خواست، اراده و نیروی قدرت مردم را نمایندگی نکرد. دنباله رو ضعف، توهم و خرافه پرستی آنان شد. "اکثریت" بعکس از خواست مردم روی تابید. خواست واقعی حتی مردم مذهبی، و از جمله خود خمینی حکومت آخوندی نبود و نمی توانست باشد.

فراموش نکنیم که دنباله روی اکثریت فدایی از توهم توده ها با توجه به قدرت نفوذی که در مردم داشت، جاده صاف کن حکومت مذهبی شد.

هم چنین اشتباه بس بزرگی خواهد بود، هر آینه وضعیت امروز ایران را با دیروز دوران خمینی و شرایط بعد از انقلاب مقایسه کنیم. و اشتباه بزرگتر این که ذهنیت مردم نسبت به خاتمی را با موضع آنان در قبال خمینی یکسان بیانگاریم. همانگونه که بس خطا رفته ایم اگر بخواهیم "اکثریت" علیه مردم سالیهای نخست ۶۰ را، با "اکثریت" امروز که طرفدار حقوق و آزادیهای مردم است، یگانه بحساب بیاوریم.

راه دوری نباید رفت تا فهمید تفاوت مابین خاتمی و خمینی را نه شخصیتهای فردی آنها که عمدتاً تفاوت دو شرایط از حیات سیاسی مردم و حکومت و خود ویژگی های این دو دوره نسبت به یکدیگر تعیین می کند. همانطور که وضعیت امروز اکثر نیروهای سیاسی طرفدار آزادیها را نیز درکها و تعریف های تاریخی این نیروها نسبت به آزادی و دموکراسی تعیین می کند. طبیعی است که استنتاج سیاسی از مدل سازیهای ساده نمی تواند از انتخاب ساده ترین راه ها و تاکتیک ها فراتر برود. این چنین مدل سازیهای تاریخی قطعاً نیازمند هیچ کوششی برای جذب و دفع نیروهای دوست و دشمن مردم در شرایط مشخص و با ویژگی های معین نیست و نمیتواند باشد. ما همانقدر که برای اقدام عملی، برای تحرک بخشیدن و سازماندهی مبارزه مردم، نیازمند شناخت دقیق خواستهای توده ها و کانالیزه کردن آنها در مسیرهای قابل تحقق هستیم، به همان اندازه نیازمند تشخیص درست صف دشمنان و دوستان مردم، درمیان نیروهای اپوزیسیون و اتخاذ سیاست و روش برخورد صحیح نسبت به آنها نیز هستیم.

و بالاخره در مورد حاکمیت و روش برخورد نسبت به آن، فکر می کنم کنگره ما حتماً باید با هر ترکیب و درصدی از آرا، اولاً تصریح کند شرایط بعد از دوم خرداد در رابطه با مردم و حکومت هیچ تغییری کرده است یا خیر؟ اگر تغییر کرده است، ابعاد این تغییرات تا کجاست و چه تاثیری در تاکتیک های ما بر جای گذاشته است؟ دوم اینکه شعار سرنگونی آیا برای مردم یک شعار فوری، عاجل و بی واسطه است، یا یک شعار با واسطه و مستلزم ایجاد زمینه هائی برای تحقق آن؟ در این صورت شکل مبارزه مردم برای رسیدن به این زمینه ها را چگونه ارزیابی می کنیم و راه ارتقا و سازماندهی آرا چه می دانیم؟ آیا ما خود بعنوان بخشی از این مردم برای سرنگونی عاجل این حکومت برنامه روشنی داریم؟ این برنامه در وجه

عملی چیست و کدام تاکتیک ها را در دستور کار قرار می دهد؟

رفیق قنبرت امیری مطلبی را ارسال داشته که خلاصه آن از نظر خوانندگان می گذرد.

ره آورد ولایت قتیبه

انقلاب ۵۷ بوقوع پیوست، صدها هزار نفر کشته شدند. تا به آزادی برسند و حکومتی بوجود آورند که در آن دموکراسی حاکم باشد. ولی مدتی نگذشت که صحنه طور دیگری بر مردم غالب شد و هنوز خرابی های دوران انقلاب ساخته نشده بود که جنگ بوجود آمد. این درست نقطه مثبتی بود برای آخوندها تا بتوانند در سایه جنگ سیاست های تنگین خود را به اجرا درآورند و ولایت قتیبه را به تخت بنشانند. در طول جنگ احزاب و گروه های سیاسی را سرکوب کردند، به جوخه های اسددام سپردند و به زندان ها انکندند و کوشیدند با ادامه جنگ افروزی و وعده های بهشت و آوردن کلیدهای طلایی بهشت و با شعارهایی برای آزادی قدس، "از کریلا باید گذشت" جوانان را فوج فوج به میدان های مرگ بفرستند. هر گونه فعالیت سیاسی درون کشور ممنوع کردند. زنان را سنگسار می کنند و در ملاعام شلاق می زنند. بالاخره پس از ۸ سال جنگ و خونریزی مجبور به سرکشیدن جام زهر شدند و برای این که آتش این طغیان را خاموش کنند دستور قتل عام هزاران زندانی سیاسی در بند را صادر کرده و بار دیگر هویت پلید و ضدبشری خود را نشان دادند و هر کس صدایش برای اعتراض درآمد آن را در تطفه خفه کردند و با سیاست های ضدمردمی و اسلام گرایی، عقب ماندگی را به ملت تحمیل کردند. مردم هر روزه شاهد به دار آویختن افراد سیاسی در ملاعام بودند و هستند. این ها همه اندکی از رویدادهای تلخ در کشور ما است. رفسنجانی بسر کار آمد و با وعده های پوچ و توخالی به مردم هر روز به تورم افزود که فشار آن مستقیماً بر دوش طبقه زحمتکش و کم درآمد جامعه برده است. اجناس کوپنی را یکی پس از دیگری باطل کرد و با این کار بازار آزاد چپاول را برای دیگر همدستان شان فراهم کرد. او نتوانست به وعده های خود عمل کند و کشور را بدهکار کرد و در طول ۸ سال کشور را به تباهی نشاند. در سیاست های برون مرزی به صلور تروریست پرداختند و بودجه کشور را صرف سرکوب نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور کردند و می کنند و با بی شرمی می گویند ما با ضدانقلاب در خارج مقابله می کنیم و ترورهای شخصیت های نیروهای اپوزیسیون را انجام می دهند.

چنانچه روزنامه ای داخل کشور کلمه ای از کمبودها بنویسند و یا انتقاد کند آن جا را به آتش می کشند و اهل قلم را در بند کشیده و شکنجه و اسددام می کنند و سرانجام می گویند سکنه کرد این ها همه نعمت های انقلاب اسلامی است که با ترور، آدم ربایی شخصیت های اپوزیسیون در خارج از کشور به انجام می رسد و به این عمل تنگین می گویند مبارزه با ضدانقلاب.

تقدردانی می کنند و می گویند رهبر از شما حمایت می کند.

قریب چند ماهی است که از ریاست جمهوری خاتمی می گذرد و هم چنان فضای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور آشفته تر از روز قبل می شود. هر روز بر فشار تورم افزوده می شود و سرمایه و ذخایر کشور صرف برنامه های نظامی و خرید تسلیحات می گردد و در سیاست های برون مرزی به اختلافات مذهبی درون کشورها دامن می زند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند.

و بعد از مدتی خود را میانجی معرفی می کنند و می گویند ما طرفدار صلح و ثبات برای شما هستیم...

و در آن سوی ماسک چهره ی پلیدشان را پنهان می کنند. برای ملت زجر کشیده و ستم دیده ایران و هم چنین نیروهای اپوزیسیون بخوبی روشن شده که پس از ۱۹ سال انقلاب اسلامی هنوز هیچ یک از گفتار این شیادان جامه عمل پوشیده و هر روزه صحنه های خیمه شب بازی را توسط ولایت قتیبه تدوین و کارگردانی می کنند و روی صحنه می آورند.

امید است نیروهای اپوزیسیون که همگی شعار آزادی و دموکراسی را می دهند اختلافات را کنار بگذارند و یک پارچه و در یک صف به مبارزه علیه این زالو صفتان بشتابند.

تا زمانی که این اتحاد ایجاد نگردد بسود جمهوری اسلامی خواهد بود و هم چنان به تاخت و تاز خود ادامه خواهد داد. ملت دیگر از این بیداد خسته شده و خواهان عدالت اجتماعی است.

به امید اتحاد اپوزیسیون و نابودی جمهوری اسلامی!

اطلاعیه درباره

انفجار در دادگاه انقلاب اسلامی

دیروز انفجار مهیبی در دادگاه انقلاب اسلامی، در تهران رخ داد. شدت انفجار به حدی بود که موج آن، در بیرون از ساختمان نیز موجب خسارات و نیز مجروح شدن عابریان گردید. هنوز تعداد واقعی کشته شدگان و مجروحین روشن نیست. خبرگزاری جمهوری اسلامی، تعداد کشته شدگان را دو تن و مجروحین را شش تن اعلام کرده است. اما با توجه به اعتراف خود رژیم که انفجار در طبقه اول ساختمان، موجب فرو ریختن سقف این طبقه شده است، قاعدتاً خسارات وارده نمی تواند چنین محدود باشد.

هم چنین عامل این انفجار نیز روشن نیست. جمهوری اسلامی مدعی است که دلیل آن، سهل انگاری در حمل مواد منفجره مربوط به یک پرونده مطروحه، بوده است.

انفجار بمب در ساختمان دادگاه انقلاب اسلامی، اما در شرایط امروز، که تضادهای داخلی رژیم شدت یافته و بخصوص بعد از سالگرد دوم خرداد، که حملات به خاتمی و اطرافیان او، در محافل بالای حکومت علنی تر گشته است، می تواند بعنوان وسیله ای برای به کرسی نشاندن طرح های توطئه گرانه خامنه ای و اطرافیان او، مورد استفاده قرار گیرد و توسل به خشونت و سرکوب را توجیه کند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ۱۳

خرداد ۱۳۷۷ ۳ ژوئن ۱۹۹۸

دوستان تحریریه ی 'اتحادکار'
مقاله ای که به پیوسته ارسال می شود برای درج در
صفحات 'تدارک مباحث کنگره' ترشسته شده است.
بازی اگر به دلایلی آن را در نشریه خود منتشر نمی
کنید (چیزی که حق طبیعی هر نشریه ایی است)
لطفاً مرا از عدم چاپ آن مطلع کنید.
با تشکر و آرزوی موفقیت در کارهایتان
ناصر مرتضوی
از فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) در فرانسه
۱۳/زوئن/۱۹۹۸

در رابطه با 'اکثریت و نظراتش در اتحادکار'!

در هر انقلابی به همراه نماینده کان واقعی آن، کسانی دیگر نیز خود را به جلومی اندازند که از خصوصیات دیگری برخوردارند. بعضی از آن ها بازمانده کان انقلابات گذشته اند که درکی نسبت به جنبش کنونی ندارند. - جنگ داخلی در فرانسه - کارل مارکس آقای مهدی فتاپور و سازمان 'اکثریت' او نه تنها از انقلاب شکست خورده بهمن ۱۳۵۷ درکی درست نداشتند بلکه از جنبش کنونی نیز تا آنجا که می خواهند سدی در مقابل آن شوند نیز درکی ندارند. اما مسئله نوشته حاضر قرار دادن کلیشه وار فتاپور و سازمانش در این یا آن دسته از دشمنان طبقاتی کارگران نیست. آب از سر اینان سال ها پیش گذشته است. همان روزهایی که او و همفکرانش برای دفاع از جمهوری خونریز اسلامی از عاملان اصلی انشعاب بزرگ در سازمان چریک های فدایی خلق ایران شدند و سعی در خاموش کردن جناح انقلابی آن که به 'اقلیت' مشهور گشت شدند. باچه هدفی فتاپور و دوستانش چنین کردند؟ به زعم خود آنان، برای 'شکوفایی' جمهوری اسلامی. آیا اینان به همین بسنده کردند؟ خیر آنان ده ها تن از اعضا و هواداران خود را به جبهه های جنگ ارتجاعی دو دولت ایران و عراق فرستادند و آنان را قربانی نظرات و مطامع جاه طلبانه و سازشکارانه خود کردند (نگاه کنید به لیست شهدای سازمان 'اکثریت' در نشریه 'کار' این جریان شماره ۱۶۱ به تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۷۶). در همین جنگ ارتجاعی که جان صدها هزار تن از مردم زحمتکش ایران و عراق را گرفت، 'اکثریت' شعار 'پاسداران را به سلاح سنگین مجهز کنید' را می داد تا نه تنها از 'سام وطن' اسلامی دفاع کنند بلکه آن ها را بر علیه مردم زحمتکش و به جان آمده کردستان و نیروهای انقلابی در سطح کشور به کار گیرند و چنین نیز شد. آیا وقتی رژیم اسلامی یورش همه جانبه خود را به نیروهای انقلابی آغاز کرد فتاپورها عکس العملی داشتند؟ بلی، آنان به همراه استاد خود، حزب توده، فرمان دادند که 'ترپچه های بوک' را یعنی 'اقلیتی' ها، 'راه کارگری' ها، 'بیکاری' ها، 'گومله' ای ها و خلاصه همه نیروهای چپ و انقلابی را به رژیم جمهوری اسلامی معرفی کنید و آنان نیز چنین کردند و ده ها تن را به سلاخی جلاخان اسلامی فرستادند، البته قبل از آن که نوبت خودشان فرا رسد.

آیا سازمان 'اکثریت' که خواهان 'شکوفایی' جمهوری اسلامی بود تغییری اساسی کرده است؟ به هیچ عنوان. دیروز اینان از کل رژیم آخوندی- سرمایه داری دفاع

می کردند و امروز از جناحی از آن یعنی جناح آخوند خاتمی. این آخوندی که ده سال سانسورچی بوده و امروز ولایت فقیه و قانون اساسی آن را می خواهد. روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۵۴۹۰ روز یکشنبه ۳ خرداد ۱۳۷۷ می نویسد: رئیس جمهور (در مراسم دیروز گفت): ولایت فقیه محور نظام است. ما آزادی را در چارچوب اسلام می خواهیم. (تاکید و پرانتز از من است). آیا این همان قانون اساسی و ولایت فقیهی نیست که تاکنون بیش از صد هزار تن از بهترین فرزندان مردم را با مراجعه به آن برای عقاید سیاسی شان اعدام کرده اند؟ بیش از یک میلیون نفر را در جنگ ارتجاعی به کشتن داده اند؟ دست کارگران را از هر گونه کنترلی بر تولید و توزیع کوتاه کرده اند و بنا به آمار خود رژیم بیش از ۷۰٪ مردم را زیر خط فقر قرار داده اند؟ زنان را حتا از انتخابات پوشش خود محروم کرده اند؟ دست تخم مرغ دزدها را بریده اند و شتردزدها را بر سرنوشت مردم منصوب کرده اند؟ هر نوع فساد را در جامعه رواج داده و عشاق را سنکسار کرده اند؟ امروز هر انسان ناقص العقلی فهمیده که رژیم سرمایه داری- مذهبی اسلامی با آزادی از هر نوع آشتی ناپذیر است، لذا انتظار از بالا، که فتاپور و همراهانش از ابتدای حیات جمهوری اسلامی تا به امروز تبلیغ می کنند نه تنها بیهوده بلکه ابلهانه است. از همین دیدگاه فوق راست است که فتاپور به قطعنامه های پیشنهادی به کنگره سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در شماره ۵۰ 'اتحادکار' برخورد می کند. من برخورد از دیدگاهی چپ و انقلابی به همین قطعنامه ها را (به عنوان شخصی خارج از سازمان اتحادفدائیان)، اگر فرصتی بود، به نوشته ای دیگر وا می گذارم و کوشش می کنم مختصراً به نظرات آقای فتاپور زیر عنوان 'در رابطه با سیاست ائتلافی' که در شماره پیش گفته 'اتحادکار' چاپ شده بپردازم.

آقای فتاپور می نویسد که نیروهای سرنگونی طلب پیش دآوری می کنند و به نیروهایی نظیر سازمان او 'اتهام' می زنند که شما به مبارزه توده ها بی اعتمادید. این فقط یک 'اتهام' ساده نیست (واژه اتهام از فتاپور و تاکیده از من است)، این حقیقتی است روشن و زلال. ما کمونیست ها خواهان دخالت وسیع، مستقیم و بدون قید و شرط مردم در زندگی خودشان هستیم. ما نمی خواهیم قیم مردم باشیم و نمی خواهیم که مردم قیم داشته باشند. ما کمونیست ها به توده های کارگر و زحمتکش می گوئیم آزادی واقعی یعنی به دست گرفتن قدرت توسط خود شما از طریق شوراهای تان در هر کارخانه، در هر مدرسه و دانشگاه، در هر اداره، در هر مزرعه و در هر کوی و برزن و غیره. ما به مردم می گوئیم نگذارید که مشتی سرمایه دار انکل قدرت را قبضه کنند. ما به آنان می گوئیم آزادی واقعی یعنی دخالت مستقیم و بدون واسطه خود شما در تمامی عرصه های زندگی. اما آقای فتاپور و دوستانش به مردم می گوئند: 'مردم از خاتمی حمایت کنید'. 'دست یک نفر (ولی فقیه) را از سرنوشت خود کوتاه کنید و آن را به یک نفر دیگر (رئیس جمهور اسلامی) بسپارید'. فتاپور در نهایت به مردم می گوید ۲۰۰، ۳۰۰ نفر را برای ۶۰۵۰۴ سال به مجلس موسسان یا پارلمان ها بفرستید تا آنان شما را نماینده گی کنند. ما کمونیست ها به مردم می گوئیم این تعداد برای نماینده گی شما کافی نیست، شوراهای خود را تشکیل دهید، شوراهایی که هم قانون گذارند و هم

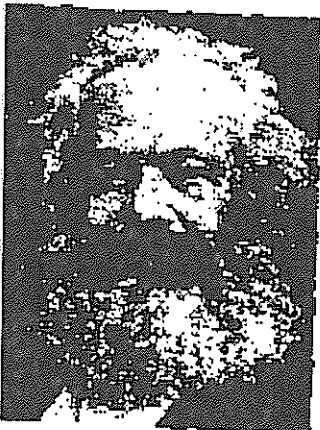
مجری قوانین. ما به مردم می گوئیم ۶۰۵۰۴ سال برای نماینده کان شما زمان درازی است، شما باید حق داشته باشید که در هر لحظه نماینده کان خاخی و نالایق خود را عزل کنید. فتاپور و امثال او می خواهند دستمزدهای افسانه ای به رئیس جمهور و کلاهی پارلمان های مطلوب خود بدهند اما ما کمونیست ها می گوئیم مگر خون نماینده کان مردم از خون مردم رنگین تر است؟ دستمزدی برابر با متوسط حقوق یک کارگر ماهر به نماینده کان خود دهید. فتاپور و جریانش می گوئند کارگران 'فرهنگ' و شعور دخالت و تصمیم گیری در تولید و توزیع را ندارند، ما کمونیست ها می گوئیم اگر کارگران بر سرنوشت خود حاکم شوند از هر سرمایه داری با فرهنگ تر و شعورترند و می توانند از ابتدا تا انتها بر تولید و توزیع و هر آنچه به کار و زندگی آنان مربوط می شود کنترل کامل داشته باشند. شاید فتاپور و دوستانش به مردم بگویند این ها خواب و خیال و حرف های زیبای اجرا نشدنی هستند. ما کمونیست ها به مردم می گوئیم فتاپور و اربابان سرمایه دار او به شما دروغ می گویند. این ها تماماً در کمون پاریس و در کشور شوراها پس از انقلاب شکوهمند اکتبر ۱۹۱۷ تجربه شده اند و مادیت یافته اند. ما همان ها را منهای اشتباهات شان می خواهیم.

فتاپور در قسمتی دیگر از مقاله اش می نویسد: 'سازمان اتحاد فدائیان به درستی بر این اعتقاد است که نیروهای چپ می بایست در راه شکل دهی جمهوری دمکراتیک که یکی از مشخصات آن جدایی دین از دولت است مبارزه کرده و هر گونه رژیم مذهبی (اسلامی) را نمی می کند'. (تاکید از من و پرانتز از فتاپور است). آن چه برای فتاپور یک حداکثر (جدایی دین از دولت) است برای نیروهای واقعا چپ و انقلابی حداقلی بیش نیست. اگر قرار بر این بود که هر رژیم لائیک متری بود آنگاه رژیم سرمایه داری- فاشیستی ترکیه (برای این که مثالی در همین نزدیکی کشور خودمان زده باشیم) از همه دمکراتیک تر بود و همه کان می دانند که چنین نیست. فتاپور از این نکته به مسئله ی سرنگونی رژیم، تشکیل دولت موقت و تاسیس مجلس موسسان می پردازد و می نویسد: 'به چه دلیل این مسیر (سرنگونی رژیم) تنها مسیر تحول به یک جامعه دمکراتیک در ایران است؟ در پانزده سال اخیر بیش از ۲۰ تحول سیاسی در کشورهای با رژیم دیکتاتوری با ماهیت های مختلف در جهان رخ داد و شکل طرح شده توسط پیش نویس تنها در یک کشور یعنی رومانی رخ داد، به چه دلیل در ایران مسیر انقلاب بهمن یا رومانی تنها مسیر تحول به یک جامعه دمکراتیک است و تحول از طریق یک مبارزه سیاسی- توده ای و چندین فراز و نشیب و تحول در قدرت سیاسی آن گونه که در ده ها تحول سیاسی در جهان رخ داد و بدون یک قیام ضربتی توده ای ناممکن است. اگر تحول از مسیری جز قیام و جایجایی ضربتی قدرت رخ دهد، اساساً دولت موقتی تشکیل نخواهد شد و تغییر قوانین نه از این مسیر بلکه از کانال اشکال دیگری پیش خواهد رفت'. (تاکید و پرانتز از من است). امکان این که شخصی دارای حافظه ای تاریخی در سطحی بسیار پایین باشد وجود دارد ولی نمونه فتاپور واقعا خارق العاده است! منظور فتاپور از این '۲۰ تحول سیاسی' چیست؟ از مثال رومانی که او می آورد چنین به نظر می رسد که منظور در غلتیدن

گزارشی از گردهمایی بزرگ یکصد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست حزب کمونیست

چه آلترناتیوی برای سرمایه داری؟ چه رهایی برای انسان؟"، فراخوانده شده بود، عناوین و موضوعات بسیار متنوعی را، چه در ارتباط با متن "مانیفست" و چه در رابطه با مسائل جهان امروز، در برمی گرفت. مهمترین آنها، که در قالب سخنرانی های عمومی و یا جلسات بحث آنلاین ای، از سوی هیات برگزاری، سازماندهی شده بود، شامل موارد زیر بود:

- "مانیفست از یک دوران به دورانی دیگر"؛ که در چارچوب کلی آن و در ۶ "آلتیه" جداگانه و دو اجلاس عمومی، مسائلی چون زمینه ی تاریخی و جهانی تدوین "مانیفست"، موقعیت این اثر در بین مجموعه آثار مارکس، رابطه آن با جنبش کارگری، چگونگی کاربست آن در رژیم هایی که پس از اکتبر ۱۹۱۷ به وجود آمدند،... و مانیفست در چشم انداز تاریخی و چشم انداز آتی آن، مورد بحث قرار گرفت.



- "واقعیت های اجتماعی زمان نگارش مانیفست تا مسائل عمده ی جهان امروز"؛ که در برگزیده ی مباحث و موضوعاتی مانند تقسیم بندی طبقاتی، تحولات تکنولوژیک و شهرنشینی، جهانی شدن، آینده ی "دولت-ملت"، رابطه انسان و طبیعت، در جلسات جداگانه بحث بود.

- "درک تنوریک از مجموعه تحولات تاریخی؟" که مجموعه عناوین و موضوعات بحث مثل مفهوم ترقی و تکامل، معنی درک تاریخی، نقش اقتصاد در پویایی تاریخ، و هم چنین "چگونگی اندیشیدن به تاریخ به منظور دگرگونی آن" و "چگونگی پیش بینی آینده به منظور تحقق آن" را در بر می گرفت.

- "چه نیروهایی برای کدام انقلاب؟" که در ارتباط با آن مباحث: دموکراسی به عنوان مسئله انقلابی، دولت و رژیم و انقلاب، نقش و موقعیت "حزب کمونیست"، پرسولتاریا، شهروندان و جنبش های اجتماعی، رهایی زنان و طرح کمونیستی، و مسئله "چگونه اترناسیونالیسمی؟" به بحث گذاشته شد. درباره مسئله اخیر بحث های جالب توجهی در دو جلسه انجام گرفت که "شفیق هندال"، رهبر سرشناس

بود به منظور "برخورد شناخت و آگاهی با سیاست"، تلاقی میان "تحقیق ضروری پیرامون مسائل موجود و ظرفیت سازنده ی پاسخگویی بدان ها". از همین رو نیز، گذشته از دامنه ی وسیع موضوعات مطروحه در خود "مانیفست"، حیطه ی مباحث، مقالات و سخنرانی های ارائه شده بسیار گسترده و متنوع بود.

مراسم افتتاحیه این اجتماع علمی-سیاسی، با حضور متجاوز از هزار نفر از علاقه مندان از اقشار گوناگون (دانشگاهیان و دانشجویان، فعالان سیاسی و سندیکایی، بیکاران، روشنفکران، جوانان و...) با سخنرانی رئیس "کتابخانه ملی فرانسه" و خانم "فراست لازار" مسئول هماهنگی هیات تدارک، برگزار گردید. "اریک هابزبام"، متفکر و مورخ مارکسیست نامدار انگلیسی، در سخنرانی کوتاه خویش در این مراسم، با اشاره به نمونه ها و نشانه های مختلف مطرح شدن دوباره مارکس، به عنوان یک شخصیت علمی و فکری، در شرایط امروز، به اهمیت این روند به ویژه با توجه به این که اکنون "مانیفست" از "قید و بند" رژیم های بورکراتیک حاکم بر اروپای شرقی و از "زندان سنت گرایان مارکسیستی-لنینیستی" رها شده است، تاکید کرد. "جیتا براتا ماجومدار"، دبیرکل بزرگترین اتحادیه کارگری هند، طی سخنانی در همین مراسم گفت که، از نظر وی، "مانیفست" همواره به عنوان "یک راهنما" خواهد بود. اما، به نظر "بنیامین کوهن"، تاریخ نگار اسرائیلی و سخنران دیگر این مراسم، "مانیفست" "سندی تاریخی" است که، در عین حال، "فراخوانی برای هرکس به منظور دخالت در تعیین سرنوشت خود و جلوگیری از افتادن در پرتگاه فنا" نیز به شمار می رود. یکی دیگر از سخنرانان جلسه افتتاحیه "ژرژ لاییکا" (فیلسوف و نویسنده ی "فرهنگ انتقادی مارکسیسم") بود که ضمن اشاره به ویژگی های این اثر، اظهار داشت که "مانیفست" موضوعیت روز خود را چه از لحاظ "گذشته نگری" و چه برای "آینده نگری"، یعنی یافتن پاسخ هایی بدیع به مسائل موجود، حفظ کرده است.

فیلسوف معروف فرانسوی "ژاک دریدا" نیز که از برگزاری این گردهمایی حمایت کرده بود، با ارسال پیامی به همان مراسم، ضمن اظهار تاسف از عدم امکان حضور خویش، ضرورت تاریخی مباحث این گردهمایی را "نه بخاطر بزرگداشت و یا بازخوانی دکماتیک" مانیفست، بلکه ناشی از اهمیت یک "توسازی سیاسی" در شرایط امروز دانست.

به هنگام بودن یا موضوعیت داشتن "مانیفست" در شرایط کنونی، یکی از مسائلی بود که در بسیاری از مقالات و سخنرانی ها و در غالب بحث و گفتگوهایی که در جلسات تخصصی-موضوعی یعنی در "آلتیه" ها طی سه روز گردهمایی انجام گرفت، مطرح می شد. این گردهمایی که با شعار و عنوان اصلی "مانیفست کمونیست، ۱۵۰ سال بعد:

روزهای سیزدهم تا شانزدهم ماه مه گذشته، بنای نویناد "کتابخانه ملی فرانسه" در کنار رودخانه "سن" و چادرهایی که در پیرامون آن برافراشته شده بود، شاهد برگزاری گردهمایی بزرگی به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار اثر جاویدان مارکس و انگلس، "مانیفست حزب کمونیست"، بودند.

این گردهمایی به ابتکار "کانون مارکس" ("فضاهای مارکس" - رجوع شود به اتحادکار شماره ۴۶) و با مشارکت و همکاری نهادهای فرهنگی و سیاسی دیگری چون "کتابخانه ملی فرانسه"، "انستیتیوی تحقیقات انتقادی آمستردام"، "بنیاد ژان ژورس"، گروه سایندهگان "چپ متحد" در پارلمان اروپا، برگزار شد. هیات تدارک و هماهنگی، متشکل از شخصیت های دانشگاهی و سیاسی با گرایش های مختلف

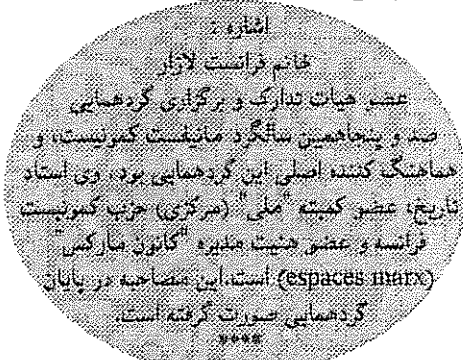


نظری، از بیش از یکسال پیش در تلاش مستمر برای فراهم آوردن مقدمات برگزاری آن بوده است. نزدیک به ۶۵۰ نفر از اساتید و دانشگاهیان، شخصیت های سیاسی و فرهنگی، فعالین سرشناس سیاسی و سندیکایی پشتیبانی خود را از این گردهمایی ابراز داشته بودند. شرکت در آن، چه از نظر ارائه مقاله و چه از لحاظ حضور در جلسات سخنرانی و بحث، آزاد و رایگان بود. بیش از ۲۶۰ نفر از نظریه پردازان و پژوهشگران و یا صاحب نظران سیاسی با دیدگاه های گوناگون چپ، کمونیست یا غیرکمونیست، مارکسیست یا غیرمارکسیست، سوسیال دموکرات، مستقل و... از حدود ۶۰ کشور، مقالاتی را به همین مناسبت عرضه کرده بودند که تاکنون در ده مجلد گردآوری، تکثیر و پخش شده اند. بیشترین نویسندگان و شرکت کنندگان، طبعاً، از فرانسه بودند ولی مثلاً از برزیل، و به ویژه فعالین "حزب کارگران" آن، حدود ۸۰ نفر مشارکت داشتند، از جانب شرکت کنندگان آمریکایی ۲۰ مقاله ارائه شده بود، شرکت کنندگان چینی و ویتنامی غالباً نمایندگان از احزاب کمونیست این کشورها بودند.

گردهمایی یک صد و پنجاهمین سالگرد "مانیفست"، به تصریح برگزارکنندگان آن، نه یک "کنگره سیاسی" بود و نه یک "کنفرانس دانشگاهی"، بلکه اجتماعی

مصاحبه با

خانم فرانست لازار



سوال: خوب الان وقت بیلان است. ارزیابی تو از گردهمایی سه روز چگونه است؟ لطفا اول یک ارزیابی کمی ارایه بده.

جواب: بدون مبالغه می توانم بگویم که موفقیت گردهمایی بیش از حد انتظار بود. ما منتظر حدود ۶۰۰ صاحب نظر بودیم که تعداد شرکت کننده بیشتر از هزار نفر شد. این تعداد از ۶۰ کشور شرکت کرده بودند. برای مقالات ما پیش بینی سه دفتر (مجموعه) را کرده بودیم که حجم آن ها تاکنون به ۱۲ دفتر بالغ شده است! (هر دفتر حدود ۲۴۰ صفحه است). تعداد سخنرانان بالغ بر ۳۰۰ نفر شد.

سوال: خوب حالا برسیم به کیفیت گردهمایی. نظرات در مورد مقاله های چاپ شده چیست؟

جواب: علیرغم این که گرایش های مختلفی در این نشست شرکت داشته و مقاله ارایه داده اند، سمت گیری ضد سرمایه داری جهانی نقطه مشترک آن

هاست. احساس مشترک نیاز به ضدحمله علیه سرمایه داری است. در واقع با دقت به مقالات، متوجه یک منظره عمومی از نظریات می شویم که همه رو به آینده دارند. از برخورد متعصبانه به گذشته اثری نیست.

سوال: در برخورد به گذشته جنبش کمونیستی و طرح مشخص برای حرکت آینده مقالات عمیق و قوی کم هستند، در این باره چه فکر می کنی؟

جواب: با این برداشت موافق هستم. در مورد گذشته من مقاله "فرانسیس کوهن" (Francis Cohen) را می پسندم و در مورد آینده پیشنهادات کافی نیستند.

سوال: قرار بود که بعد از سخنرانی ها، شرکت کنندگان امکان طرح سوال و اظهارنظر داشته باشند. در تعدادی از جلسات دیگر وقتی برای شوندهگان برای اظهارنظر باقی نماند و از این لحاظ بسیاری ناراضی بودند. چرا چنین مسئله ای پیش آمد؟

جواب: ما وقت جلسه سه روزه را برای ۲۰۰ سخنران آماده کرده بودیم، که با بالا رفتن صاحب نظران به ۳۰۰ نفر، وقت شنوندهگان به آن ها اختصاص داده شد.

سوال: در مورد آینده این گردهمایی چه فکر می کنی؟

جواب: ما موفق شدیم شبکه "کانون مارکس" (espaces marx) را در سطح جهانی ایجاد کنیم.



بنابراین، از طریق انترنت، پست الکترونیک، و... علاقمندان قادر به ارتباط با یکدیگر هستند. همه علاقمند به ادامه ارتباطات هستند. از طریق همین شبکه و برحسب پیشنهادات آینده، جلسات و موضوعات آن ها شکل خواهد گرفت.

سوال: در جریان تدارک و جلسات این گردهمایی نقش و فعالیت حزب کمونیست فرانسه چشمگیر بود. آیا این شبکه جهانی زیر اتوریته حزب کمونیست فرانسه قرار نخواهد گرفت؟

جواب: سازماندهی گردهمایی به وسیله "کانون مارکس" و با همکاری دیگران بود و حزب کمونیست هم صاحب نظران خود را شرکت داده بود. نقش حزب کمونیست علنی و موارد توافق سازمانگران این نشست بود. به علت این که اکنون یک شبکه ایجاد شده، هیچ نیرویی به تنهایی نمی تواند اتوریته خود را اعمال کند.

سوال: طبق تعریفی که از قبل از چارچوب این جلسات ارایه شده بود، سمت گیری آن ها چیزی بین فعالیت تنوریک و حرکت سیاسی بود. یعنی، نه صرفا یک گردهمایی دانشگاهی آکادمیک و نه یک حرکت سیاسی. اگر در ادامه شرکت کنندگان در این شبکه مایل به تاسیس یک انترناسیونال جدید باشند موضوع "کانون مارکس" چه خواهد بود؟

جواب: موفقیت این حرکت در این بود که حرکت عمودی از بالا به شکل انترناسیونال قدیم نبود. اگر تمایل به انترناسیونال متنوع و نوع جدید باشد، "کانون مارکس" مانع رشد آن نخواهد شد.

مصاحبه گر: عیسی صفا

ها، آئرناتیوها" در روزهای ۳۰ سپتامبر تا ۳ اکتبر آینده برگزار خواهد شد. نخستین "کنگره بین المللی مارکس" در سپتامبر ۱۹۹۵ با موفقیت قابل توجهی برگزار شده بود (اتحاد کار، شماره ۱۹).

در این شماره "اتحاد کار"، جهت آشنایی بیشتر با چگونگی برگزاری و مباحث این گردهمایی، دو مصاحبه کوتاه با دو نفر از مسئولان تدارک و برگزاری آن، که توسط ر.عیسی صفا تهیه شده است، مطلبی راجع به تاریخچه "مانیفست"، و ترجمه دو مقاله از "ژاک تکسیه"، عضو هیات تدارک و همچنین یکی از سردبیران نشریه "اکتوتل مارکس"، از نظر خوانندگان می گذرد. تلاش خواهیم کرد که در شماره های آتی نیز ترجمه برخی دیگر از مقالات ارائه شده در این گردهمایی را در اختیار علاقه مندان بگذاریم.

مطروحه و تنوع نظرات و مباحث ارائه شده، با موفقیت چشمگیری روبرو شد. هر چند که بسیاری از مسائل به اندازه کافی شکافته و مورد بررسی واقع نشد و با توجه به کثرت عناوین هم چنین کاری در فرصت گردهمایی میسر نبود (و این، یکی از نقاط ضعف مهم سازماندهی آن بود)، شور و اشتیاق فراوان شرکت کنندگان و تنوع و تازگی تجارب گوناگون مطرح شده، عامل عمده ای در موفقیت آن بود. تحلیل گر روزنامه "لوموند" نیز در مقاله ای که به برگزاری گردهمایی صد و پنجاهمین سالگرد "مانیفست" پرداخته، ضمن انتقاد از ایسن که محکومیت "مسئولیت نظری و فکری" مارکس در مرگ ده ها میلیون نفر در "گولاگ" ها مورد توجه قرار نگرفته است، اذعان می کند که "با در نظر گرفتن غنای مباحث و مقالات ارائه شده"، هدف برگزارکنندگان این گردهمایی، اساسا برآورده شده است.

در جریان برگزاری این اجتماع، از سوی مدیران نشریه "اکتوتل مارکس" نیز اعلام شد که به ابتکار این نشریه و چند نشریه و نهاد دیگر و با همکاری دانشگاه های پاریس (۱) و (۱۰) و چند موسسه علمی و فرهنگی دیگر، دومین "کنگره بین المللی مارکس" پیرامون "سرمایه داری: نقدها، مقاومت

جبهه "فارا بانسو مارتی"، "مایکل لویی" محقق و نظریه پرداز مارکسیست، و فعالین سیاسی و بسندیکایی از فلسطین، برزیل، ایتالیا و... از جمله سخنرانان آن بودند. پیشنهادهای متعددی در مورد چگونگی پایه ریزی و تقویت اشکال جدیدی از همکاری و همبستگی بین المللی نیز ارائه شد. برگزارکنندگان این گردهمایی، از جمله، پیشنهاد تشکیل یک شبکه "بین المللی فضاهای مارکس" را به منظور تبادل اطلاعات، تجارب و گسترش همکاری ها بین همه افراد و نیروهایی که در جستجوی راه های یافتن آئرناتیوی برای نظام موجود هستند، مطرح ساختند.

در اجلاس پایانی گردهمایی صد و پنجاهمین سالگرد "مانیفست" که در آمفی تئاتر بزرگ "سوربن" (دانشگاه پاریس) انجام شد، راجع به چگونگی پرداختن به مسائل جهانشمول در شرایط کنونی و "جهانی که برای به دست آوردن آن تلاش و مبارزه می شود، صحبت شد. خانم "الین مایکسیتر وود" (سردبیر نشریه "مانتلی ریویو")، "سمیر امین"، "دانیل بن سعید"، "لوسین سه" و "تا داتوشی تاثیر" از سخنرانان مراسم اختتامیه بودند.

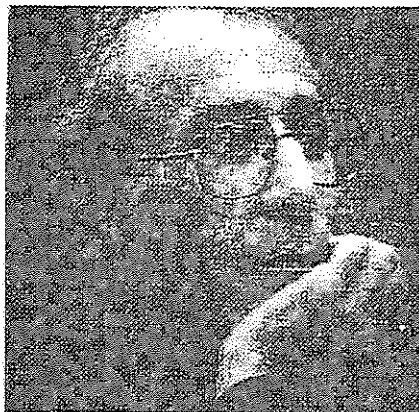
برگزاری این تجمع، چه از نظر استقبال شرکت کنندگان و چه از لحاظ موضوعات و مسائل اساسی

جواب: بعد از ۳۰ سال تروتسکیست بودن، زمان رها کردن کمونیسم نیست.

سوال: ظاهراً مارکس برمی گردد، ولی اگر واقعا مارکس برگردد، یعنی بصورت جنبش وسیع توده ای، آیا لنین هم بر نخواهد گشت؟ در مانیفست کمونیست یک پاراگراف در مورد رقابت در درون جنبش کارگری و کمونیستی وجود دارد که بر طبق آن احزاب جدید، احزاب قدیمی را متلاشی می کنند تا قوی تر ظهور کنند. به نظر تو کمونیست های غربی نوعی از آنتی- پاتی نسبت به لنین ندارند؟

جواب: در مورد لنین در غرب شناخت درستی وجود ندارد. آن چه از لنین در غرب رواج یافته لنین با تعریف استالین، یعنی لنینیسم است. باید به شناخت واقعی از لنین پرداخت. یکی از همکاران من در آینده نزدیک کتابی در مورد لنین منتشر خواهد کرد که به فطر "کتاب سیاه کمونیسم" است. این مطلب درستی است که برگشت به مارکس در بین روشنفکران غربی در عین حال بدلیل جنبه های آکادمیک آثار مارکس است که علاقه آن ها را جلب می کند.

مصاحبه گر: عیسی صفا



مصاحبه با

دانیل بن سعید

Daniel Bensaid

اشاره:

دانیل بن سعید فیلسوف و مبارکسیست سرشناس فرانسوی است و یکی از اعضای هیات نظارک و برگزاری گردهمایی بود. او عضو هیئت سیاسی "اتحادیه کمونیست های انقلابی" است. آخرین کتاب وی "شرط بندی مائیلگرایی" (Le Parti maoïste) راجع به مسائلی فلسفی- سیاسی است. پیش از این در اتحاد کار (شماره ۲۶) مطلبی درباره معرفی و نقد کتاب های اخیر او به چاپ رسیده است.

سوال: در مورد پایه گذاری انترناسیونالیسم جدید چه فکر می کنی؟

جواب: با توجه به گذشته منفی انترناسیونالیسم من ترجیح می دهم هستگی را در مبارزه برای اروپا، وضعیت کودکان در کشورهای جهان سوم، زنان دنبال کنم.

سوال: اگر فقط منفی بودن نام انترناسیونال مانع تشکیل آن شود، باید کمونیسم و کمونیست بودن را هم به دلیل کاربرد منفی آن کنار گذاشت؟ در حالی که خود تو در مقاله ات بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد مانیفست گفته ای علیرغم جنبه های منفی و حتی جنایت تحت عنوان کمونیسم، باید کمونیست بودن را حفظ کرد.

سوال: ساعت بیلان فرا رسیده، نتایج گردهمایی را چگونه می بینی؟

جواب: مثل بقیه باید بگویم که نتیجه مثبت بوده است. جنبش چپ و کمونیستی بارها شکست خورده است، مثل شکست کمون پاریس که تا انقلاب اکتبر دوام آورده بود و آخرین شکست که انحلال اردوگاه سوسیالیسم است. این حرکت نوین با تنوع نظریات تجدید ساختار خوبی برای آینده است.

نگاهی دیگر به:

مانیفست

"شبحی در اروپا در گشت و گذار است- شبح متعددی که در این باره در گردهمایی اخیر پاریس روند. علاوه بر این ها، طبعاً نوشته های سیاسی و کمونیسم...". با این عبارت، نگارش جزوه ای ۲۳ ارائه شده است، چند نکته را به اختصار مطرح فلسفی فردی یا مشترک این دو نیز (ایدئولوژی صفحه ای) (در چاپ اول آن، در فوریه ۱۸۴۸) می کنیم.

آغاز می شود که گستره ی پخش و دامنه ی هر چند که متن "مانیفست" تماماً به قلم مارکس، و... طبعاً در تدارک و تهیه "مانیفست" موثر تاثیرگذاری آن با متون مذهبی چند هزار ساله و قدرت بیان و کلام کم نظیر وی نیز در آن کاملاً بوده است.

چون "انجیل" مقایسه می شود، از این حیث و نمایان است، ولی تهیه و تلویین آن محصول روندی در دوره ی تلویین "مانیفست"، مارکس و انگلس دست کم در میان کتاب های چاپ شده طی صد و از بحث و مجادله و تبادل نظر و همفکری، در به طور همزمان در سه سازمان و نهاد سیاسی و پنجاه سال گذشته، موقعیتی استثنایی می یابد. فضایی آکنده از شور و شوق در آستانه ی انقلابات دموکراتیک بین المللی مختلف، عضویت و این جزوه تقریباً به همه زبان های رایج و در همه بزرگ (سال های ۴۸-۱۸۴۷) در اروپا، و بنابر فعالیت جدی دارند:

کشورهای جهان ترجمه و منتشر شده است. حتی این حاصل کاری در واقع جمعی است. مهمترین ۱- "اتحادیه کمونیست ها" که نخستین کنگره آن در میان غالب آثار مارکس و انگلس، و از جمله همفکری ها و همکاری ها در این زمینه نیز از در ژوئن ۱۸۴۷ در لندن برگزار و طرح اساسنامه کتاب "سرمایه" نیز، شمار خوانندگان آن بسی سوی انگلس است که نوشته های وی یعنی طرح آن تهیه شد. این طرح که در کنگره دوم مقدماتی "اعلام مواضع کمونیستی" (که به شیوه "اتحادیه" در نوامبر- دسامبر ۱۸۴۷ اصلاح و بیشتر بوده است.

به نوشته انگلس (در پیش گفتار چاپ آلمانی آن به رایج آن ایام در میان احزاب و سازمان ها، به تکمیل گردید، یکی دیگر از متون مورد استفاده سال ۱۸۹۰) "مانیفست برای خود دارای سرنوشتی شکل "مبانی اعتقادی" تهیه شده) و "اصول مارکس در نگارش نهایی "مانیفست" بوده است. است...". به این "سرنوشت"، در صد و پنجاهمین کمونیسم" (که به شکل پرسش و پاسخ نگاشته در فاصله این دو کنگره و در جریان کنگره دوم سالگرد انتشار آن، می توان از زوایای گوناگون شده) از جمله دستمایه های اصلی تلویین و نگارش بحث هایی گسترده در میان اعضای "اتحادیه" نگاه کرد. در اینجا، با بهره گیری از مقالات نهایی "مانیفست" توسط مارکس به شمار می راجع به اهداف و برنامه ی آن انجام می گیرد. در

"شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری" است.

نویسنده "مانیفست" که فصلی از آن را به برخورد و نقد "ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی" در کشورهای مختلف اختصاص داده است، خاطر نشان می کند که "نظریات تئوریک کمونیست ها به هیچ وجه مبتنی بر ایده ها و اصولی، که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد، نیست. این نظریات فقط عبارتست از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد."

اگرچه این متن به عنوان برنامه "اتحادیه کمونیست ها" نوشته شده و تیر اولیه آن نیز "مانیفست حزب کمونیست" بوده است، اما بعداً در پی مباحثات سیاسی و تحولات تاریخی گوناگون، کلمه "حزب" تدریجاً از عنوان آن حذف شده و در برخی از چاپ ها و ترجمه ها زیر عنوان "مانیفست کمونیست" انتشار یافته و بدین نام شناخته شده است. گروهی از پژوهشگران تاریخی بر آنند که عنوان نخستین آن همان "مانیفست کمونیست" بوده و بعداً کلمه "حزب" بدان افزوده شده و پس از آن نیز، حتی در زمان حیات خود مارکس، این کلمه به تدریج حذف گردیده است. مارکس و انگلس در برخی از پیشگفتارهای نوشته شده بر این کتاب، صرفاً عنوان "مانیفست" را به کار برده اند.

در اولین پیشگفتار مشترک مارکس و انگلس (برای چاپ آلمانی، در ژوئن ۱۸۷۲)، این دو ضمن اشاره به لزوم اصلاحاتی در متن "مانیفست"، متذکر می شوند که "اجرای عملی این اصول، همانطور که در خود مانیفست ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و...". بعد از سپری شدن صد و پنجاه سال و تحولات و تغییرات شگرفی که طی این مدت رخ داده است، طبیعاً نمی توان پاسخ همه مسائل امروزی را در "مانیفست" جست. بخش های بزرگی از نظریات و تحلیل های آن و هم چنین متد برخورد و تحلیل آن، حتی برای درک مسائل عمده ی کنونی، به ویژه در مورد ساختار و عملکرد سیستم سرمایه داری، موضوعیت و تازگی خود را حفظ کرده اند، لکن آشکار است که نویسندگان روشن بین "مانیفست" نیز نمی توانستند همه مسائل گریبانگیر بشریت در حال حاضر را پیشگویی و یا حتی پیش بینی نمایند. انتظار پیشگویی از مارکس و انگلس، نه تنها غیرمارکسیستی بلکه کاری بیهوده است.

کوبنده ارائه می کند. روشی که او به کار می گیرد هم تئوریک و تحلیلی است و هم سیاسی و تبلیغی، هم خلاصه دیدگاه های نظری را در بر دارد و هم فهرستی از اقدامات عملی.

مارکس، برای نخستین بار، شرح فشرده یک دوره نسبتاً طولانی تاریخ، عصر جدید، را وارد برنامه تئوریک و عملی حزب کمونیست می سازد. شرحی از مبارزات طبقاتی جاری در طول تاریخ (مکتوب) و شکست ها و پیروزی های نهفته در آن که بیانی روایی و حماسی می یابد. همین شیوه در بیان مبارزات جاری و آتی جنبش پرولتاریا نیز، که بر خلاف "کلیه جنبش هایی که تاکنون وجود داشته... جنبش مستقل اکثریتی عظیم است که به سود اکثریت عظیم انجام می پذیرد"، به کار گرفته شده است.



روی جلد چاپ ۱۸۴۸ "مانیفست حزب کمونیست"

"مانیفست"، ضمن تحلیل تئوریک انقلابات گذشته و نقش انقلابی بورژوازی در تکامل تاریخی، فراخوانی برای انقلاب است: "تزدیک ترین هدف کمونیست ها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آنند: یعنی متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا". اما، در عین حال، "مانیفست" فراخوانی برای رشد و ارتقای آگاهی و شناخت، و نه اعتقادی مذهبی گونه، به

میان اعضای "اتحادیه" راجع به اهداف و برنامه ی آن انجام می گیرد. در پی این مباحثات، که مارکس و انگلس نقش موثری در هدایت آن ها دارند، کنگره دوم "اتحادیه کمونیست ها" این دو را مامور تهیه و تدوین "برنامه مقصد تئوریک و عملی حزب" می نماید که "مانیفست" حاصل انجام این کار است. دستنویس "مانیفست" به لندن ارسال و در نیمه دوم فوریه ۱۸۷۸، بدون نام نویسندگان و به شکل جزوه ای چاپ می شود.

۲- "انجمن کارگران آلمانی در بروکسل" که علاوه بر مهاجران آلمانی، تعدادی از فعالین سیاسی و کارگری بلژیکی و فرانسوی را نیز در برمی گیرد. در این انجمن، در کنار فعالیت های جاری، بحث درباره وظایف و اهداف جنبش کارگری و کمونیستی نیز جریان دارد. مارکس و انگلس در تهیه "برنامه" این "انجمن" نیز همکاری می کنند. در همین دوره، این دو در مباحثات اقتصادی روز و در جلسات کنگره اقتصاددانان در بروکسل مشارکت دارند.

۳- "انجمن دموکراتیک برادری همه خلق ها" که در چارچوب آن دیدار و مباحثه و همکاری بین نمایندگان جریانات مختلف اجتماعی، از بورژوازی رادیکال گرفته تا سوسیالیست های کارگری، صورت می پذیرد. هر سه نهاد و انجمن مذکور، هم از نظر اعتقادی و هم به لحاظ عملی "بین المللی" محسوب می شوند. اعضای آن ها را افرادی با ملیت های گوناگون تشکیل می دهند که از دیدگاه های متفاوت خواهان همکاری و یا همبستگی بین المللی هستند. گذشته از این ها، چنان که می دانیم، مارکس و انگلس در آن دوران بسا رهبران و فعالین احزاب و گروه های مختلف ارتباط و با روزنامه های متعددی در آلمان، انگلستان، فرانسه و بلژیک همکاری دارند.

شکل بیان و شیوه نگارش "مانیفست"، ویژگی دیگر آنست که می تواند، به نوبه خود، بررسی و مقایسه شود. با در نظر گرفتن تاثیر گسترده ای که این متن در چگونگی تنظیم و نوشتن برنامه های احزاب و سازمان های کمونیستی و کارگری در سراسر جهان داشته است، اهمیت این نکته بیشتر نمایان می شود.

مارکس، شیوه بیان خشک و بیروح اصول اعتقادی و هم چنین روش سوال و جواب را به کنار می نهد و راه تازه ای برای شرح اهداف و برنامه کمونیست ها به طور فشرده، منسجم و

دموکراسی و کمونیسم در "مانیفست کمونیست"

نوشته: ژاک تکسیه
ترجمه: اکبر سیف

اوائل سال ۱۸۴۸ (زمان نگارش مانیفست) شاهد طرح مسئله بسیار مهمی در این رابطه هستند: برقراری یک قانون اساسی دموکراتیک، از نظر مارکس و انگلس هم چون نخستین دستاورد انقلاب تعبیر می شود.

می توان، چه از طریق مراجعه به نوشته های آن ها قبل از تهیه مانیفست و چه از طریق نوشته های بعدی (مقدمه انگلس در سال ۱۸۹۵ بر کتاب "مبارزات طبقاتی در فرانسه" مارکس)، به صحت تفسیر اخیر از این مسئله اطمینان حاصل نمود. در میان متون مربوط به سال ۱۸۴۷، متنی وجود دارد که به اندازه کافی روشنگر این بحث می باشد. این متن، همانا "اصول کمونیسم" از انگلس است. "اصول کمونیسم" اثری است که مارکس برای تهیه مانیفست از آن استفاده کرده است و مطالعه آن، چه از نقطه نظر این بحث ما و چه از جهات دیگر، برای درک عمیق مانیفست ضروری است. برای تدقیق مفهوم شکل دموکراتیک، باید به جواب انگلس به سوال هیجدهم در آن کتاب مراجعه نمود: "این انقلاب چه جریانی را طی خواهد کرد؟"

جواب: "این انقلاب ابتدا به وضع قوانین دموکراتیک خواهد پرداخت و از این راه خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم تسلط سیاسی پرولتاریا را مستقر خواهد کرد. در انگلستان که هم اکنون پرولترها اکثریت مردم را تشکیل می دهند، بطور مستقیم، در فرانسه و آلمان به طور غیرمستقیم (...).

به عبارتی کلی تر، می توان گفت که مارکس و انگلس، درست در دوره قبل از انقلاب ۱۸۴۸، به موضوعی عمدتاً رضایتبخش در زمینه مناسبات میان دموکراسی و کمونیسم دست یافته اند. اگرچه احتمالاً چنین موضعی در مقایسه با نقطه نظرات امروزی ما، کاملاً رضایتبخش نیست، چرا که آن ها گرایش به این داشتند که دموکراسی را نه به اعتبار ارزش خود آن، بلکه به دلیل نقشی که از نقطه نظر منافع اجتماعی - اقتصادی عمده ی پرولتاریا ایفا می کند در نظر بگیرند. از این لحاظ، "امروزه" می شود گفت که این محدودیتی در اندیشه آنهاست. اما، هیچ گاه نباید انگیزه عمیق آن ها را در این نحوه برخورد نادیده انگاشت. آنها بارها و در مقاطع گوناگون از زندگیشان، به انتقاد از "دموکراسی خالص" اقدام ورزیدند، زیرا که مشغله آن ها یافتن راه حل برای مسایل اجتماعی که بطور مداوم حالت دردآورتری پیدا می کردند، و فراتر از آن رهایی طبقه کارگر بوده اند. به گمان من، امروزه جنبش کارگری باید از ارزش دموکراسی سیاسی به طور مطلق، به عنوان چیزی که فی نفسه ارزشمند

"زدیکتترین هدف کمونیست ها همان است که دیگر احزاب پرولتری در پی آند: یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا." (هما، صفحه ۵۶)

باز اگر قدری بالاتر برویم، در فصل یک به عبارت دیگری بر می خوریم که هیچ تردیدی درباره لزوم انقلابی قهرآمیز جهت برقراری سلطه پرولتاریا باقی نمی گذارد:

"ما ضمن توصیف مراحل کلی رشد و تکامل پرولتاریا آن جنگ داخلی کم و بیش پنهانی درون جامعه موجود را، تا آن نقطه ای که انقلابی آشکار درمی گیرد و پرولتاریا، با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت خویش را پی می افکند، دنبال کرده ایم." (همان، ص ۵۳)

در این جا هیچ چیزی درباره شکل دموکراتیک حاکمیت پرولتاریا وجود ندارد. اگرچه درست قدری بالاتر از این می شود به عبارت دیگری استناد کرد که طی آن به ما اطمینان می دهد که انقلاب کمونیستی، انقلابی است توسط اکثریت و برای اکثریت، و نه انقلابی توسط اقلیت و به نفع اقلیت: "کلیه جنبش هایی که تاکنون وجود داشته یا جنبش اقلیت ها بوده و یا خود بسود اقلیت ها انجام می گرفته است. جنبش پرولتاریا جنبش مستقل اکثریتی عظیم است که بسود اکثریت عظیم انجام می پذیرد." (همان، ص ۵۳-۵۲)

عبارت فوق مطمئناً حائز اهمیت است، اما باز در این عبارت چیزی درباره شکل سیاسی، که خود نکته ای تعیین کننده به شمار می رود، موجود نیست.

بنابراین تنها در یکی از عبارات مانیفست است که "به کف آوردن دموکراسی" به عنوان نخستین گام در روند انقلاب مطرح گشته است. البته باید اضافه نمود که همین عبارت نیز فاقد روشنائی نمونه وار است. این عبارت، در واقع رابطه ای معادل میان حاکمیت سیاسی پرولتاریا و بسود آوردن دموکراسی برقرار می کند. اما این معادل قرار دادن به چه منظوری صورت گرفته است؟ می توان گفت که در اینجا منظور آن دموکراسی ی "مضمونی" است که در بند "شکل سیاسی" نمی باشد. می توان، به عنوان مثال، گفت: در واقع، تنها دموکراسی حقیقی، مستقل از شکل سیاسی، همانا حاکمیت پرولتاریا می باشد. در حالی که چنین تفسیری از عبارت فوق را باید مردود دانست. دموکراسی برای مارکس و انگلس، حق رای همگانی و نهادهای مبتنی بر حاکمیت مردمی را در بردارد. بنابراین موضوع بر سر شکل است. حتی می توان بر این نکته تاکید داشت که اواخر سال ۱۸۴۷ و

من از میان این دو مسئله، عمدتاً به مسئله اول می پردازم. اما ناگفته پیداست که رابطه میان این دو است که موضوعی اساسی می باشد و تاریخ کمونیسم در قرن بیستم از ما می طلبد که از خیلی نزدیک به بررسی آن چه که مارکس و انگلس پیرامون این رابطه نوشته اند بپردازیم.

اولین نکته قابل ملاحظه در این باره عبارت از این است: مارکس در تنوین "مانیفست" اهمیت یکسانی برای این دو مسئله، کمونیسم و دموکراسی، قائل نبوده است. می توان از این نیز فراتر رفت و گفت: جایگاه در نظر گرفته شده برای دموکراسی، با توجه به جای واقعی که دموکراسی در مجموعه فعالیت سیاسی مارکس و انگلس از مقطع استقرار مارکس در بروکسل ایفا می کرده است، بسیار ناچیز است. به عبارت دیگر، خوانندگان با مطالعه "مانیفست" تقریباً بخوبی به مفهوم کمونیسم و انقلاب کمونیستی پی خواهند برد. در حالی که در زمینه دموکراسی چنین نیست و اطمینان کمتری نسبت به درک آن وجود دارد. می توان دلیل بروز چنین مسئله ای را مورد پرسش قرار داد. اگرچه پاسخ بدان می تواند واضح به نظر رسیده و گفته شود: به این دلیل که نگارش مانیفستی برای حزب کمونیست به مارکس و انگلس محول شده است: بنابر این همانا ویژگی کمونیست است که وضوح کامل در آن حائز اهمیت است، و روابط همکاری های مورد نظر با دیگر احزابی که خود را دموکرات می دانند هر چه که باشد، باز وظیفه سیاسی مقدم همانا سازماندهی سیاسی پرولتاریا پیرامون برنامه خاص کمونیستی است.

ما در بررسی مانیفست به تعدادی عبارات با ساختار مشابه بر می خوریم که همگی آن ها بر لزوم احراز قدرت، سرنگونی سیادت بورژوازی و برقراری سلطه ی پرولتاریا تاکید دارند. تنها در یکی از این عبارات است که، بطور گذرا، سلطه ی پرولتاریا همچنین به عنوان "به کف آوردن دموکراسی" نیز بیان شده است. حقیقت این است که این عبارت در نقطه ای تعیین کننده، نزدیک به پایان فصل دوم (پرولتاریا و کمونیست ها)، و درست قبل از معرفی برنامه دوره انتقالی آمده است:

"در فوق دیدیم که نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت است از ارتقا پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و به کف آوردن دموکراسی." (صفحه ۶۷، ترجمه فارسی "مانیفست"، چاپ پکن ۱۹۷۵)

کمی بالاتر، در ابتدای همین فصل دوم، عبارت زیر وجود دارد که در آن بروشنی مسئله احراز قدرت، و نه دموکراسی، مورد بحث قرار گرفته است:

ایرفورت). او، این موضع جسورانه را، در سال های پایانی زندگی اش، بطور مداوم پی گیری و دنبال نمی کند.

در نتیجه، جنبش کارگری ملهم از مارکسیسم، در زمینه تئوری سیاست دارای سه عامل می باشد: (۱) دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا. (۲) جمهوری دموکراتیک مساعدهترین عرصه برای پرولتاریا به منظور آماده کردن خود برای نبرد نهایی است. (۳) "کمون" همان شکل سیاسی سرانجام یافت شده برای رهایی پرولتاریاست. نکته چهارم مربوط به انگلس در سال ۱۹۸۱ است که عملا برای مدتی طولانی به کنار نهاده می شود. پس، این وضعیت مسئله برانگیز همچنان بر جای می ماند چرا که احتمال این برداشت وجود داشته و عملا نیز به این صورت برداشت شد که: پرولتاریا خواستار نهادهای دموکراتیک است به خاطر آن که این نهادها در امر مبارزه و سازمان یابی اش موثر و مفید می باشند، پس از آن دوره دیکتاتوری پرولتاریا فرا می رسد و دیگر موردی برای این نهادهای دموکراتیک "بورژوازی" وجود ندارد، جای این نهادها را بعدا دموکراسی "پرولتری" خواهد گرفت که براتر است، چیزی که تا امروز عملا به منصف ظهور نرسیده است.

اینک مایلیم به دومین جنبه از مسئله دموکراسی به هنگام تدوین مانیفست بپردازیم. مارکس بدین وجه از مسئله در فصل چهارم مانیفست و تحت این عنوان می پردازد: "مناسبات کمونیست ها با احزاب مختلف اپوزیسیون".

این جنبه از مسئله عبارت است از موضوع ائتلاف های حزب کمونیست، از یکسو با احزابی که خود را دموکراتیک می نامند، و از سوی دیگر با احزاب سوسیالیست یا سوسیال دموکرات.

از آن جا که عنوان "حزب دموکراتیک"، چه در آستانه انقلاب ۱۸۴۸ و چه در جریان آن، دو معنی در برداشته است، می توان وجود برخی ابهامات لغوی را گوشزد نمود. این عبارت از یکسو معرف حزب معینی است موسوم به همین نام، که در اغلب کشورها وجود دارد. از سوی دیگر معرف "حزب" است در مفهوم وسیع آن، یعنی یک جریان، یک جنبش یک گرایش، و مطابق همین معنی کمونیست ها نیز به "حزب دموکراتیک" تعلق دارند. کمونیست ها جناح پرولتری این حزب را تشکیل می دهند و رادیکال ترین بخش آن، هم از لحاظ اهداف نهایی و هم از لحاظ روش های مبارزاتی، به شمار می روند. بنابراین کمونیست ها طرفدار ائتلافی پایدار با احزاب دموکراتیک، و از جمله اجزای تشکیل دهنده و فعال جنبش دموکراتیکی هستند که در آن زمان در تمامی اروپا حضور محسوس دارد.

کمونیست ها هم چنین به تشریح روابط خویش با نیروهای غیره "دموکراتیک" و صرفا "لیبرال" نیز می پردازند. اگرچه موضع آن ها بسته به شرایط هر کشور تغییر می کند. کشورهایی وجود دارند که

همین موضوع با شدتی نبراتب بیشتر در مورد رژیم دموکراتیک صدق می کند. درباره جمهوری دموکراتیک، مارکس و انگلس عموما از موضعی پایه ای دفاع کرده اند که خوبست آن را در اینجا یاد آور شویم. جمهوری دموکراتیک عرصه ای است که در آن پرولتاریا در بهترین شرایط به آماده کردن خویش برای نبرد نهایی با بورژوازی می پردازد.

اکنون باید پرسید که "شکل سیاسی" مورد نظری که در قالب آن رهایی مشخص پرولتاریا، یعنی گذار به سوسیالیسم یا به کمونیسم، تحقق می یابد به چه صورتی خواهد بود؟ مارکس و انگلس دوبار درباره این شکل سیاسی اظهار نظر کرده اند.

اول از همه، موضع آن ها بر مبنای تجربه کمون پاریس است که در عین حال شناخته ترین موضع آن ها نیز به شمار می رود: پرولتاریا به یک ساختار کمونی (نوع کمون) نیاز دارد، این همان "شکل سیاسی" است که برای رهایی پرولتاریا "سرانجام یافته شده است". البته باید مقصود مارکس را از این عبارت مشخص ساخت. برای این منظور می شود به بخش سوم کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" مراجعه نموده، خلاصه ای از مباحث آن را چنین مطرح کرد که این بحث منشا "اصلاحیه" ای در مانیفست، به صورت تهیه مقدمه مشترکی بر آن در سال ۱۸۷۲ و طرح ضرورت "درهم شکستن" دستگاه دولتی بورژوازی و جایگزینی آن با نوع دیگری از دولت بواقع دموکراتیک، گردیده است. اما لازم به یاد آوری است که در این مقدمه مشترک مارکس و انگلس در سال ۱۸۷۲، تنها بر لزوم در هم شکستن دستگاه دولتی پیشین تاکید می شود، بی آنکه مشخصه دولت نوع جدید که ماهیت عمیقا دموکراتیک آن است مورد تاکید قرار گیرد. بدین ترتیب می توان چنین فکر کرد که پس از خود مانیفست، که به گونه ای گذرا به موضوع به کف آوردن دموکراسی می پردازد، مقدمه سال ۱۸۷۲ بر مانیفست، دومین فرصت از دست رفته در این زمینه به شمار می رود. این امر، اندیشه سیاسی مارکس و انگلس را در خطر تفسیر محسود نگرانه قرار می دهد: تفسیری که ابتدا به ایده ی دیکتاتوری پرولتاریا که در سال ۱۸۵۰ عنوان گشت استناد می جوید، سپس ایده ی درهم شکستن دستگاه دولتی پیشین، که در ۱۸۵۲ مطرح و در ۱۸۷۱ تدقیق گشت، را ملاک قرار می دهد، بدون آن که توجه چندانی نسبت به ماهیت عمیقا دموکراتیک دولتی که طبقه کارگر بدان نیازمند است، از خود بروز دهد.

دومین اظهار نظر پیرامون شکل سیاسی، توسط انگلس صورت گرفته که البته بسیار کمتر شناخته شده است. انگلس، در سال ۱۸۹۱، در نوشته ای که عمدتا درحاشیه مانده است، می نویسد که جمهوری دموکراتیک میرا از بورکراتیسم، از نوع اولسین جمهوری فرانسه، شکل سیاسی مورد نظر برای دیکتاتوری پرولتاریاست. (انگلس، نقد طرح برنامه

است و به همین عنوان نیز جنبش کارگری بدان دلبستگی دارد، دفاع نماید، اما گذشته از این، بخودی خود معلوم است که مجموعه مباحث مارکس و انگلس پیرامون لزوم استفاده از اصول دموکراسی توسط جنبش کارگری برای حل مسایل اجتماعی حادی که طبقه کارگر را به شدت زیر فشار قرار داده اند، کماکان بطور کامل به اعتبار خویش باقی اند. در ورای حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی قرار دارند و در ورای این ها، مسئله حقوق اقتصادی مطرح می گردد. در این جا، سخن از بویایی دموکراسی است. بنابراین، حتی می توان با دلایلی درست به دفاع از کمونیسم تعریف شده توسط مارکس به عنوان "حکومت خودگردان تولیدکنندگان" (۱۸۷۱)، همچون کاریست رادیکال اصول دموکراتیک پرداخت.

حال ببینیم که مارکس و انگلس در آستانه انقلاب ۱۸۴۸، به چه نتیجه گیری درباره مسئله دموکراسی دست یافته اند. این انگلس است که در این باره با قدرت شگرف و شفافیت همیشگی اش توضیح می دهد:

"در تمامی کشورهای متمدن، نتیجه ی ضروری دموکراسی همانا سلطه سیاسی پرولتاریاست، و این سلطه، شرط مقدم برای اجرای تمامی تدابیر کمونیستی به شمار می رود." (انگلس، "کمونیست ها و ک.هایسنزن"، مندرج در "روزنامه آلمانی بروکسل"، اکتبر ۱۸۴۷). چنین موضعی را می توان فوق العاده خوشبینانه دانست، موضعی که، به همین صورت، می تواند نتایج مخاطره آمیزی در پی داشته باشد. اگر معلوم شود که دموکراسی، به همان سادگی که انگلس در اینجا مطرح می کند، به کمونیسم منجر نمی شود، این مسئله می تواند موجب فاصله گیری سیاسی از خواست دموکراتیک شود. البته باید گفت که چنین چیزی عملا در کل تاریخ فعالیت مارکس و انگلس بروز نکرده است. شاید بتوان گفت که مارکس و انگلس نسبت به احساسات احزاب مختلف کارگری درباره حق رای همگانی، که طی یک دوره کامل، بویژه در کشورهای لاتین (جنوب اروپا) مورد بی اعتمادی شدید احزاب مذکور بوده، تا حدودی همراهی نشان می دهند. اما چنین چیزی، نه در مورد آلمان و نه در مورد انگلستان، مصداق ندارد.

سرانجام این که، مارکس و انگلس همواره خواستار حق رای همگانی و نهادهای مبتنی بر اصل حاکمیت مردم بوده اند. در مجموع نیز، جدا از برخی مشکلات گذرا در این یا آن کشور، مبنای رفتار جنبش کارگری طی دوره بزرگی از تاریخ آن چنین بوده است. ایده بنیادین مارکس و انگلس همواره این بوده است که نهادهای دولت مدرن مبتنی بر نمایندگی، برای متشکل شدن پرولتاریا بمشابه طبقه، یعنی برای سازمان یابی سیاسی آن، بسیار مساعد هستند. در هر رژیم لیبرالی که برخی از آزادی های اساسی را رعایت می کند، این امر صحت دارد.

اختلاف بر سر چیست؟ این مسئله را انگلس در جواب به سوال ۲۴ در "اصول کمونیسم" توضیح می دهد:

"(آنها) حاضرند به همان ترتیب کمونیست ها از تعدادی از اقداماتی که در پاسخ به سوال ۱۸ (برنامه انتقالی ۱۲ ماده ای) شرح دادیم پشتیبانی کنند، اما نه به عنوان وسیله گذار به کمونیسم، بلکه به عنوان اقداماتی که به تنهایی برای برانداختن فقر و رفع دردهای جامعه کنونی کفایت می کنند." (انگلس، اصول کمونیسم)

در همان سوال ۱۸، انگلس نظر کمونیست ها را در قبال این اقدامات مرحله گذار شرح و بسط می دهد: با انجام این اقدامات، برخورد با مالکیت خصوصی صورت می گیرد. ولی پرولتاریا ناگزیر از آن خواهد بود که از این سطح فراتر رفته، و تا پایان منطقی آن یعنی کمونیسم ادامه دهد. دیدگاه ناظر بر این قسمت، اگرچه به زبان نیامده است، همان مفهوم انقلاب مداوم برگرفته شده از تجربه انقلاب فرانسه توسط مارکس و انگلس است که اینجا در انقلاب کمونیستی کاربرد یافته است. مشابه همین نوع استدلالات را می توان در دو رشته مقالاتی که مارکس و انگلس در "روزنامه آلمانی بروکسل" علیه "هاینزن" نوشته اند، مشاهده کرد.

در پایان این روند رادیکالیزاسیون است که به کمونیسم می رسیم. این نکته، در آن هنگام، به قدر کافی روشن است که کمونیسم نه تنها جامعه ای بدون طبقه و بدون دولت، بلکه هم چنین جامعه ای است عاری از مناسبات کالایی (اصول کمونیسم، سوال ۱۸). مانیفست تنها از لغو بازرگانی (Traffic) گفتگو می کند که نمی توان منظور آن را درست درک کرد.

پس از آن به این ایده می رسیم که: شاید نباید انقلاب کمونیستی را خیلی زود آغاز نمود، اما وقتی که آن را شروع کردیم، باید تا آخر ادامه دهیم. مایلیم تنها بطور گذرا بدین نکته اشاره کنم که اگر ایده انقلاب مداوم، تا آنجا که به امر دموکراسی برمی گردد، به عقیده من مسئله برانگیز است، اما همین ایده هنگامی که در عرصه سیاسی مداوم بلاانقطاع دو انقلاب (انقلاب دموکراتیک و انقلاب کمونیستی) را مطرح می کند، مسئله متفاوت می شود (مانیفست، و "تشریح داخلی اتحادیه کمونیست ها" مارس ۱۸۵۰) ایده انقلاب مداوم، آنجا که پای برنامه اجتماعی-اقتصادی به میان می آید، به نظر من بسیار جالب توجه است، چرا که در اینجا مسئله سازگاری و پیوند درونی (مجموعه اقدامات و برنامه های کمونیستی) است که مطرح است. ولی در همین جا بلافاصله مسئله مهیا بودن شرایط اقتصادی لازم برای گذار به کمونیسم نیز مطرح می گردد. تلاش برای حفظ سازگاری درونی اقدامات اقتصادی رادیکال در کشوری که فاقد شرایط اقتصادی لازم (و دیگر پیش

دقیقا پرولتاریا از آن برای تغییر شرایط کار و زندگی خویش، احتمالا به صورتی بنیانی، استفاده خواهد کرد. بنابراین می شود چنین اندیشید که نظریه ای که بر مبنای آن برقراری قانون اساسی دموکراتیک بمثابة نخستین گام در انقلاب مطرح می شود، به میزان زیادی ریشه در چارتیسم دارد. هم چنین منشا نظریه دیگری که ابتدا توسط انگلس در سال ۱۸۵۰، و سپس در ۱۸۵۲ توسط مارکس مطرح گشت نیز چارتیسم است: نظریه امکان پذیری گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم در انگلستان.

بالاخره، خواست دموکراتیک در اغلب موارد در وحدت تنگاتنگ با خواست های اجتماعی کمابیش رادیکال مطرح می گردد. آن ایده ی مارکس و انگلس که بر اساس آن انقلاب، استقرار دموکراسی و پیشبرد سیاسی اجتماعی به نفع پرولتاریا و دیگر اقشار مردم را میسر می سازد، در سطحی وسیع مطرح است. هم چنین به استثنا گرایش جمهوری خواه کاملاً بورژوازی (نظیر حزب "ملی" در فرانسه) که می تواند خود را طرفدار دموکراسی بخواند، اما مارکس و انگلس آن را در کساد انتقادی "دموکراسی خالص" قرار می دهند، "دموکرات" ها نیز حائز گرایش های سوسیالیستی یا کمونیستی می باشند. در فرانسه، این حزب دموکرات-سوسیالیست، همان جریان حول روزنامه "فرم" یا رهبرانی نظیر "لندرو رولن" و روشنفکرانی مثل "لویی بلان" می باشد. در همان فصل چهارم مانیفست است که این دموکرات-سوسیالیست ها، در فرانسه و دیگر کشورها، به روشنی، به عنوان متحدین طبیعی کمونیست ها تعیین می شوند. در این مورد هم مثل سایر موارد، مارکس چیزی جز تعقیب قدم به قدم آن چه که انگلس در "اصول کمونیسم" نوشته است نمی کند.

اکنون، با توجه به آن چه در بالا آمد و برای نتیجه گیری، به بررسی در مسئله می پردازیم. اولین مسئله عبارتست از بررسی اختلافات موجود میان دموکرات-سوسیالیست ها و کمونیست ها. دوم، بررسی تحول سریع نظرات مارکس و انگلس در جریان انقلاب می باشد.

ماهیت اختلافات موجود میان کمونیست ها و دموکرات-سوسیالیست ها چیست؟ آیا این اختلافات، اختلاف بر سر قانون اساسی دموکراتیک را شامل می شود؟ نه، ابتدا. در این باره توافق وجود دارد. بنابراین موضوع بر سر برنامه های ارائه شده از جانب طرفین است؟ ما با برنامه اقدامات مورد نظر مارکس در اواخر فصل دوم مانیفست آشنا هستیم. این برنامه توسط انگلس به روشنی به عنوان برنامه انتقالی مطرح شده است و او با حداکثر وضوح در "اصول کمونیسم" آن را شرح و بسط داده است. اما، مارکس و انگلس در همین دوره و به دفعات خاطر نشان می سازند که برنامه دموکرات-سوسیالیست ها هیچ فرقی با برنامه انتقالی ارائه شده به وسیله کمونیست ها ندارد. پس

بورژوازی هنوز در قدرت قرار نگرفته است که کمونیست ها آماده کمک به آن برای براندازی رژیم حاکم و سلطنت مطلقه می باشند. در این حالت، اوضاع غالباً منجر به ایجاد رژیم سلطنتی مشروطه، با حق رای محدود (به کسانی که از حد نصابی از ثروت برخوردارند و یا حد معینی از مالیات را می پردازند) که مناسب ترین شکل دولت مدرن مبتنی بر نمایندگی برای بورژوازی لیبرال است، می گردد. اما در کشورهایی که شکلی از دولت لیبرالی از قبل وجود دارد، مسئله عبارتست از مبارزه به اتفاق احزاب دموکراتیک، در معنی محدود آن، برای گذار از مشروطه سلطنتی به جمهوری دموکراتیک.

طی سال های ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۸ و پس از آن، مارکس و انگلس، ابتدا در گروه خویش در "بروکسل"، سپس در "اتحادیه کمونیست ها" بطور همزمان مبارزه ای را برای متقاعد ساختن مخاطبین خویش به صحت راه حل های کمونیستی، و برای تشکیل "حزب" دموکراتیکی وسیع و نیرومند در هر کشور و در سطح بین المللی، پیش می برند. بنابراین تعجب آور نیست اگر در همین فصل چهارم مانیفست به عبارتی برمی خوریم که مارکس و انگلس در فعالیت بین المللی شان، بخصوص در لندن و از طریق "تهادهای برادرانه دموکرات ها" به تحقق آن همت گماشته اند:

"سرانجام، کمونیست ها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دموکراتیک همه کشورها می ترشند." (ترجمه فارسی مانیفست، ص. ۸۹)

در اینجا، برای درک درست موضع مارکس و انگلس باید دو یا سه چیز را در مدنظر قرار داد. از یک طرف مسئله انقلاب قهرآمیز است که بحث و جدل زیادی در مجموعه اردوی نسیره های دموکراتیک ایجاد نمی کند. در این اردو، بطور کمابیش جدی، پیرامون روش انقلابی توافق وجود دارد. ولی در عین حال اختلافاتی درباره این مسئله، از جمله در میان آن هایی که خود را کمونیست می نامند، و بر حسب تفاوت های موجود در بین کشورها، عمل می کند.

از طرف دیگر، خواست دموکراسی در اغلب اوقات خواست جنبش کارگری است، و انگلستان که حزب کارگری آن، حزب "چارت" (چارتیست ها)، یعنی حزبی است که خواهان حق رای همگانی است، از این نظر نمونه ی بارزی به شمار می رود.

از سال ۱۸۴۲ به بعد، چارتیست ها از طریق انگلس نفوذ بسیار زیادی در تکوین نظرات تئوریک-سیاسی مارکس و انگلس ایفا کرده اند. بدون در نظر گرفتن این تاثیر، نمی توان هیچ چیزی پیرامون مجموع مواضع آن ها فهمید. اما انگلس، از همان سال ۱۸۴۲ اعلام می دارد که چارتیست هایی که در اندیشه کسب حق رای همگانی بدون انقلاب هستند، در توهیم بسر می برند. به عقیده وی بورژوازی تن به چنین رفرمی نخواهد داد، چرا که

شرط ها) برای گذار به کمونیسم است، خیلی سریع بدل به چیزی بیهوده و عبث می شود. اینک نگاهی کوتاه به تحول مواضع مارکس و انگلس پیرامون مسئله ائتلاف ها بیندازیم. در سال های ۴۸-۱۸۴۷، این دموکرات-سوسیالیست ها هستند که متحدین طبیعی کمونیست ها به شمار می روند. در ۱۸۵۰، وضعیت به کلی تغییر می کند. بی اعتمادی نسبت به دموکرات-سوسیالیست ها به حد اعلائی خود می رسد.

در مقالات "جنگ های طبقاتی در فرانسه" و در تشریح داخلی اتحادیه کمونیست ها در مارس ۱۸۵۰، دموکرات های خرده بورژوا به شدت مورد انتقاد قرار می گیرند. متحد کمونیست ها از این به بعد "بلانکی" است که تا قبل از آن اصلا مطرح نبود. در عرصه بین المللی، "انجمن بین المللی کمونیست های انقلابی" با مشارکت بلانکیست ها و جناح چپ چارتیسم، تشکیل می گردد. از آن پس، شعارها عبارتند از: انقلاب مداوم و دیکتاتوری پرولتاریا.

مایلم این بحث را با تاکید بر لزوم برخورد در حد اعلائی ممکن تاریخی با آثار مارکس و انگلس، و از جمله مانیفست، به پایان ببرم. درست است که مانیفست اثری است سرشار از تازگی و مارکس و انگلس آن را، هم به عنوان سندی تاریخی و هم به عنوان اثری ثنوی-سیاسی که ارزشی نمونه وار دارد، چندین بار تجدید چاپ و منتشر کردند. من نیز به شدت تحت تاثیر جذابیت همیشگی آن قرار دارم. ولی می خواهم بر این نکته پافشاری کنم که برای یک مارکسیست، هیچ متن مقدسی وجود ندارد. ما نمی توانیم با مانیفست همان رابطه ای را داشته باشیم که یک مسیحی با "انجیل" دارد. و برای این نکته دلیلی اساسی وجود دارد: مانیفست در وهله نخست اثری است سیاسی و نه اثری اخلاقی.

انقلاب و دموکراسی در "مانیفست کمونیست" چکیده مقاله ای از: ژاک تکیه

زمانی که مارکس مانیفست را می نوشت، او و انگلس به دو "حزب" تعلق داشتند: حزب کمونیست (اتحادیه کمونیست ها) که به تازگی بنا نهاده شده بود، و "حزب دموکراتیک"، که جریان وسیع و در برگیرنده ی نیروهای مختلف (از جمله کمونیست ها) بود. در فرانسه و در اروپا، خواست دموکراسی در غالب اوقات به صورت خواست جمهوری بود که مطرح می گشت. روابط میان این ها همان طور که بعدا در جریان انقلاب ۱۸۴۸ مشاهده خواهد شد، روابطی پیچیده هستند. کمونیست ها، در اصل، پایبندی خویش را به دموکراسی همواره ابراز می دارند، اما ناگفته پیداست که همه سازمان های دموکراتیک یا جمهوری خواه دارای برنامه ای کمونیستی یا سوسیالیستی نیستند، و ضمنا

کمونیست ها نیز رویکردی خاص نسبت به مسئله دموکراسی دارند.

هم چنین، نیروهای دموکراتیک، سوسیالیست و کمونیست متعلق به "حزب انقلابی" می باشند. چنین تعلقی، از سرخی لحاظ، حتی در مورد نیروهای لیبرال نیز صدق می کند. اما در این مورد هم، البته تفاوت هایی درباره توسل به قهر در میان نیروهای سیاسی وجود دارد. حزب مارکس و انگلس مسلما حزبی است انقلابی، و این موضوع بارها در متن مانیفست توضیح داده شده است. انقلابی که عموما مورد نظر کمونیست هاست، انقلابی است اجتماعی که می باید رهایی پرولتاریا و در مفهوم وسیع تر، رهایی بشریت را در برداشته باشد. اما انقلابات دیگری نیز (در آن مقطع) در دستور روز اروپا قرار دارند: این انقلابات در هم شکستن رژیم های کهن و سلطنت های مطلقه را در هر آنجایی که وجود دارند، یا گذار از سلطنت مشروطه به جمهوری را تعقیب می کنند، این ها هم چنین آزاد کردن خلق ها از ستم خارجی نظیر لهستان، مجارستان، ایتالیا را مورد نظر دارند، و حتی در مفهومی عمومی تر تحقق وظایف مربوط به وحدت ملی را در برابر خود دارند (مثل آلمان، ایتالیا). کمونیست ها در تمامی این مبارزات، بی آنکه اهداف خاص خود را به فراموشی بسپارند، شرکت دارند. با توجه به همین تنوع وظایف تاریخی است که مسئله تامین هماهنگی میان وجوه مختلف آن ها مطرح می گردد. از اینجاست که به انقلاب، همپون پیروسی ای که در مکان و زمان امتداد و تداوم می یابد نگریسته می شود. "به کف آوردن دموکراسی" (و وظایف مرتبط با تامین وحدت و آزادی ملی) و رهایی "اجتماعی"، همگی تحت مفهوم "انقلاب مداوم" است که مورد بحث قرار می گیرند.

در مانیفست، اگر سرنگونی قهرآمیز سیادت بورژوازی به روشن ترین وجه ممکن مورد تاکید قرار گرفته است، اما در زمینه "به کف آوردن دموکراسی" چنین نیست و بدان تنها به طور گذرا و با عباراتی ناروشن پرداخته شده است. متون دیگر مربوط به سال ۱۸۴۷ به مراتب بیشتر در این باره صراحت دارند. بعدها، همانا از طریق نحوه ی برخورد مارکس و انگلس در مورد جمهوری دموکراتیک است که می توان به بررسی دیدگاه آن ها نسبت به دموکراسی پرداخت. مارکس و انگلس تقریبا بطور پیوسته چنین آموزش می دهند که جمهوری دموکراتیک عرصه آمادگی پرولتاریا، در بهترین شرایط، برای مصاف قطعی با بورژوازی، است. در ۱۸۹۱، انگلس با اعلام این که جمهوری دموکراتیک شکل خاصی از دیکتاتوری پرولتاریاست، از این کادر نیز فراتر می رود. اگر چه وی بعدها این موضع را همواره حفظ نمی کند.

برای تعمیق بیشتر موضوع روابط میان دموکراسی و انقلاب کمونیستی، باید به مسئله دولت پرداخت. کمونیسم جامعه ای است بی طبقه و بدون دولت (و بی شک بدون روابط کالایی). اگر سیاست نقشی تعیین کننده تا حد شکل گیری طبقه به عنوان طبقه ایفا می کند و اگر دولت چون میانجی برای تصاحب

(تولید) اجتماعی عمل می کند، معینا آزادی سیاسی، حتی اگر به عنوان پیشرفتی محسوب شود، تنها به مفهوم شکلی گذرا در راستای رهایی انسانی کمونیستی مطرح می گردد. دموکراسی و بخصوص دموکراسی ساده سیاسی، "دموکراسی خالص"، نهادی است بورژوازی. همین تئوری جا افتاده در زمینه دموکراسی سیاسی "بورژوازی" است که تئوری دموکراسی مارکس و انگلس را در محاق قرار می دهد. به همین ترتیب تئوری انقلاب مداوم نیز مسئله برانگیز می نماید.

مانیفست اثری است که بارها توسط تهیه کنندگان آن، و با مقدمه هایی در چند نوبت، که در واقع توضیحات ثنوی-سیاسی پیرامون مضمون آن می باشند، تجدید چاپ شده است. برخی از این مقدمه ها، نظیر تصحیح مربوط به چاپ سال ۱۸۷۲، بسیار معروف هستند، و برخی دیگر نظیر انتقاد از خود سال ۱۸۹۳ پیرامون وجود توهم درباره وقوع انقلاب کمونیستی در سال ۱۸۴۸، کمتر شهرت یافته اند. هیچ یک از این مقدمه ها، جز در مورد طرح موضع همیشگی (تنوریسم و پراتیک) مارکس و انگلس در دفاع از حق رای همگانی و حاکمیت مردمی، به امر دموکراسی نمی پردازند. به همین ترتیب، هیچ کدام از این مقدمه ها درباره مواضع مارکس و انگلس، از سال های ۵۲-۱۸۵۰ به بعد، پیرامون امکان گذار صلح آمیز به سوسیالیسم در تعدادی از کشورها، اظهار نظری نمی کنند. چنین غفلتی، با توجه به اهمیت مانیفست در جلب توجه عمومی نسبت به مارکسیسم، امری زیان بار بوده است.

ترجمه: اکبر سیف

اطلاعه درباره

انفجارهای اخیر در تهران

بدنبال انفجار روز سه شنبه در ساختمان دادگاه انقلاب اسلامی، شب سه شنبه نیز انفجار دیگری در یکی از ساختمانهای وابسته به صنایع نظامی رخ داد. هم چنین به مقر فرماندهی سپاه پاسداران تیراندازی شد.

سازمان مجاهدین خلق ایران، مسئولیت انفجارهای اخیر را بر عهده گرفته است.

اقدامات فوق در شرایطی صورت می گیرند که مبارزات مردم کشور ما برای دستیابی به خواستها و مطالبات صنفی و سیاسی شان، ابعاد گسترده ای به خود گرفته و با استفاده از شکاف درون رژیم، توازن سیاسی در جامعه را به نفع خویش و به ضرر حاکمیت تغییر داده است. در چنین اوضاع حساسی این حرکات قبل از آنکه در خدمت رشد و اعتلائی جنبش مردم قرار گیرند، بهانه و توجیهاات لازم را برای تیزتر کردن تیغ سرکوب جنبش رو به رشد مردم، فراهم می نمایند و در خدمت ارتجاعی ترین جناح حاکمیت قرار می گیرند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۱۶ خرداد ۱۳۷۷ ۴ ژوئن ۱۹۹۸

قطعه‌نامه مجمع همگانی کانون نویسندگان ایرانی در تبعید که اخیر برگزار شده است از نظر خوانندگان می‌گذرد.

قطعه‌نامه مجمع همگانی کانون نویسندگان ایران در تبعید

هم میهنان ارجمند، آزادگان و آزادیخواهان: نشست میان دوره ای مجمع همگانی کانون نویسندگان ایران در تبعید در روزهای هفدهم تا نوزدهم آوریل ۱۹۹۸، در شهر زیکن (آلمان) برگزار شد.

مجمع تصویب کرد که به قطعه‌نامه پیشین کانون، به کاهشماری فروردین ۱۳۷۶ این سه نکته افزوده شود:

۱- جامعه ایران هم اکنون دارد روندی شتاب‌آلود و هم چنان شتاب گیرنده از پیشامدهای ناهمگون و ناهمخوان را از سر می‌گذراند. به گونه‌ای که بی هیچ کزافه‌ای می‌توان گفت: هر دم از این باغ بری می‌رسد. و طبیعی ست، در چنین شرایطی که هموندان آزاده و آزادیخواه کانون، در برخورد با این پیشامدها، همگان و همیشه همراهی و هم سخن نباشند، که هیچ، ناهمراهی‌ها و ناهمسخی‌هاشان روزافزون نیز باشد؛ چندان که برخی از ایشان گاه سخنانی بگویند، با رنگ و آهنگ 'سیاسی'، که به گوش هوش برخی دیگر از هم‌تایانشان، در کانون و بیرون از آن، هیچ خوش نیاید.

۲- کانون نویسندگان ایران در تبعید نهادی ست دمکراتیک، و نه یک حزب، که با آرمان آزادی بیان برای همه گروه‌های عقیدتی بی هیچ حصر و استثنا، بیکار می‌کند. رویارویی و درگیری کانون، در این بیکار، با قدرت‌های فرمانروا و دیگر نهادها و کسانی ست که با ابزارها و شکردهای گوناگون خفقان و سانسور، حقوق و آزادی‌های انسانی‌های شهروندان ایران، و به ویژه حق بی‌چون و چرای آزادی‌ی بیان را انکار و سرکوب می‌کنند. گفتن ندارد 'بدینسان' که کانون، به هیچ بهانه و ادعایی و در هیچ شکل و معنایی، نمی‌تواند خود به سرکوب یا سانسور کردن هیچ اندیشه یا عقیده‌ای کشانده شود. کانون تنها می‌تواند و باید پشتیبان آزادی‌ی همگان، و از جمله هموندان خویش، باشد در بیان کردن اندیشه‌های خویش؛ و این، البته، تفاوت دارد، تفاوت‌ها دارد، با پشتیبان این و آن اندیشه و ویژه بودن و این یعنی 'دمکراتیک' (یا 'فراقیاسی') بودن کانون در پیوند با حقیقی انسانی که آزادی بیان است. کانون، اما، در هیچ زمینه‌ای، و هرگز و هیچ گاه، نمی‌تواند و نباید از هموندان خویش بخواهد که چنین یا چنان بیندیشند یا نیندیشند، یا که از اندیشه‌های خود چنین و چنان سخن بگویند یا نگویند، و این یعنی 'حزب' نبودن کانون و 'حزبی' رفتار نکردنش با هموندان.

۳- اندیشه‌ها و دیدگاه‌های هر تن از هموندان ما اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خود اوست، و نه اندیشه‌ها و دیدگاه‌های کانون، و در این زمینه‌ها، پاسخگو در برابر همگان خود اوست، و نه کانون، مجمع همگانی‌ی کانون، و در غیاب آن، هیات دبیران تنها دو ارکان رسمی کانون اند که می‌توانند به نام در مقام کانون سخن بگویند. باید آشکار باشد، بدینسان، که روا نیست هیچ کس، در برخورد با هیچ سخنی، کانون را پاسخگو بکیرد، مگر- و تنها و تنها مگر- آن سخن به تصویب مجمع همگانی‌ی به اعضا هیات دبیران منتشر شده باشد.

نکته‌هایی از این گونه را آنان که گوهره کانون، چون نهادی دمکراتیک، را می‌شناسند بی‌گمان بدیهی‌تر یعنی خود

آشکارتر از آن می‌یابند حتا که گفتن داشته باشند. با این همه، و تا هنگامی که باشند کسانی، حتا در میان هموندان ما، که کانون را با حزبی سیاسی یکی یا عوضی می‌گیرند، ما تا کزیم خسته نشویم از 'توضیح' دادن اینگونه 'واضحات'، کیرم این کار بدان ماند که بر خورشید پرتو افکنیم

اطلاعیه زیر از سوی هیئت هماهنگی تسداری تریونال بین‌المللی برای محاکمه رژیم جمهوری اسلامی ایران منتشر شده که جهت اطلاع خوانندگان چاپ می‌شود

اطلاعیه

نخستین اجلاس تسداری تریونال بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران از تاریخ ۱۲ تا ۱۴ ماه ژوئن ۱۹۹۸ در یکی از شهرهای آلمان، با شرکت ۲۹ نهاد و انجمن دمکراتیک برگزار شد و شهر لاهه به عنوان محل تشکیل دادگاه انتخاب گردید.

ایرانیان آزادیخواه و بشریت‌مترقی!

رژیم جمهوری اسلامی ایران به مثابه یک حکومت مذهبی شدیدترین تضییقات و ستمها را علیه کارگران، زحمتکشان، زنان، کودکان، اقلیت‌های ملی، مذهبی و جنسی روا داشته و مخالفان سیاسی-عقیدتی خود روشنفکران، هنرمندان، محققین، نویسندگان و روزنامه‌نگاران را به گسترده‌ترین شکل سرکوب می‌کند. جمهوری اسلامی، رژیم قصاص، تعزیر، مثله کردن جسم مجرم، سنکسار، ترور، زندان، شکنجه، اعدام و قتل عام است. چنین سیاستهایی که در عرف قوانین بین‌المللی تجاوز به انسانیت و جنایت علیه بشریت نامیده میشود، به قیمت جان هزاران تن از عزیزترین فرزندان مردم ایران و آوارگی و تبعید میلیونها تن از هموطنان ما تمام شده است. نقض حقوق بشر و تجاوز به حقوق شهروندی توسط این حکومت از مرزهای ایران فراتر رفته، در اقصی نقاط جهان، دهها ایرانی مخالف رژیم را قربانی اقدامات تروریستی خویش کرده و در موارد متعددی حتی شهروندان دیگر کشورها را هدف قرار داده است.

بی‌جهت نیست که جمهوری اسلامی ایران به عنوان نمونه بارز تروریسم دولتی، با رای دادگاه میکونوس، در افکار عمومی بین‌المللی شناخته شده است و سران و مسئولان پایه اول آن به عنوان عاملان تروریسم دولتی مورد تعقیب نهادهای حقوقی بین‌المللی قرار دارند.

ایرانیان آزاده!

نخستین اجلاس تسداری تریونال بین‌المللی با تشکیل کمیسیونهایی جهت تنظیم منشور، اهداف و تعیین وظایف برای هیئت نمایندگی، کارپایه اولیه را جهت تسداری تریونال فراهم آورده است.

اجتماع کنندگان در این نشست، تسداری تریونال را به مثابه اقدامی در حمایت از حقوق شهروندی پایمال شده مردم ایران و دفاع از آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی به شمار می‌آورند و آن را وسیله‌ای برای جلوگیری از تکرار این تجاوزات جنایتکارانه می‌دانند.

ایرانیان آزاده، خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی، نهادهای دمکراتیک و چپ، فعالین گروهها، احزاب و سازمانها!

تسداری تریونال بین‌المللی برای محاکمه رژیم جمهوری اسلامی ایران، امر سترک همه‌ماست. بیایم دست در دست، در این راستا یکپارچه عمل کنیم.

تسداری تریونال بین‌المللی از همین نخستین گام خود به یاری شما نیازمند است. ما بر این باوریم که در شرایط کنونی مبارزات مردم ایران برای آزادی و رهایی، کارزار افشاگرانه ما می‌تواند کامی‌مؤثر در تقویت این جنبش باشد.

بی‌تردید در اختیار گذاشتن هر برگ و سند افشاگرانه‌ای از سوی شما در تکمیل پرونده سیه‌کارهای رژیم مؤثر است.

ما در اولین فرصت اسناد و مصوبات این نشست را بازتاب خواهیم داد.

هیئت هماهنگی تسداری تریونال بین‌المللی برای محاکمه رژیم جمهوری اسلامی ایران

چهاردهم ژوئن ۱۹۹۸

بقیه از صفحه ۷: دهسال پس از...

هر گونه اعتراض علیه این جنگ و علیه رژیم جنگ طلب، و هر نوع مخالفت با سیاست‌های فاجعه‌آمیز آن، توسط رژیم اسلامی با سرکوب و سرنیزه، حبس و اعدام پاسخ داده شده است. گروه زیادی از فرزندان این آب و خاک به خاطر مخالفت با جنگ و یا ترک جبهه‌ها، اعدام گردیدند. گروه بسیار افزونتری به دلیل فرار از انعام اجباری، از کار و زندگی عادی محروم گشته و یا ناگزیر به ترک خانه و کاشانه و سرزمین خود شدند. هزاران نفر از مردم بی‌دفاع، از کودک و جوان و پیر، در اثر بمباران‌ها و "جنگ شهرها" جان باختند. عده بسیاری از اسیران جنگی به بهانه "شورش" و "فرار" و... به وسیله هر دو رژیم به قتل رسیدند... و بالاخره، رژیم جمهوری اسلامی در اوج شکست و ناکامی در سیاست‌های ماجراجویانه و جنگ طلبانه‌اش، و در وحشت از اوج گیری اعتراض و عصیان مردم به این همه کشتار و یسداد و ویرانی، به یکی دیگر از بزرگترین جنایت‌ها دست یازید که آن هم کشتار ددمنشانه هزاران تن از بهترین فرزندان این سرزمین در زندان‌ها در سال ۱۳۷۷ بود.

مسئولان اصلی این جنایت‌ها و کشتارها هنوز بر اریکه قدرت سوارند و بر مقدرات میهن ما فرمان می‌رانند. هنوز ابعاد و دامنه واقعی همه جرائم و جنایاتی که به نام این جنگ و طی دوره جنگ ویرانگر رخ داده است، به طور کامل روشن نشده است. افشاگری و پیگیری مستمر عوامل و آثار و نتایج جنگی که طی مدت هشت سال همه شنون جامعه ما را تحت الشعاع قرار داده بود و تبعات شوم آن نیز سال‌های متمادی برجای خواهد بود، مسلماً به روشن تر شدن واقعیت‌ها و مسئولیت‌ها کمک زیادی می‌کند. اما تنها محاکمه‌ی مسئولان اصلی این جنگ در یک دادگاه مستقل، منصفانه و مردمی است که همه حقایق را عیان و آشکار، و مانع مهمی در راه تکرار چنین فاجعه بزرگی ایجاد خواهد کرد.

حرکت اعتراضی

در آلمان

برپایی یک دادگاه بین المللی برای محاکمه سران رژیم

طی فراخوان مشترکی از طرف کانون نویسندگان ایران در تبعید، تلاش کانون حمایت از مبارزات مردم ایران-کلن، کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران-آخن و جمعیت دفاع از آزادی-بن تظاهراتی در تاریخ ۲۰ ماه مه مقابل سفارت جمهوری اسلامی ایران در شهر بن آلمان برگزار گردید که مورد حمایت بیش از ۵۰ سازمان و گروه ایرانی قرار گرفت. در این تظاهرات که بیش از ۵۰۰ نفر شرکت کرده بودند قطعنامه ای از طرف برگزارکنندگان این اقدام اعتراضی بدین شرح منتشر گردید:

قطعنامه

ما اجتماع کنندگان امروز در این جا، که حمایت و پشتیبانی بیش از پنجاه سازمان و گروه ایرانی را با خود داریم، از آن جا که موجودیت جمهوری اسلامی را قانونی و به رسمیت نمی شناسیم، پس خواسته های خویش را به صورت قطعنامه ای خطاب به افکار عمومی جهان چنین اعلام می داریم.

قابل ذکر است که این قطعنامه، در اصل قطعنامه تظاهرات دو هفته پیش در پاریس است که به دعوت انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران-پاریس و با حمایت تعدادی دیگر از گروه های ایرانی انجام پذیرفت. ما در استقبال از اتحاد عمل، آن قطعنامه را با اضافه کردن بندی به آن (بند ۴)، به شکل زیر، قطعنامه خویش اعلام می داریم:

۱- ما در اینجا گرد آمده ایم تا در برابر افکار عمومی جهانی اعتراض و خشم خود را نسبت به اقدامات سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی ایران که کماکان به لگدمال کردن ابتدایی ترین حقوق مدنی و سیاسی در ایران ادامه می دهد، ابراز داریم.

۲- ما صدور حکم اعدام با سنگسار در قبال مرتضی فیروزی، روزنامه نگار ایرانی، را که در دادگاهی غیرعلنی و در شرایط نامعلوم به جرم 'جاسوسی' و 'زنا' محاکمه شد، محکوم کرده و خواستار برگزاری دادگاهی علنی و با حضور وکلای مدافع مستقل مرتضی فیروزی هستیم.

۳- ما صدور و اجرای احکام قرون وسطایی چون سنگسار و قطع عضو را که یادآور دوران توحش و بربریت و در نفس خود جنایت بر علیه بشریت هستند محکوم کرده و خواستار توقف فوری و بی قید و شرط این اقدامات هستیم.

۴- ما از تمامی افکار مترقی ایران و جهان تقاضا داریم که همراه و هم صدا با ما آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی را در ایران طلب کرده و تا تحقق این شعار از پا نشینند.

۵- ما یادآور می شویم که سران اصلی رژیم جمهوری اسلامی با جرم داشتن مسئولیت مستقیم در ترور مخالفان در خارج از مرزهای ایران، در دادگاه مستقل

برلین محکوم شده اند. ما خواهان پی گیری احکام صادره در قبال رهبران و مسئولان رژیم ایران از جانب دولت آلمان و اتحادیه اروپا هستیم.

۶- سیاهه اقدامات رژیم جمهوری اسلامی ایران در قبال مخالفان و دگراندیشان از بدو تشکیل این رژیم چیزی جز سرکوب، ترور، شکنجه و اعدام نیست. ما در دهمین سالگرد کشتار تابستان ۱۳۶۷، سال کشتار هزاران تن از زندانیان سیاسی بی دفاع، خواهان برپایی یک دادگاه بین المللی برای محاکمه سران رژیم جمهوری اسلامی به جرم جنایت بر علیه بشریت هستیم.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی

و عقیدتی در ایران-پاریس:

جمهوری اسلامی به سرکوب، ترور و اعدام هم چنان ادامه می دهد

به گزارش کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید حکم اعدام سه تن از زندانیان سیاسی به نام های علیرضا کرمانی، نادر جعفری و عزیزاله خیری که توسط شعبه ی ویژه دادستانی اوین صادر شده است در تاریخ ۲۵ فروردین (۱۴ آوریل) ماه گذشته به تصویب شورای عالی قضایی رژیم رسیده است.

جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی ایران در کلن نیز خبر می دهد که روز ۱۲ خرداد (۲ ژوئن) هفت زندانی سیاسی از جمله اسماعیل شه بخش در شهر زاهدان اعدام شدند. از سوی دیگر در سه هفته اخیر مأموران اطلاعاتی رژیم در پاکستان حداقل چهار تن از مخالفان بلوچ رژیم جمهوری اسلامی به نام های یوسف و عبدالوهاب درخشان و قیوم بزرگزاده و یک نفر دیگر و نیز امام جمعه سنی به نام مولوی امام بخش نارویی را در شهر زابل ترور کرده اند. غلامحسین نادی، محمد نصرالهی و هادی هاشمی از هواداران آیت اله منتظری که هم چنان در خانه خود تحت نظر است دستگیر شده اند. عبدالله امینی منتسب به حزب دمکرات کردستان ایران در تهران و نیز هوشنگ نوشین منتسب به نیروهای چپ در ارومیه همچنان در بندند. هوشنگ نوشین به ۱۵ سال زندان محکوم شده بود و اکنون پس از تحمل ۱۶ سال زندان هنوز آزاد نشده است.

این خبرها نشان می دهند که دستگاه سرکوب و ترور رژیم جمهوری اسلامی ایران کماکان فعالانه به نابودی مخالفان و دگراندیشان ادامه می دهد و مبارزه با آن می بایستی بی هیچ کاستی و غفلتی ادامه پیدا کند.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران ضمن محکوم کردن احکام اعدام و ترورها، خواستار لغو فوری و بدون قید و شرط آن ها و آزادی تمامی زندانیان سیاسی می باشد. ما از همه مراجع بین المللی، انجمن ها و گروه های ایرانی فعال در دفاع از آزادی ها و حقوق سیاسی و مدنی دعوت می کنیم تا با پخش این خبرها به بسیج گسترده ترین نیروها و افشای این اقدامات ارتجاعی بپردازند و اجازه ندهند تا چنین اقداماتی زیر آوار تبلیغات گسترده ای که فقط سعی در این دارند که نشان دهند در ایران دیگر خبری

از این جنایات نیست، مدفون شوند. تا وقتی یک زندانی سیاسی و عقیدتی در ایران وجود دارد مبارزه و افشاکاری در جهت آزاد ساختن آنان نیز ادامه دارد.

فراخوان

ده سال گذشت ولی ما فراموش نخواهیم کرد

در طی مدت کوتاهی بیش از چند هزار زندانی سیاسی، که دوران محکومیت بسیاری از آنها نیز به سر رسیده بود، اعدام شدند. تصویر کامیونهای پر از اجساد این قربانیان در تابستان سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) هیچگاه از ذهن ما پاک نخواهد شد.

این جنایت سازمان یافته را مقامات درجه اول رژیم جمهوری اسلامی - رهبر، رئیس جمهور، رئیس مجلس و ... - سازمان دادند. تنها جرم قربانیان پافشاری بر عقاید خود و مخالفشان با رژیم حاکم بر ایران بود. نگذاریم دست مسئولین این جنایت در گنداب بازیهای سیاسی شسته شود.

یاد قربانیان را بزرگ داریم و خواستار اجرای عدالت در مورد عاملین این جنایت شویم.

آزادگان:

سپتامبر ۱۹۹۸ (شهریور ۱۳۷۷) را در هر کجای دنیا که هستیم به ماه مبارزه بر علیه رژیم تروریست حاکم بر ایران و بزرگداشت قربانیان این قتل عام تبدیل کنیم.

ژوئن ۱۹۹۸

کانون پناهندگان سیاسی ایرانی-برلن/ انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران-پاریس/ انجمن دمکراتیک حمایت از پناهندگان سیاسی ایرانی در اتریش/ کانون ایرانیان در لندن/ کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران-آخن/ تلاش، کانون حمایت از مبارزات مردم ایران-کلن/ کانون مستقل سیاسی ایرانیان لایپزیک/ کانون پناهندگان سیاسی ایرانی-هانور/ کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران-برلن/ انجمن بیداری ایرانیان هانور/ کمیته دفاع از آزادی اندیشه، قلم بیان و اجتماعات در ایران-هانور/ نادرشریفی، دبیر همبستگی- فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی واحد آلمان

کمک های مالی دریافت شده

واحد کلن- بن، فروش قبض مالی	۳۰ مارک
سیامک- کانادا	۱۰۰ دلار کانادا
واحد نروژ- فروش قبض مالی	۲۰۰ کرون نروژ
واحد اتریش- فروش قبض مالی	۳۰۰ شیلینگ

اطلاعیه

موفقیت تیم ملی ایران
در بازیهای جام جهانی

امشب تیم ملی فوتبال کشورمان، در بازیهای جام جهانی فوتبال در فرانسه، به موفقیت چشم گیری دست یافت و با نتیجه ۲ بر ۱، تیم ملی فوتبال امریکا را شکست داد.

با پایان بازی و اعلام نتیجه آن، مردم در سراسر ایران به جشن و پایکوبی برخاستند و با فریادهای سرورآمیز خود و با به صدا درآوردن بوق اتومبیل ها، فضای کل کشور را دگرگون ساخته، با حضور شادمانه شان فضای یاس و دلمردگی جمهوری اسلامی را شکافتند.

موفقیت امشب تیم ملی فوتبال ایران، اولین موفقیت از این نوع در طول بیش از دو دهه اخیر تاریخ کشور ما و مایه غرور و سربلندی اتحاد مردم ایران است. این موفقیت که مرهون عزم و سخت کوشی فوتبالیست های قهرمان تیم ملی کشور ماست، بهترین گواه آن است که رژیم جمهوری اسلامی، با سیاست های ضد ورزشی خود، در طول دو دهه اخیر، چه صدمات دهشتناکی به ورزش کشور ما وارد ساخته و چه استعدادهایی را در طول این سال ها، در چارچوب تنگ حاکمیت سیاه خود زندانی نموده است.

ما پیروزی موفقیت آمیز تیم ملی فوتبال کشورمان در بازی های جام جهانی فوتبال را، به مردم کشورمان و فوتبالیست های قهرمان تیم ملی کشورمان تبریک می گوئیم و برای آنها، آرزوی موفقیت بیشتر می کنیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۳۱ خرداد ۱۳۷۷ ۲۱ ژوئن ۱۹۹۸

اطلاعیه مشترک

با بمب گذاری

نمی توان توده های مردم و کارگران را از مبارزه بازداشت

روز دوازدهم خردادماه خبرگزاری ها از یک بمب گذاری در تهران خبر دادند. این بمب در "دادگناه انقلاب اسلامی تهران" منفجر شده است. در این واقعه سه نفر کشته و تعدادی نیز مجروح شده اند. ایرانا، خبرگزاری رسمی دولتی این واقعه را به عنوان یک تصادف مورد اشاره قرار داد. سازمان مجاهدین خلق ایران پس از انفجار مسئولیت این بمب گذاری را به عهده گرفت.

در شرایط سیاسی و اجتماعی ایران این بمب گذاری تنها می تواند ناشی از بی اعتقادی و بی اعتنائی به مبارزه ی واقعی کارگران و توده های معترض بوده و در روند گسترش مبارزه ی مردم اخلال کند. این نوع عملیات به رژیم ارتجاعی ایران امکان می دهد که سرکوب مردم و محرومان جامعه را تشدید نماید. بسیار امکان پذیر است که از درون خود رژیم اسلامی جناحی با هدف سرکوب اعتراضات مردم، خود چنین اقداماتی را در دستور کار گذارده و به آن مبادرت کند. کارگران و محرومان جامعه که جز تشکل و مبارزه ی خود سلاخی برای بهبود شرایط رقت بار زندگی اشان در اختیار ندارند، این حرکات را مانع گسترش مبارزه ی خود می دانند و از آن روی گردانند.

ما اعلام می داریم که با چنین اعمالی مخالف بوده و آن را محکوم می کنیم. بمب گذاری مجاهدین در هنگامی انجام می گیرد که جنبش توده ای مردم ایران رویه گسترش است، هر روز اقبال مختلف مردم، کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، نویسندگان و غیره حکومت را به منظور رسیدن به حقوق حقه ی خود تحت فشار قرار می دهند، کارگران ایران برای مطالبات پایه ای خود به میدان آمده و دست اندرکار مبارزه ای جدی و مهم اند. شرایط سیاسی و اجتماعی ایران برای نخستین بار پس از انقلاب شکست خورده ی ایران تغییر کرده است و توازن قوا به نفع جنبش توده ای و کارگری در حال تغییر است. روانشناسی اجتماعی و سیاسی مردم ایران دچار دگرگونی گردیده، و نهاد ولایت قبیله برایشان بی ارزش شده است، شکاف های درون هیات حاکمه تشدید شده و این خود شرایط مناسبی را برای مبارزه ی توده های محروم و ستم دیده به وجود آورده است.

مردم نباید تحت تاثیر جو رعب و وحشتی که رژیم با استفاده از این نوع وقایع به وجود می آورد قرار بگیرند، آن ها با ادامه و متشکل کردن مبارزه ی خود به این تمهیدات پاسخ داده و می توانند رژیم را خلع سلاح کنند. مردم، کارگران و محرومان جامعه می خواهند که شرایط زندگی خود را تغییر داده و بهبود بخشند، می خواهند که از فلاکت و بی حقوقی به درآیند، و آزاد و بهروز زندگی کنند، در مبارزه ی آنان اخلال نکنید.

حزب کمونیست ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگرا)

۱۴ خرداد ۱۳۷۷ (۴ ژوئن ۹۸)

شماره ۵۱

تیر ۱۳۷۷

ژوئیه ۱۹۸۸

ETEHADE KAR
JUILLET1988
VOL 5. NO. 51

بها معادل:

۳مارک آلمان

۱۰فرانک فرانسه

نامه های خود راه آدرسهای زیر،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217

شماره تلفن سازمان
۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

آدرس پستی الکترونیکی

etehade.kar@wanadoo.fr

برای تماس تلفنی مستقیم با سازمان در خارج از کشور، می توانید از شماره تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳) استفاده کنید